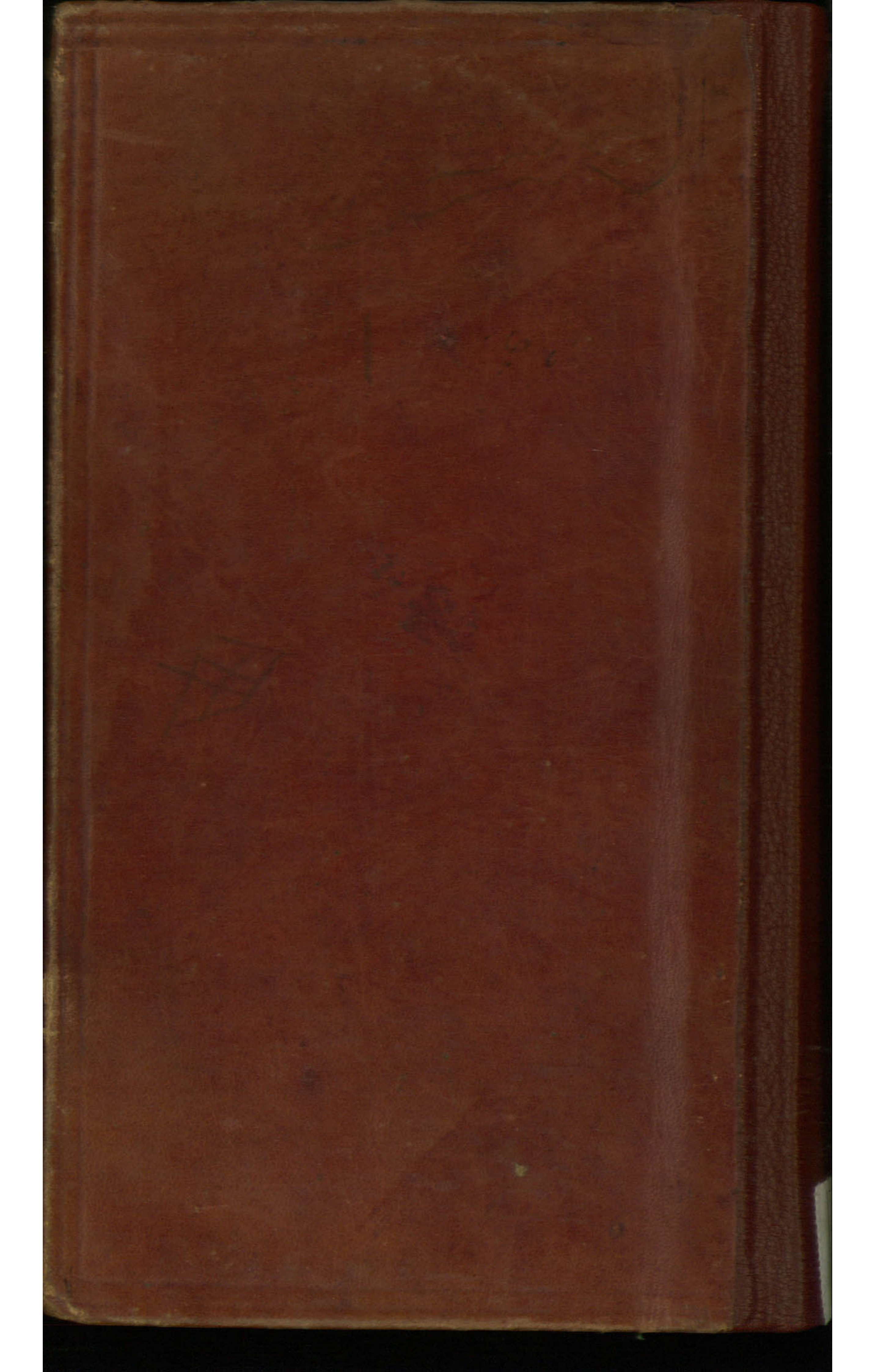
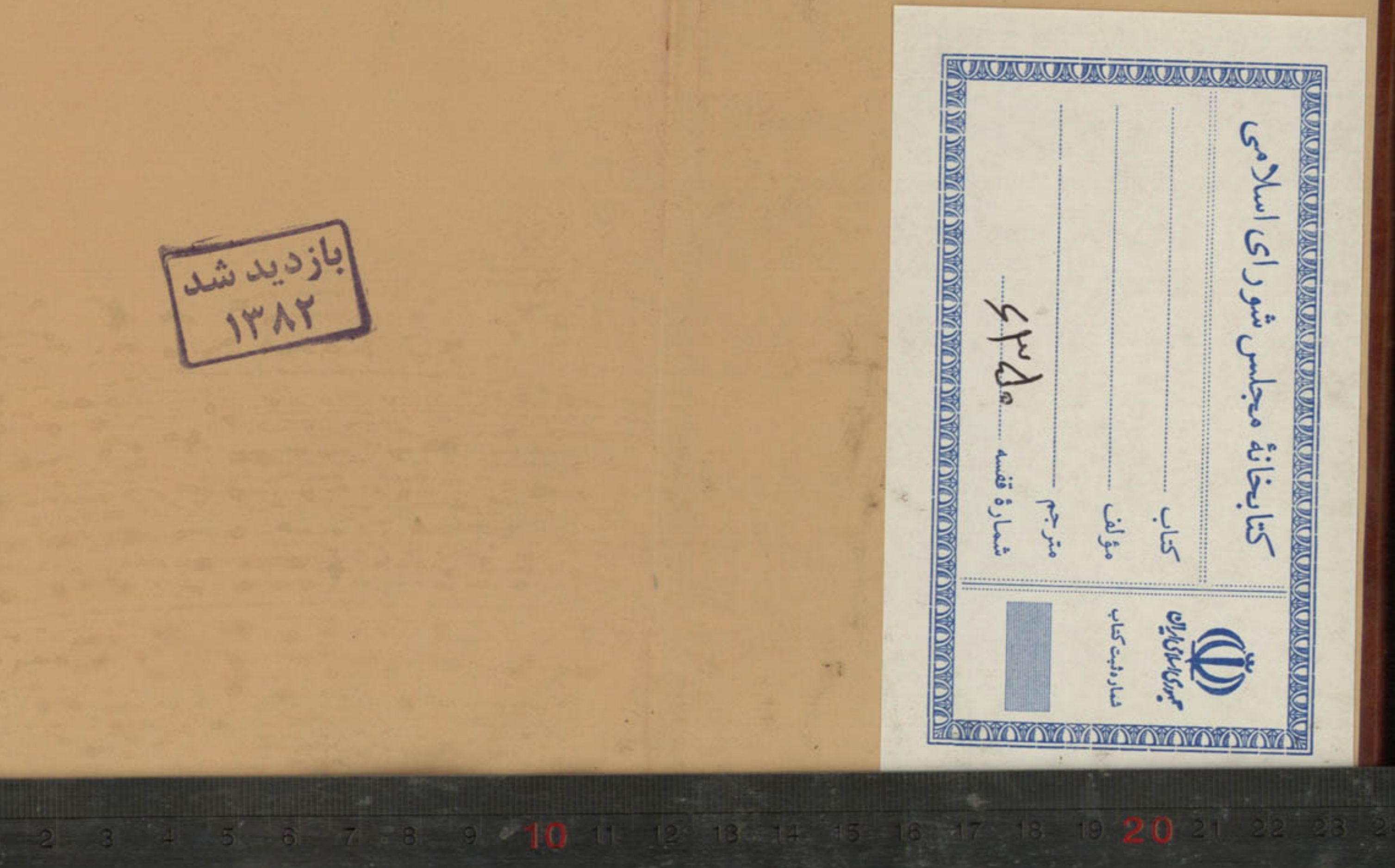
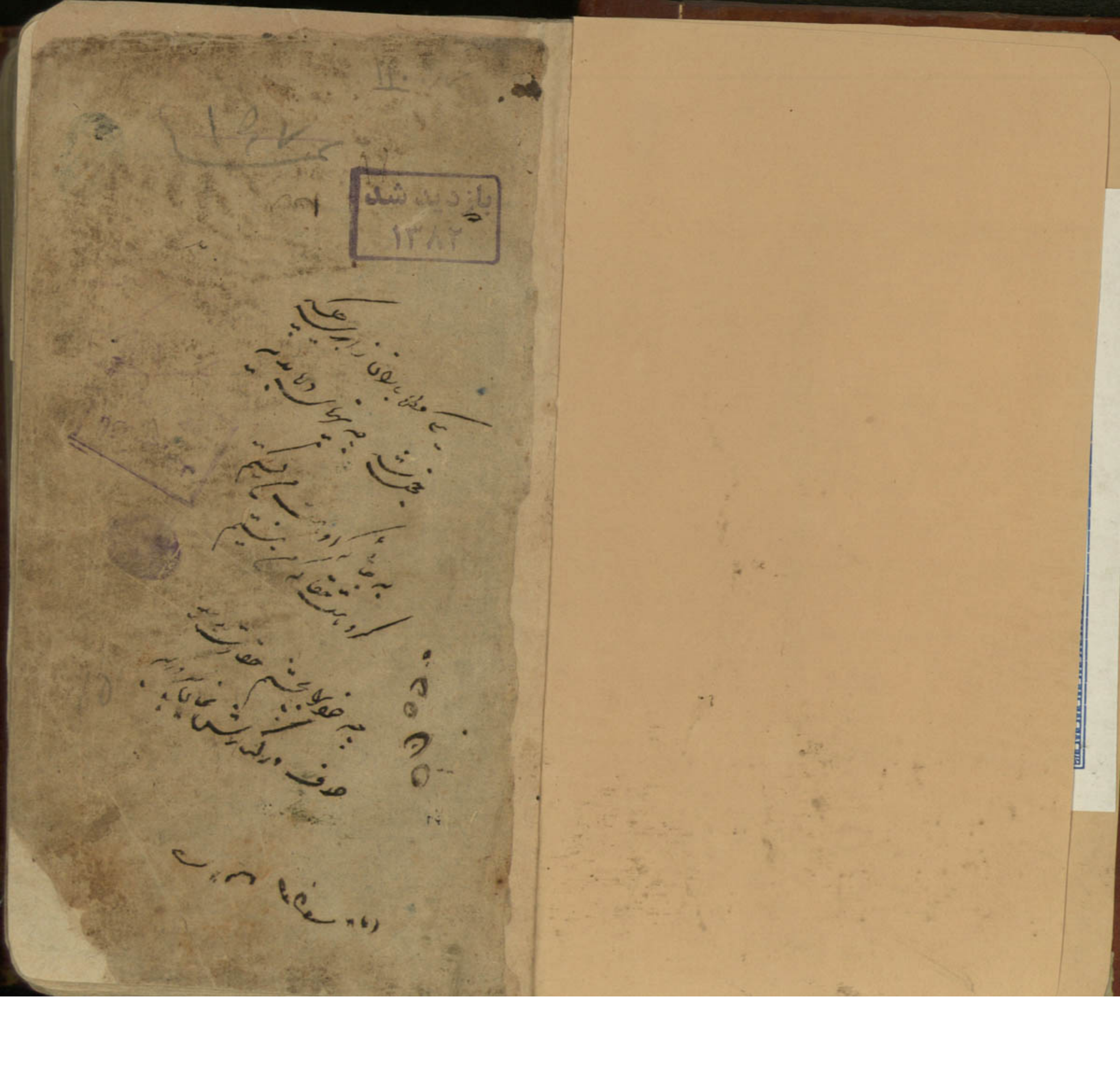


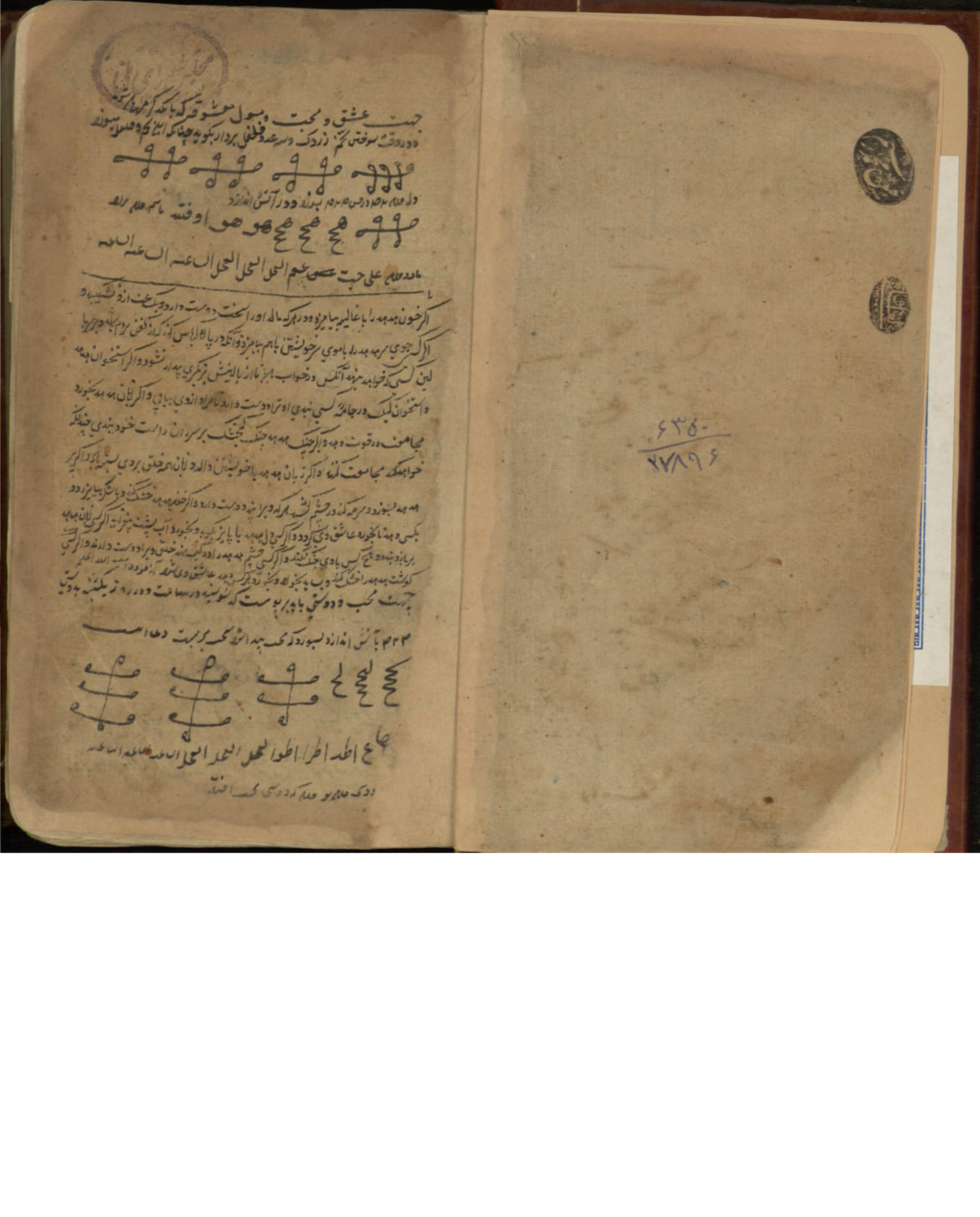

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۶۳۵ه
بازدید شد
۱۳۸۲



بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب



بازدید شد
۱۳۸۲



جهت عشق و محبت و وصول معشوق که باید که مهربان شود
در وقت سوختن تخم زردک و سه عدد فلفل بردار بگوید چنانکه این تخم و فلفل میسوزد

دل فلان بن فلان در عشق فلان بن فلان بسوزد و در آتش اندازد [illegible] باسم فلان

او فته

ماده فلان علی حب [illegible] الحل الحل ال [illegible]

اگر خون هدهد را با غالیه بیامیزد و در هر که مالد او را سخت دوست دارد و [illegible]
اگر کسی چوبی [illegible] را با موی سر خویشتن با هم بیامیزد و [illegible] در پا [illegible]
لیکن کسی که خواهد [illegible] آن کس در خواب [illegible] بالینش [illegible] و اگر استخوان هدهد
و استخوان [illegible] در جامه کسی نهد او ترا دوست دارد [illegible] و اگر [illegible] هدهد بخورد
مجامعت در قوت دهد و اگر چنگ هدهد [illegible] بر [illegible] خود بندی [illegible]
خواهد که مجامعت کند و اگر زبان هدهد با خویشتن دارد [illegible] همه خلق [illegible] و اگر پر
هدهد بسوزد [illegible] در چشم کشد هر که وی را بیند دوست دارد و اگر [illegible] هدهد خشک کند و با شکر بیامیزد و
بکسی دهد تا بخورد عاشق وی گردد و اگر کسی دل هدهد با پازهر [illegible] بخورد [illegible] آیة الکرسی [illegible] هدهد
بر بازو بندد هیچ کس با وی جنگ نکند و اگر کسی چشم هدهد [illegible] خلق وی را دوست دارند و اگر کسی
گوشت هدهد را خشک کند و [illegible] بخورد [illegible] عاشق وی شود [illegible] والله اعلم
جهت محبت و دوستی [illegible] که بنویسد در ساعت [illegible] زیر [illegible]

[illegible] با آتش اندازد بسوزد که محبت [illegible] دعا این است

[illegible] اطد اطرا اطوا [illegible] الحل [illegible]

[illegible] فلان بن فلان کرد [illegible]

کتاب [illegible]

کتاب فارسی حساب

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوات والسلام علی محمد و آله اجمعین

اما بعد بدانکه این کتاب مشتملست بر سه مقاله مقاله اول در حساب اهل هند و آن
مشتملست بر مقدمه و دو باب مقدمه در بیان صور اعداد و مراتب آن بدانکه
حکما هند خواسته‌اند که در کتاب اعداد اختصاری کنند ازاینجهة بر نه رقم وضع کرده
اند از برای اعداد ~~اختصاری~~ که مادون عشرة‌اند که از یکیست تا نه بدین صورت
صورت ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ مرتبهٔ اول را در حساب از طرف یمین
~~از برای عشرات~~ از برای احاد تعیین کرده اند و دویم از برای عشرات و سیم را
از برای مات و چهارم از برای الوف ما بر سه مرتبه دیگر را بعد ازین می آید
اولش را از برای احاد الوف و دویم را از برای عشرات الوف و سیم را از برای
مات الوف تعیین کرده اند و همچنین تا به شده لفظ الوف بزاید مراتب سه گانه که
بعد ازین میآید هرچند که می آید بالا پس هر یکی از ارقام صور نه گانه وقتی که در اول
مرتبه واقع شود عبارتست از عددی که آن رقم از برای او موضوع است

و اگر در دویم مرتبه واقع شود هر یکرا ده گیرند مثلا اگر صورت یکی در دویم مرتبه
واقع شود آنرا ده گیرند و اگر دو بود بیست و اگر سه بود سی و براین قیاس و اگر
و اگر در سیم مرتبه واقع شود یکی را صد گیرند و اگر دو بود دویست و اگر سه بود سیصد
و براین قیاس و اگر در چهارم مرتبه واقع شود هزار گیرند در پنجم مرتبه واقع شود هر یکرا
ده هزار و در ششم هر یکی را صد هزار و همچنین الی غیر النهایة و هر مرتبه که در وی عددی نباشد
الخ صفر نویسند بر صورت دایره خورد بجهة حفظ مرتبه پس صورت ده چنین
باشد ۱۰ و صورت یازده این ۱۱ و صورت صد این ۱۰۰ و صورت پنجهزار
و بیست و پنج این ۵۰۲۵ باب اول در حساب صحاح و آن هشت ۵۰۲۵
فصلست فصل اول در تضعیف یعنی دو چندان ساختن عددی طریق عملش آ
نست که او عددی که او را تضعیف خواهیم کرد بر جانبی نویسیم و ابتدا از جانب یمین
کرده هر رقم بصورتش بی اعتبار مرتبه تضعیف کنیم و حاصل را اگر کمتر از ده باشد در تحت
او نهیم و اگر کمتر نباشد زیادتی او را ایضا در تحت او نهیم و اگر زیادتی نباشد همین ده باشد
صفری در تحت او نهیم و از برای ده یکی در ذهن داشته بر حاصل تضعیف آنچه
در پیش او ست افزاییم و اگر در پیش عددی نباشد همین یکی را در پیش او نهیم و این
افزون را رفع خوانند ۸۵۳۵۷۶ مثالش صد و هشتم که این عدد را تضعیف کنیم

ابتدا شش کردیم و او را تضعیف کردیم دوازده شد و دو را تحت شش گذاشتیم و از برای
ده یکی در زمین بجهت رفع نگاه داشتیم بعد از آن هشت را تضعیف کردیم چهارده شد ا
با ده کردیم آن یکی را که در زمین نگاه داشتیم و دیدیم پانزده شد پنج را در تحت هفت
نوشتیم و از برای ده یکی در زمین نگاه داشتیم و در تحت صفر که در پ راوست
گذاشتیم بعد از آن چهار را تضعیف کردیم هشت شد او را در تحت چهار گذاشتیم
بعد از آن تضعیف پنج کردیم ده شد صفری در تحت او شد در تحت پنج که گذاشتیم
از برای ده یکی در زمین نگاه داشته بودیم بر حاصل تضعیف هشت که شانزده است ب
افزودیم هفده شد هفت را در تحت هشت گذاشتیم یکی را از جهت ده یا رشته
گذاشتیم بر این صورت ۸۵۴۵۷۶ ۱۷۵۱۱۵۲ فصل دوم در
تنصیف عددی یعنی بدو نیم ساختن عددی طریقش این است که عددی که تنصیف
او خواهیم کرد بر جایی نویسیم و ابتدا از جانب یسار کرده هر قسم رقم را به اعتبار
مراتب بصورتش تنصیف کنیم اگر زوج باشد نیمه او را در تحت او نهیم و
اگر فرد بود نیمه او را هر آینه مشتمل بر کسری خواهد بود و آن نیمه را به کسر در
تحتش نویسیم و از برای کسر هیچ عدد در زمین گرفته بر تنصیف عددی که بر
یمین اوست افزاییم و اگر در جانب یمین صفر باشد همان پنج عدد محفوظ در

زمین

زمین را در تحتش نویسیم و اگر مرتبه از مراتب صفر باشد همان صفر را در تحتش
نویسیم و اگر در جانب یمین عدد نباشد علامت نصف در تحتش نویسیم و بر این
صورت ۲۵۱ مثالش خواستیم که تنصیف کنیم این عدد را ۸۶۵۲۷۴۵
ابتدا کردیم به هشت و نصف او که چهار است در تحتش نوشتیم و چون صفر را
نصف نبود هیچ صفر در تحتش نوشتیم و دو را که نصفش یک است در تحتش نوشتیم بعد
از آن هفت را تنصیف کردیم و سه نیم شد سه را در تحتش نوشتیم و از برای
نیم پنج بر نصف چهار افزودیم هفت شد آنگاه آن را در تحتش نوشتیم بعد از آن
پنج را تنصیف کردیم دو و نیم شد دو را در تحتش نوشتیم و علامت تنصیف
در تحتش بر این صورت ۸۶۵۲۷۴۵ / ۴۳۵۱۲۷۲ فصل سیم در
جمع یعنی زیاده کرده اند عددی بر عددی دیگر طریقش آن است که دو را بر یکجای
نویسیم یکی را در تحت آن دیگری بحیثیتی که آحاد در برابر آحاد و عشرات
در برابر عشرات و علی هذا بعد از آن خطی عرضی در تحت این دو عدد بکشیم ابتدا
از جانب یمین کرده را البته در تحتش بدان رفتیم که در برابر اوست افزاییم پس
حاصل او را موازات هر دو در تحت خط عرضی بنویسیم اگر کمتر از ده باشد و اگر

کمتر نباشد زیاده او را بر ده در تحت او نویسیم و از برای ده یکی را بر حاصل جمع

آنچه در پی او است افزاییم همچنانچه در تضعیف گفتیم و اگر یکی از این دو عدد ٢

را مراتب باشد که در مقابله اینها از عددی دیگر چیزی نباشد این مراتب بعینه

در سطر جمع میکنیم مثالش خواستیم که این عدد را ۳۴۵۵۲ با این

عدد ۲۳۵۲۸۴۵ جمع کنیم هر دو را برجای نوشتیم در برابر یکدیگر بهمان

حیثیت که گفتیم ابتدا کردیم او را بر پنج و هفت شد ابتدا در تحت هر دو

کذا نوشتیم بعد از آن زیاده کردیم پنج را بر چهار و مجموع که نه باشد در تحت هر دو کذا نوشتیم

بعد از آن صفر را با هشت که همان هشت میشود در تحت هر دو نوشتیم و بعد از آن

شش را با دو که نه با مجموع یازده میشود یکی از او در تحت کذا نوشتیم و از برای ده

یکی را در ذهن گرفته بر سه افزودیم چهار شد در تحتش نوشتیم و شش را بعینه

در سطر حاصل جمع نقل کردیم بدین صورت و اگر خواهیم که جمع سه عدد را یا زیاده

۲۳۵۲۸۴۵

۲۳۵۱۸۹۷

یا زیاده از سه عدد ۳۴۵۵۲ همه را برابر یکدیگر نویسیم بعضی را

در برابر بعضی بحیثیتی که گفتیم و ابتدا از مرتبه آحاد کرده هر رقم را بصورتش بی

اعتبار مزید جمع کنیم آنچه در آن مرتبه باشد و از آنچه حاصل شده مرتبه آحاد و عشرات

باشد

باشد نویسیم و از برای عشرات و اگر ده باشد یکی و اگر بیست باشد دو و اگر سی

باشد سه و بر این قیاس در ذهن گرفته بر حاصل جمع آنچه در پی او باشد افزاییم و

همچنین تا عمل تمام شود و مثالش این است **فصل چهارم** در تفریق یعنی نقصان

۲۸۲۳۵۶

۱۲۲۳۵۳

کردن عددی کمتر از عددی بیشتر طریق ۷۲۳۱۵۸

عملش آن است که هر دو را برابر یکی نویسیم چنانکه در جمع و ابتدا از جانب یمین کرده

نقصان کنیم آنچه در مراتب منقوص است از آنچه در مراتب منقوص منه است

احاد را از احاد و عشرات را از عشرات هر یکی بصورتش بی اعتبار مرتبه اگر

چیزی باقی ماند در تحت نویسیم و اگر باقی نماند صفری نویسیم و اگر رقم مرتبه را

ممکن نبود از محاذی آن نقصان کردن بجهت آنکه آنچه در برابر او است

کمتر از ده باشد یا در برابر او صفر باشد یکی از عشرات آن یعنی از ما بعدش بر

گرفته و این یکی را نسبت با آن مرتبه ده باشد نقصان کنیم این رقم را از ده

زیادتی از این ده را با آنچه در محاذی رقم مذکور است در تحت نویسیم و اگر

در عشرات او چیزی نباشد از ما بعدش برگیریم و این نسبت با مرتبه

عشرات ده باره و از بیست ده را در عشرات منقوص منه نویسیم یکی باقی
ماند این یکی را ده اعتبار کرده بطریق مذکور عمل تمام سازیم مثالش خواستیم
که نقصان کنیم این عدد را ٥٤٣٨ از این عدد ٨٦٩٧٤ هر دو را در
محاذات یکدیگر نوشتیم و ابتدا بهشت کردیم چون هشت از آنچه در برابر است
بیشتر است از یکی از هفت که در پس محاذی اوست گرفتیم پس چهارده
محاذی چهارده باره هشت را ازو نقصان کردیم و شش باقی را در تحت او
نوشتیم و بعد از آن سه را از شش که بعد از گرفتن یکی از هفت باقی مانده
بود نقصان کردیم سه باقی ماند آنرا در تحت نوشتیم بعد از آن دو را از نه
و پنج را از شش نقصان کردیم آنچه باقی ماند در تحت نوشتیم و هشت را از منقوص
منه بعینه در صف باقی نقل کردیم بدین صورت که ٨١٥٣٦ فصل پنجم در ضرب
ضرب عددی ٥٤٣٨ / ٨١٥٣٦ در عددی دیگر عبارتست از تحصیل عددی
ثالث که نسبت او با یکی از آن دو عدد چنین نسبت عددی دیگر باشد با واحد
و عدد ثالث را حاصل ضرب خوانند مثل حاصل ضرب سه با هشت بیست
و یک مثلا نسبت هشت با هشت و یک نسبت و است همچنین نسبت یک

با سه نیز ثلث است و از آن دو عدد یکی را مضروب خوانند و دیگری را مضروب
فیه و بنا بر داشت که ضرب بر دو قسم است ضرب مفردات و ضرب
مرکبات ضرب مفردات ضرب آحاد است در آحاد یا عشرات اما
بجهت ضرب آحاد در آحاد گوییم اگر مضروب واحد باشد مضروب
فیه بعینه حاصل ضرب باشد و اگر مضروب دو باشد حاصل ضرب ضعف مضروب
فیه باشد و اگر سه باشد مضروب فیه را تضعیف کنیم و یک مرتبه بر وی بیفزاییم و
اگر چهار باشد ضعف مضروب فیه را تضعیف کنیم و اگر پنج باشد هر یکی از
مضروب فیه را ده بگیریم و مجموع را تنصیف کنیم و اگر بیشتر از پنج باشد مضروب
و مضروب فیه را باهم جمع کنیم و آنچه از ده زیاده باشد برای هر یکی ده بگوییم و
نگاه داریم و تمام هر یکی از آن دو عدد یا ده در یکدیگر ضرب کنیم مثل خواستیم
هفت در هشت ضرب کنیم هر دو را جمع کردیم پانزده شد مافوق عشره پنج
است پس هر یکی از این پنج را ده گرفتیم پنجاه شد این را نگاه داشتیم
پس سه و دو تمام این دو اند تا ده پس دو را در سه ضرب کردیم
و حاصل که شش است حاصل شد با پنجاه که نگاه داشته بودیم

جمع کردیم پنجاه و شش حاصل شد و این مطلوب بود و اگر ضرب مادون عشره

را بعضی در بعضی یاد گیرند بهتر باشد و اگر یاد نتوانند گرفت ما جدولی رسم

کردیم و حاصلهای ضرب مادون عشره را در آن جدول نهادیم و مفرد را

در طول جدول و مضروب فیه را در عرض جدول به سرخی نوشته و حاصل ضرب هر دو

را مفرد را یکی از مضروب و دیگری از مضروب فیه بعد در مربع ملتقی در سطر

طول و عرض که در محاذات آنهاست مفرد است به سیاهی نوشتیم تا از آنجا

ج بگیرند و جدول که مذکور شد این است

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۲	۲	۴	۶	۸	۱۰	۱۲	۱۴	۱۶	۱۸
۳	۳	۶	۹	۱۲	۱۵	۱۸	۲۱	۲۴	۲۷
۴	۴	۸	۱۲	۱۶	۲۰	۲۴	۲۸	۳۲	۳۶
۵	۵	۱۰	۱۵	۲۰	۲۵	۳۰	۳۵	۴۰	۴۵
۶	۶	۱۲	۱۸	۲۴	۳۰	۳۶	۴۲	۴۸	۵۴
۷	۷	۱۴	۲۱	۲۸	۳۵	۴۲	۴۹	۵۶	۶۳
۸	۸	۱۶	۲۴	۳۲	۴۰	۴۸	۵۶	۶۴	۷۲
۹	۹	۱۸	۲۷	۳۶	۴۵	۵۴	۶۳	۷۲	۸۱

اما بجهت مفردات

غیر احاد در فراحاد

صورت عدد مفرد را

در صورت عدد مضروب

فیه ضرب کند یعنی رقم

هر دو مفرد را بی اعتبار مرتبه در یکدیگر ضرب کنند و آنچه حاصل شود نگاه دارند و باز

عدد مرتبهٔ مفرد را و عدد مرتبهٔ مضروب فیه جمع کنند و از مجموع یکی طرح کنند آنچه

ماند عدد مرتبهٔ احاد حاصل ضرب باشد مثلا اگر دو باقی ماند هر یکی را از احاد

حاصل

حاصل ضرب باشد ده گیرند و اگر سه ماند هر یکی را صد بگیرند و اگر چهار بماند هر یکی

را هزار و همچنین اگر پنج ماند هر یکی را صد هزار و علی هذا مثالش خواستیم که

که ۲۰ را با ۴۰ ضرب کنیم ۲ را که دو است در ۴ که چهار است ضرب

هشت شد آن را نگاه داشتیم و عدد مرتبهٔ مضروب که دو است یا عدد مرتبهٔ

مضروب فیه که دو است جمع کردیم چهار شد یکی از وی طرح کردیم سه ماند یکی را از آنچه

نگاه داشته بودیم هزار گرفتیم هشت هزار شد اما بجهت ضرب مرکبات شکل

ذا اربع اضلاع رسم کنیم و قسمت کنیم طولش را بعدد مراتب یکی از مفرد

و عرضش را بعدد مراتب یکی از مضروب دیگر را و از تواضع اضلاع بر ضلع را خطوط

متوازیه با ضلع مقابل آن اخراج کنیم چنانچه آن شکل به مربعات صغار منقسم شود

بعد از آن هر مربع را به دو مثلث رسم کنیم بخط مورب بحیثیتی که ابتدا خط زاویه

در دست راست باشد از دو زاویه فوقانی مربع و انتهایش بپیوندد به زاویه دست

چپ از دو زاویه تحتانی مربع و این شکل را شبکه خوانند بعد از آن یکی از دو مضروب

را بر بالای جدول نویسیم چنانچه هر مرتبه در محاذی مربع واقع شود ترتیب و مضروب

دیگر در یسار جدول چنانچه عشرات در بالای آحاد و مات در بالای عشرات

و مثاله بعد ازان ضرب کنیم هر یکی از مفردات مضروب را در هر یکی از مفردات
مضروب فیه و حاصل را در هر مربع که در ضلع دو سطر محاذی ایشان است نویسیم آحاد و
در مثلث تحتانی و عشرات در فوقانی و در هر مرتبه که صفر باشد از مرتفعات محاذی
او را خالی گذاریم و همچنین عمل میکنیم تا عمل تمام شود بعد ازان در مثلث تحتانی که هر
برج دست راست سکنه واقع است از دو برج تحتانی هرچه باشد در تحت مثلث
در خارج شکل بنویسیم و اگر چیزی نباشد صفر نویسیم و این اول حاصل ضرب باشد بعد ازان
جمع کنیم ازقامی را که مانند دو خط متوازی است که بر بالای مثلث مذکور است و حا
صل را برین آنچه اول نوشته بودیم نویسیم اگر کمتر از ده باشد و الا احاد را نویسیم از برای هر
عشره یکی بر حاصل جمع و از تمام سطر مورب که بر بالای اوست افزاییم و همچنین جمع کنیم
و آنچه در سطرهای مورب باقیست و در سطر حاصل بنویسیم تا عمل تمام شود و اگر در یکی از
سطور نوبه عددی نباشد و از سطر دیگر نباشد سطر چیزی رفع نکرده باشیم ما جمع از
تمام سطور بسطری دیگر مرفوع شده باشد صفر نویسیم **مثالش** خواستیم که ضرب کنیم
این عدد را ٧٥١٤ در این عدد ٢٥٤ شکل کشیدیم بر وجهی که گفتیم و مضروب
و مضروب فیه در فوق و یسارش نوشتیم بعد ازان ضرب کردیم صورت هفت را که در
صورتش در مرتبهٔ الوف واقع است و در صورت دو ضرب کردیم چهارده را

چهار را در مثلث تحتانی از مربع که در ملتقی هر دو واقع است نوشتیم و ده
را که صورتش یکیست در مثلث فوقانی نوشتیم باز هفت را در پنج ضرب کردیم سی
و پنج شد پنج را در مثلث تحتانی که ملتقی هر دو بعد نوشتیم سی را بصورت سه در
مثلث فوقانی نوشتیم و همچنین هفت را در چهار ضرب کردیم و بیست و هشت شد حا
صلش را نیز بجای خود در مربع ملتقی ایشان نوشتیم و همچنین عمل کردیم و با هشت
که در مرتبهٔ عشرات واقعست و نا شش که در مرتبهٔ آحاد واقعست و خالی گذاشتیم
آنچه در محاذات صفر است برین صورت

	٧		٥ ١	٦
٢	١ ٤		١ ٦	١ ٢
٥	٣ ٥		٤	٣
٤	٢ ٨		٣ ٢	٢

بعد ازان چهار را که در مثلث تحتانی است
و از مربع ملتقی در آحاد در ضرب در شکل
حاصل ضرب در تحت شکل نقل کردیم بعد
ازان جمع کردیم آنچه را که مابین دو خط موربی است که بعد از مثلث مذکور است
یعنی دو رقم ده را که چهار باشد و این چهار را نیز در یسار چهار سابق نویسیم و بعد ازان
جمع کردیم دو دو را و سه را و سه دیگر را که مجموع هشت باشد و او را در یسار چهار
دوم نوشتیم و بعد ازان یکی را و شش را و چهار و هشت را جمع کردیم نوزده شد

نه را از یسار هشت که نوشتیم ده را یکی گرفتیم و در زهن نگاه داشته با مجموع یکی

و پنج و دو جمع کردیم نه شد این را نیز در یسار سابق نوشتیم و بعد از آن جمع کردیم و

چهار و سه را هفت شد این را نیز در یسار نه باقی نوشتیم آنگاه یکی را که دا

قسم است در مثلث فوقانی ستون در یسار صف نوشتیم و عمل را تمام کردیم

پس حاصل ضرب در تحت هزار بار دو هزار و هفتصد و نود و نه هزار و ششصد و چهل و

چهار بود اگر در مرتبه آحاد و احدی المضروبی یا هر دو یا در مرتبه آحاد و عشرات

یا در مرتبه آحاد و عشرات و مآت و همچنین در مراتب متوالیه در هر دو صفرها رسم

شده بعد مراتب مضروبین صاحب نبایه بلکه بعدد باقی ارقام حاصل کرده اعتقادی خ

که طرح کرده بودیم از طرفی یا یکی از طرفین یکی یا زیاده آنچه باید بر این حاصل ترتیب بنویسیم

مثالش خواستیم که ضرب کنیم این عدد را ۷۵۸۶۰۰۰ در این عدد ۲۵۴۰۰

طرح کردم اصفار دی را که بر یمین مضروبین است باقی ماند و

مضروب و مضروب فیه مساوی آنچه گذشت پس نقل

کردیم اصفار محذوفه را که پنج است بر یمین وسط حاصل

مبلغ هفتاد و نه هزار بار هزار هزار و نهصد و هشتاد و

چهار بار هزار و چهارصد هزار شد بدین صورت ۴۴۰۰۰۰۰

۱۷۹۹۸ مثلا خواستیم که هشت را با دو قسمت کنیم طلب کردیم عددی

ثالث که او را در دو ضرب کنند حاصل هشت شود ده قسم را یافتیم پس

ده خارج قسمت و دو مقسوم علیه و هشت مقسوم است

۱۷۹۹۸۴۴۰۰۰۰۰

	۲	۵	۴
۷			
۵			
۸			
۶			

در قسمت قسمت عددی بر عددی

دیگر عبارتست از طلب عدد ثالث

هرگاه که این عدد ثالث را در عدد

۱۷۹۹۸۴۴۰۰۰۰۰

ثانی ضرب کنند حاصل عدد اول آید و عدد اول را مقسوم خوانند و ثانی

را مقسوم علیه و ثالث را خارج قسمت طریق عملش آنست که عدد مقسوم را بر

جائی نویسیم و بر فوق او خطی عرض بکشیم آنگاه میان هر دو مرتبه خطی طولی

بکشیم که مبدأش خط عرضی باشد و منتهاش تا جائی که عمل اقتضا میکند

بعد از آن مقسوم علیه را در تحت مقسوم نویسیم بلکه مناسب بحیثیتی

که آخر مقسوم علیه در برابر آخر مقسوم واقع شود اگر آخر مقسوم زیاده باشد

و اگر زیاده نباشد واجب بود که آخر مقسوم علیه را در برابر ماقبل آخر واقع

شود بعد ازان طلبیم اگر عددی از آحاد که باشد ممکن او را در یک یک از مراتب
مقسوم علیه بصورتش ضرب کنیم و حاصلش را نقصان کنیم از آنچه در برابر
او بود از مقسوم و از یسارش اگر از یسارش چیزی باشد چنین بهمچنین عدد یافته
شود او را بر فوق خط عرضی در محاذات اول مراتب مقسوم علیه نویسیم و ضرب
کنیم که او را در هر یک از مراتب مقسوم علیه بصورتش و حاصل را در تحت مقسوم
نویسیم بحیثیتی که احاد حاصل محاذی مضروب فیه باشد از مقسوم علیه
نقصان کنیم این حاصل را از آنچه در برابر اوست از مقسوم و از یسارش
و اگر در یسارش چیزی باشد بافراد در تحت نویسیم اگر باقی ماند خط عرضی د
بکشیم و میان حاصل و باقی تا معلوم شود که آنچه بر بالای این خط است و
محو است و آنچه در نشیب است ثابت بعد ازان خط عرضی بکشیم در تحت باقی
مقسوم و ثانی مقسوم را در تحت این خط یک مرتبه نقل کنیم و باز طلبیم و اگر
عددی بصفت مذکور او را نویسیم بر یمین آنچه اول نوشته بودیم و عمل کنیم باین بهر
چه با اول کرده بودیم و اگر همچنین عدد یافت نشود آنجا صفر نویسیم در تحت باقی
مقسوم و خط عرضی کشیده در تحت این خط باقی مقسوم را یکمرتبه دیگر بجانب
یسار نقل کرده و همچنین عمل میکنیم تا آنگاه که مرتبه اول از مقسوم علیه محاذی مرتبه

اول از مقسوم شود پس عمل تمام شود و آنچه بر فوق مقسوم نوشته شده بر بالای
خط عرضی خارج قسمت باشد و احادش محاذی احاد مقسوم بود پس اگر چیزی
باقی مانده باشد از مقسوم او کسر خارج قسمت باشد که مخرجش مقسوم علیه بود مثالش
خواستیم که قسمت کنیم این عدد را ٢٣٤١٥٤ برین عدد ٥٧٩ عدد اول
که مقسوم است بر جای نوشتیم چنانچه گفتیم و خطوط طولی رسم کردیم و مقسوم علیه
را در تحت نوشتیم و فتح مناسب چنانچه آخر مراتب او محاذی ماقبل آخر مقسوم واقع
شود چه اگر محاذی آخر مقسوم بودی مقسوم علیه زیاده بودی از محاذات آنچه در
اوست از مقسوم و این جایز نیست بعد ازان اگر عددی طلب کردیم از احاد
بصفت مذکور چهار را یافتیم این را بر بالای خط عرضی محاذی اول مراتب مقسوم
علیه نوشتیم و این چهار را ضرب کردیم او را در پنج بیست حاصل شد برین صورت
٢٠ این را در تحت مقسوم نوشتیم چنانچه صفر محاذی پنج باشد پس این را از
آنچه در برابر اوست از مقسوم نقصان کردیم سه باقی ماند سه را در تحت صفر
نوشتیم پس خط عرضی کشیدیم میان سه و حاصل ضرب باز ضرب کردیم چهار مذکور
را در هفت و بیست و هشت حاصل شد این را در تحت مقسوم نوشتیم چنانچه احادش
برابر هفت باشد پس حاصل را از آنچه در برابر اوست از مقسوم نقصان کردیم
شش باقی ماند این را بعد از آنکه خط عرضی کشیدیم در تحت هشت نوشتیم



باز چهار را در نه ضرب کردیم و حاصل را که سی و شش است در تحت شصت و هشت نوشته از نقصان کردیم باقی ماند سی و دو و این را در تحت حاصل ضرب بعد از خط عرضی نوشتیم پس باقی ماند از مقسوم این عدد ۶۵۲۳ این عدد را بعد از خط عرضی که به همه خطوط طولی گذرد یک مرتبه بجانب یسار نقل کردیم بر این صورت باز اگر عددی دیگر بصفت مذکور طلب کردیم هیچ نیافتیم پس صفری بر همین عدد اول که چهار است نوشتیم و در تحت باقی مقسوم خط عرضی دیگر کشیدیم و در تحت این خط باقی مقسوم را یک مرتبه دیگر بجانب نقل کردیم بر این صورت

باز اگر عددی بصفت مذکور طلب کردیم پنج را یافتیم این صورت را بر همین صفر نوشتیم و او را در پنج مقسوم علیه ضرب کردیم و حاصل را که بیست و پنج است در تحت باقی مقسوم بصفت مذکوره نوشته از محاذی او نقصان کردیم باقی ماند این را بعد از خط عرضی در تحت پنج حاصل ضرب نوشتیم باز پنج را در هفت ضرب کردیم و حاصل را که سی و پنج است از هفتاد و نقصان کردیم

وباقی را که سی و پنج دیگر است در تحت او نوشتیم بعد از آن خط عرضی باز پنج را در نه ضرب کردیم چهل و پنج حاصل شد این را بصفت مذکور نوشته و از محاذی او نقصان کردیم و باقی را که یازده است در تحت خط عرضی نقل کردیم برین صورت

و عمل تمام شد از برای آنکه باقی کمتر از مقسوم علیه ماند و خارج قسمت چهارصد و پنج شد از صحاح و سی صد و یازده جزو با اجزا که یا نهصد و هفتاد و نه از آن اجزا یک صحیح باشد

فصل هشتم در استخراج جذر هر عددی را که او را در نفس خود ضرب کنند آن عددی را جذری خوانند و حاصل ضرب را مجذور و مربع و مال گویند طریق عمل جذر آنست که عددی که جذر او مطلوب باشد بر جایی نویسیم و بر بالای او خط عرضی بکشیم چنانچه در عمل قسمت گفتیم و نقطهای نشان کنیم بر خط عرضی که برابر مراتب فرد مثل مرتبه آحاد که اول است و مات که سیم است و عشرات الوف که پنجم است و علی هذا آنچه باشد و اگر عددی طلب کنیم از آحاد که مضروب او را در نفس خود مثل انتها بجاوی علامت خیره نبود تا از یسارش اگر چه

برهم که نقصان تولد کرده هرگاه که چنین عدد یافت شود او را بر بالای علامت ۱۰
اخر نویسیم و در تحت علامت نیز نویسیم همین عدد را بما فی مناسب دو و
محاذات او ضرب کنیم عدد فوقانی را در عدد تحتانی یعنی در نقش خودش
و حاصل را در تحت عددی که جذر او مطلوب است نویسیم چنانچه آحادش
مسادی مضروب فیه واقع شود و او را از محاذی مضروب فیه و از یسار او
نقصان کنیم و باقی را در تحت خط عرضی نویسیم بعد از آن فوقانی را در تحتانی افز
ایم و مجموع را بجانب یمین یک مرتبه نقل کنیم چنانچه احادش محاذی
یمین اخره شود بعد از آنکه خط عرضی بر فوق رقم تحتانی بجهة محو کشیده ایم باز
طلبیم اکثر عددی از آحاد که چون او را در نقش خودش ضرب کنیم و در ضرب
منقول نیز ضرب کنیم ممکن باشد طرح آن از صورت عددی که در محاذی علامت
مقدم بر آن دو علامت مذکوره باشد و از آنچه در یسار او نیز باشد هرگاه که این عدد
یافتیم با او عمل سابق بجای آوریم و اگر عددی نیابیم بر فوق علامت و تحتش
صفری نویسیم و مجموع حاصله مذکوره را یک مرتبه بجانب یمین نقل کنیم و همچنین
عمل میکنیم تا منتهی شود بعلامت اول با او نیز همین عمل بجای آوریم پس آنچه
حاصل شده بر فوق جدول جذر باشد آن عددی که مطلوب بود جذر او و اگر جزوی
باقی نماند در صفت عدد آن منطق آنچه باشد و از رقمی که بر بالای خط عرضی

است

است جذر او باشد بتحقیق و اگر جزوی بماند معلوم شود که او اصم الجذر است
پس یکی را با آنچه بر بالای علامت یمین واقع است بر آنچه بر تحت
او واقع است افزاییم و جمع عدد تحتانی را مخرج فرض کنیم و با قسمت آن را
از عددی که جذر او مطلوب است با این مخرج نسبت کنیم آنچه حاصل شود
بر بالای علامت یا کسر جذر عدد مذکور بود بترتیب مثالش خواستیم که
این عدد را ۱۴۸۱۷۲ جذر استخراج بهمان طریق قسمت او را نوشتیم و خط
عرضی و خطوط طولی بر کشیدیم و علامات چنانچه گفتیم تعیین کردیم بعد از آن اکثر عددی
طلب کردیم بصفت مذکوره و عدد سه یافتیم این را بر فوق علامت و بر تحتش نوشتیم
مناسب نوشته فوقانی را در تحتانی افزودیم و مجموع را که شش است یک مرتبه بجانب
نقل کردیم بعد از آنکه خط عرضی بر فوق سه تحتانی کشیدیم بر این صورت باز
طلب کردیم اکثر عددی بصفت مذکور پنج را یافتیم و او را بر بالای علامت
که مقدم است بر علامت اخیره و بر تحت این علامت به یمین احاد منقول یعنی
شش و ضرب کردیم پنج را اولا در شش و سی حاصل شد بر این صورت
این را در تحت عدد محاذی نوشتیم چنانچه صفر در برابر هشت افتاد پس او را
از محاذی او از عدد محاذی نقصان کردیم هشت باقی ماند این را در تحت صفر



١١

نوشتیم بعد از خط عرضی بعد از آن پنج را در پنج تحتانی ضرب کردیم حاصل
او را که بیست و پنج است بصفت مذکوره نوشتیم از ما بحاذی او نقصان کردیم و
پنجاه و شش باقی ماند این را در تحت او بعد از این خط عرضی نوشتیم پس پنج فوقانی
را با پنج تحتانی جمع کردیم ده شد صفر را بجای پنج تحتانی اعتبار کرده یکی
را بر شش که بر یسار اوست افزودیم و مجموع یک مرتبه دیگر بجانب یمین نقل
کردیم تخطیط آنچه بیشتر بعد در سطر تحتانی برین صورت

٣٠			٥٠		٠
١	٢	٨	١	٧	٢
	٤				
	٣٣	٥			
		٨	٥		
		٢	٦		
		٥			
		٣	٦	٥	
	٣	٦	٥	٥	

باز طلب کردیم اکثر عددی را بصفت مذکوره
هشت را که یافتیم او را بر بالای علامت ز
اول و در تحت او یمین صفر تحتانی نوشتیم و
ضرب کردیم این هشت را اولا در هشت
و حاصل را از ما بحاذی او نقصان کردیم هیچ
باقی نماند بعد از آن در شش ضرب کردیم و
حاصل را نقصان کردیم و حاصل را از آنچه در محاذات مضروب فیه هست و از یسار
او پس باقی ماند از عدد مجذور هشت فوقانی است فوقانی را با هشت تحتانی
جمع کرده یکی بر او افزودیم و عدد تحتانی هفده شد و عمل تمام و این هفتصد و هفده

مخرجیست

مخرجیست که هشت باقی کرد اوست پس جذر حاصل از عمل ششصد و پنجاه
و هشت صحیح دست خواه هفتصد و هفده و پس فصل [illegible]

٣٠			٥٠		١٠
١	٢	٨	١	٧	٢
	٩				
	٣٣	٥			
		٨			
		٢	٥		
		٥	٦	٦	٤
		٥	٦		٨
			٧	١	٧
			٧	٥	٨
		٣			
	٣	٧	٥	٥	

در میزان گرفتن و اعمال مذکوره اهل
احاد را میزان است که هر گاه که این میزان
درو دست باشد عمل نیز درست بود غا
لبا و اگر میزان درست نباشد همچنین عمل
غلط باشد و طریق میزان گرفتن چنانست
که مفردات عددی را فی اعتبار مراتب
جمع کنیم و نه نه از و طرح کنیم با کمتر از نه
باقی ماند میزان عدد باشد مثالش خواستیم که میزان گیریم این عدد را که عدد میشود
٣٥٨٧٩ نه هفت و هشت و پنج و سه جمع کردیم و از مجموع نه نه طرح کردیم پنج
باقی ماند و این میزان این عدد باشد طریق میزان گرفتن عمل ضرب آنست که میزان
مضروب را در میزان مضروب فیه ضرب کنیم و از حاصل نه نه طرح کنیم آنچه باقی ماند اگر
موافق میزان حاصل ضرب باشد عمل درست باشد غالبا و اگر مخالف میزان حاصل
ضرب بود خطا بود اگر از احد المضروبین بعد از طرح نه نه هیچ باقی نماند
باید که از حاصل ضرب نیز هیچ باقی نماند تا عمل درست باشد و الا خطا باشد اما طریق

گرفتن قسمت آنست که میزان خارج قسمت را در میزان مقسوم علیه ضرب کنیم و بروی میزان باقی را زیاده کنیم اگر چیزی باقی مانده باشد بعد از طرح تسعه تسعه می باید که باقی مساوی میزان مقسوم بود و اگر از مقسوم یا از قسمت بعد از طرح تسعه تسعه هیچ چیز باقی نماند باید که میزان مقسوم مساوی میزان قسمت باشد و اگر از قسمت چیزی باقی نمانده باشد باید که از مقسوم نیز بعد از طرح تسعه تسعه هیچ چیز باقی نماند عمل صحیح باشد والا خطا بود نوعی دیگر خارج قسمت آنچه صحاح باشد در مقسوم علیه ضرب کنند و از کسر اگر چیزی باشد بر آن افزاید اگر مجموع مساوی مقسوم شود عمل صحیح باشد وطریق عمل میزان جذر در نفس خودش ضرب کنیم و بر میزان باقی از جذر را زیاده کنیم اگر چیزی باقی مانده باشد تسعه تسعه از و طرح کنیم و اگر این باقی مساوی میزان عدد مجذور بود عمل صحیح بود و الا خطا باشد

باب دویم در حساب کسور و آن مشتملست بر مقدمه و دوازده فصل

مقدمه در تعریف کسر و وضع آن هرگاه که یک صحیح را باجزای متساوی متجزیه کنند عدد آن اجزا را مخرج گویند و بعضی از آن اجزا را کسر گویند اقل مخارج دو باشد و کسر مخرج را یک اگر نباشد آن نصف است و بعد از آن سه است دیگر ثلثا و دو ثلثان او بعد از آن چهار را و بر این قیاس و اما کیفیت وضع کسور آنست که کسر را در تحت صحاح باید نوشت و مخرج را در تحت کسر امثالش اینست ۳/۱ و اگر بازی صحاح نباشد بجای صحاح صفر باید

گذاشت

گذاشت پس صورت نصف چنین باشد ۰ ۱ ۲ و صورت ثلث این ۰ ۱ ۳ و صورت ثلثة اخماس این ۰ ۳ ۵ و بنا بر آنست که نسبتی که میان کسر و مخرجست در اعداد بی نهایت یافت میشود ولیکن معتبر آن بادنی است که بر این نسبت باشد

فصل اول در معرفت اشتراک و تباین و تداخل میان اعداد هر دو عددی که باشند غیر واحد خالی ازین نیست که اقل عدد اکثر میکند یا نه و مراد بعد آنست که هرگاه اقل را از اکثر نقصان کند مره بعد اخری هیچ باقی نماند قسم اولرا متداخلین و همچنین است متساویان و متماثلان مثل ثلثه و ثلثه و گویند همچنین دو دو و آنکه اقل عدد اکثر نکند از دو حال بیرون نیست یا آنست که عددی غیر واحد یافت میشود که عدد هر دو کند یا نه پس اگر یافت شود آن دو عدد را متشارکان گویند و متوافقان نیز گویند و عدد ثالث را عاد ایشان خوانند و کسری که این عدد ثالث مخرج آن کسر باشد وفق خوانند مثل چهار و شش که اگر چه چهار عدد شش نمیکند اما ۲ عدد هر دو میکند و اگر عددی ثالث غیر واحد یافت نشود که عدد هر دو کند آن دو عدد را متباینان گویند همچون چهار و هفت پس اگر خواهیم که تداخل و تشارک و تباین میان دو عدد را بدانیم اکثر را باقل قسمت کنیم اگر چیزی باقی نماند متداخلان باشند و اگر عددی باقی مانده باشد غیر واحد مقسوم علیه را باین باقی قسمت کنیم تا آنگاه که چیزی باقی نماند تا یکی باقی ماند بعددی که چیزی باقی نماند آن عدد یعنی مقسوم و مقسوم علیه را متشارکان

باشند در مقسوم علیه آخر چه اگر مقسوم علیه اخیر عدد هر دو میکند و اگر یکی باقی ماند گوییم دو
عدد متباینان باشند مثلا خواستیم که بدانیم که چهار را با بیست چه حالت بیست را بار
چهار قسمت کردیم هیچ باقی نماند معلوم شد که میان ایشان مداخل است و شش
را با بیست خواستیم که بدانیم چه حالت بیست را بر شش قسمت کردیم دو باقی
ماند باز مقسوم علیه را که شش است بر دو قسمت کردیم چیزی باقی نماند معلوم شد
که میان ایشان توافق است و دو عدد هر دو میکند و وفق ایشان نصف است
و شش را با بیست و سه خواستیم که بدانیم که حالت بیست و سه را بر شش قسمت کردیم
کردیم پنج باقی ماند باز شش را بر پنج قسمت کردیم یک باقی ماند معلوم شد که میان شش
ایشان تباین است **فصل دوم** در بیان پیدا کردن مخرج مشترک مر کسور مختلفه را یعنی
یافتن اقل عددی که هر یک از مخارج کسور مختلفه مفروضه عاد او گردد و طریقش
آنست که مخارج کسور مفروضه را بگیریم و تداخل و توافق و تباین میان ایشان
معلوم کنیم پس مخارج متباینه را بعینه نگاه داریم و از مخارج متداخله بر اکثر
اقتصار کنیم و اقل را بگذاریم و از مخارج متوافقه یکی را بعینه نگاه داریم و از
باقی وفق را پس آنچه نگاه داشته ایم و یکی را در دیگری ضرب کنیم و حاصل
را در رابع ضرب کنیم تا آنگاه که منتهی شود پس حاصل ضرب آخر مخرج مطلوب
باشد **مثالش** خواستیم که اقل عددی پیدا کنیم که نصف و ثلث و ربع و خمس
و سدس و ثمن داشته باشد مخارج این کسور که دو و سه و چهار و پنج و شش

وهشت

و هشت است گرفتیم و پنج چون متباین بود بعینه نگاه داشتیم و دو و چهار
و هشت چون متداخل بودند دو و چهار را گذاشتیم و هشت را نگاه داشتیم و نیز میان
سه و شش متداخل بود بر شش اقتصار کردیم و چون میان شش و هشت توافق
بود از شش بر وفق او که سه است نگاه داشتیم و سه و پنج و هشت را یافتیم
سه را در پنج ضرب کردیم پانزده شد باز پانزده را در هشت ضرب کردیم صد و بیست
شد و او مخرج کسور مطلوب است نصفش شصت ثلثش چهل ربعش سی
خمس بیست و چهار سدسش بیست ثمنش پانزده باشد **فصل سیم** در تجنیس
کسور و او را بطریق نیز گویند و آنچنان بود که عدد صحیح را کسور سازند بآن طریق که صحاح
را در مخرج آن کسر ضرب کنند و اگر با صحاح کسر باشد این کسر را بصورتش بر حاصل
ضرب افزایند **مثالش** خواستیم که شش را و ثلثه از باعتبار ارباع سازیم ضرب
کردیم شش را در چهار و بر حاصل ضرب سه افزودیم بیست و هفت ربع شد **فصل**
چهارم در رفع کسور و آن چنان باشد که کسر چند باشند از یک جنس مجموع از مخرج
زیاده باشند و خواهند که صحاح سازند بدان طریق که عدد آن طریق بر مخرج قسمت کنیم
صحاح باشد و باقی کسر این مخرج بود **مثالش** خواستیم که بیست و یک خمس
را رفع کنیم بیست و یک خمس را بر مخرج خمس که پنج است قسمت کردیم چهار

صحیح و یک خمس حاصل آمد **فصل پنجم** در تضعیف کسور طریقش آن است ١٤
که اگر مخرج کسر فرد باشد صورت کسر را تضعیف کنند اگر کمتر از مخرج شود بمخرج
نسبت کنند حاصل نسبت کسر مضاعف باشد خواستیم که چهار تسع را تضعیف
کنیم صورتش را که چهار است تضعیف کردیم هشت شد چون کمتر از مخرج بود بمخرج
نسبت کردیم هشت تسع شد و اگر زیاده از مخرج شود بمثل مخرج را واحد گیرند و باقی
را بمخرج نسبت کنند **مثالش** خواستیم که هشت تسع را تضعیف کنیم صورتش
را که هشت است تضعیف کردیم شانزده شد بمثل مخرج را که نه است یکی گر
فتیم و باقی را که هفت است بمخرج نسبت کردیم یکی و هفت تسع حاصل شد و اگر
مخرج زوج باشد تنصیف کنیم مخرج را اگر نصف مساوی صورت کسر باشد حاصل
تضعیف یک صحیح باشد و اگر زیاده باشد از صورت کسر شود صورت کسر را با او
نسبت دهند **مثالش** خواستیم که ربع را تضعیف کنیم که چهار را تنصیف کردیم دو
شد صورت کسر را که یکیست با او نسبت کردیم یک نصف شد و اگر کمتر از صورت
کسر شود مثل او را از صورت کسر واحد گیریم و باقی را با او نسبت دهیم مجموع او را
و حاصل نسبت تضعیف کرده باشد **مثالش** خواستیم که پنج سدس را تضعیف
کردیم شش را تنصیف کردیم سه شد و از صورت کسر که پنج است کمتر بود سه را
یکی گرفتیم و دو که باقی ماند به سه نسبت دادیم ثلثان شد پس حاصل تضعیف

یکی

یکی و ثلثان باشد **فصل ششم** در تنصیف کسور آن چنان بود که اگر کسور زوج باشد
تنصیف کنند و بعد از تنصیف بمخرج نسبت کنند **مثلا** دو ثلث چون صورتش زوج
بود تنصیف کردیم یکی شد بمخرج نسبت دادیم یک ثلث حاصل آمد و اگر صورت
کسر فرد باشد مخرج را تضعیف کنیم و صورت کسر را با او نسبت کنیم **مثالش** خواستیم
که سه ربع را تنصیف کنیم مخرج را که چهار است تضعیف کردیم هشت شد صورت کسر
را با او نسبت دادیم سه ثمن شد **فصل هفتم** در جمع کسور طریقش آن است که
اگر کسور از یک جنس باشد صورت این کسور را جمع کنیم و عمل کنیم بطریقی
که در رفع کسور گذشت و اگر از جنس مختلفه باشد مخرج مشترک را بطریقی که در
فصل دوم گذشت پیدا کنیم بعد از آن صورت این کسور را از مخرج مشترک جمع
کنیم پس اگر این مجموع کمتر از مخرج باشد بمخرج نسبت کنیم و اگر مساوی
مخرج باشد حاصل جمع یک صحیح بود و اگر زیاده از مخرج بود قسمت کنیم خارج قسمت
صحاح بود و باقی را قسمت بمخرج نسبت دهیم و حاصل نسبت را با خارج قسمت جمع
کنیم حاصل جمع آن قدر صحاح و این کسر باشد **مثالش** خواستیم که سدس را و ثلث
و نصف و ثلثان جمع کنیم و صورت این را از مخرج مشترک که شش است جمع
کردیم ده شد چون از مخرج بیشتر بود بر مخرج قسمت کردیم یکی شد و چهار باقی ماند
بمخرج نسبت کردیم ثلثان شد پس حاصل جمع یک صحیح و ثلثان باشد **فصل هشتم** در

تعریف کسور صورت کسر هر یک از منقوص و منقوص منه از مخرج مشترک
بگیریم پس صورت کسر منقوص را از صورت کسر منقوص منه نقصان کنیم و باقی را
بمخرج مشترک نسبت دهیم حاصل بسبب مطلوب باشد **مثالش** خواستیم که ثلثان را
از ثلثة ارباع نقصان کنیم مخرج مشترک گرفتیم دوازده شد صورت ثلثان که هشت
است از صورت ثلثة ارباع که نه است نقصان کردیم یکی باقی ماند این را با دوازده
ده نسبت دادیم نصف سدس حاصل آمد و اگر صورت کسر منقوص بیشتر باشد از
صورت کسر منقوص منه نقصان کردن ممکن نگردد مگر آنکه با منقوص منه صحیحین باشد
پس اگر یکی از آن صحیح گیریم و از مخرج مشترک ضرب کنیم و از حاصل ضرب کسر منقوص ض
را نقصان کنیم باید را با کسر منقوص منه جمع کنیم مجموع را با مخرج مشترک نسبت
دهیم **مثالش** خواستیم که نصف را از یکی یعنی از یک و ثلث نقصان کنیم یکی را
گرفته در مخرج مشترک ضرب کردیم شش شد نصف را که سه است از و نقصان کردیم
و سه بر ثلث که دو است افزودیم پنج شد بسبب نسبت شش دادیم خمسة اسداس شد
فصل نهم در تحویل کسور از مخرج بمخرج دیگر اگر کسری از مخرج معلوم باشد و خواهیم
که همین کسر را از مخرج دیگر معلوم کنیم که چند است طریقش آنست که صورت
کسر را در مخرج محول الیه ضرب کنیم و حاصل ضرب اگر مساوی باشد یا زیاده از مخرج
کسر محول الیه باشد آنرا بر مخرج قسمت کنیم و حاصل قسمت را بمخرج محول الیه

نسبت دهیم مطلوب حاصل آید و اگر حاصل ضرب کمتر از مخرج باشد نسبت دهیم
حاصل نسبت کسری بود از کسر محول الیه **مثالش** خواستیم که بدانیم که پنج
سبع دینار چند دانق است صورت کسر را که پنج است در شش که مخرج دو
اسعر دینار است ضرب کردیم سی شد و حاصل بر هفت که مخرج کسر است
قسمت کردیم خارج قسمت چهار شد و دو کسر باقی مانده پس پنج سبع دینار
را چهار دانق باشد و دو سبع دانق **باز** اگر خواهیم که بدانیم که این دو سبع
دانق از طسوجات چند است صورت کسر که دو است در چهار که مخرج طسوجات
دانق است ضرب کنیم و حاصل ضرب را که هشت است بر هفت که مخرج کسر است
قسمت کنیم خارج یکی باشد و یکی باقی ماند پس دو سبع دانق طسوجی باشد
و سبع طسوج **باز** اگر خواهیم که بدانیم که سبع طسوج از شعیرات چند است یکی را که
صورت کسر است در چهار که مخرج شعیرات طسوج است ضرب کنیم ربان چهار
شود و چند کمتر از مخرج کسر است بمخرج کسر نسبت دهیم چهار سبع شعیر شود پس
پنج سبع دینار چهار دانق و یک طسوج و چهار سبع شعیر شد **فصل دهم** در ضرب
کسور و آن دو قسم بود یکی ضرب کسور در صحاح دوم ضرب کسور در کسور
طریق عمل در قسم اول آنست که صورت کسر را در چهار ضرب کنیم و حاصل ضرب
را اگر کمتر از مخرج بود بمخرج نسبت کنند و الا بر مخرج قسمت کنند حاصل نسبت

یا خارج قسمت مطلوب باشد **مثالش** خواستیم که ربع در چهار ضرب کنیم صورت
کسر را که یکیست در چهار ضرب کردیم چهار شد بر مخرج کسر که هم چهار است قسمت
کردیم خارج قسمت یکی شد و آن مخرج مطلوب است **اما** در قسم دوم طریق عمل درین
قسم آنست که صورت کسر مضروب را در صورت کسر مضروب فیه ضرب کنیم
و این حاصل ضرب را نگاه داریم بعد از آن مخرج هر دو کسر مضروب را در مخرج کسر
مضروب فیه ضرب کنیم پس بنگریم بآنچه نگاه داشته ایم اگر کمتر از این حاصل ضرب
باشد بآن حاصل ضرب نسبت دهیم و الا بر این حاصل ضرب قسمت کنیم حاصل
نسبت یا خارج قسمت مطلوب باشد **مثالش** خواستیم که دو ثلث را در سه خمس ط
ضرب کنیم صورت هر دو کسر را در یکدیگر ضرب کردیم شش شد بمضروب مخر
جین که پانزده است نسبت کردیم دو خمس شد و هو المطلوب و اگر با حد المضروبین
یا با هر دو مضروب صحیح باشد آن صحیح را با کسر خود مجنس باید کرد بعد
از آن مجنس کسر را بجای صورت کسر نگاه باید داشت **مثالش** خواستیم
که یکی و ربع را در چهار خمس ضرب کنیم مجنس یکی و ربع را که پنج است در صورت
چهار خمس که چهار است ضرب کردیم هشت شد و بر مضروب مخرجین که بیست
است قسمت کردیم خارج قسمت که یک و ثلث است معا باشد **فصل یازدهم**
در قسمت کسور و این دو قسم است یکی آنکه کسر در هر دو جانب مقسوم و مقسوم

علیه

علیه باشد دوم آنکه کسر در یکجانب نسبت باشد و طریق عمل در قسم دوم آ
نست که هر یک از مقسوم و مقسوم علیه در مخرج کسر ضرب کنند و حاصل
ضرب مقسوم را بحاصل ضرب مقسوم علیه نسبت کنند اگر حاصل ضرب مقسوم
کمتر باشد از حاصل مقسوم علیه و الا بر حاصل ضرب مقسوم علیه قسمت کنند حاصل نسبت
خارج قسمت مطلوب باشد **مثالش** خواستیم که ثلثه ارباع را بر دو قسمت کنیم
مقسوم را که سه ربع است در مخرجش که چهار است ضرب کردیم سه صحیح
شد یعنی صورت کسر ثلثه ارباع و مقسوم علیه را که دو است هم در چهار که مخرج
کسر است ضرب کردیم هشت شد پس حاصل ضرب مقسوم را که سه است بحا
صل ضرب مقسوم علیه که هشت است نسبت کردیم سه ثمن حاصل شد و هو
مطلوب **و اگر** خواهیم که دو را بر ثلثه ارباع قسمت کنیم بر همین تقدیر است
حاصل ضرب مقسوم شود و سه حاصل ضرب مقسوم علیه هشت را بر سه قسمت
کنیم خارج قسمت دو صحیح باشد و دو ثلث و هو المطلوب **مثال** دیگر خواستیم که
شش و دو خمس را قسمت کنیم بر هفت مقسوم را در مخرج ضرب کردیم
سی و دو شد مقسوم علیه را نیز در مخرج ضرب کردیم سی و پنج شد پس
حاصل ضرب مقسوم را بحاصل مقسوم علیه نسبت کردیم حاصل نسبت شش
سبع و دو خمس سبع شد و هو المطلوب **و اگر** هفت را خواهیم که بر
شش و دو خمس قسمت کنیم بر همین تقدیر حاصل ضرب مقسوم سی و پنج

شود دو حاصل ضرب مقسوم علیه سی و دو پس سی و پنج را بر سی و دو قسمت
باید که خارج واحد و ثلثه ارباع ثمن شود و هو المط اما در رقم اول برود
کسر مضروب و مضروب فیه را مخرج مشترک بگیریم پس هر یک از مقسوم و مقسوم
علیه را در مخرج مشترک ضرب کنیم و بطریق مذکور در رقم دوم عمل بپایان رسانیم
مثالش خواستیم که ربع را قسمت کنیم بر ثمن مخرج مشترک ربع و ثمن که هشت است
در مقسوم ضرب کردیم دو شد و در مقسوم علیه ضرب کردیم یکی شد و حاصل اول را بر
حاصل دوم قسمت کردیم خارج قسمت دو شد و هو المطلوب مثال دیگر خواستیم
که دو و پنج سدس را قسمت کنیم بر سه ربع مخرج مشترک گرفتیم دوازده شد مقسوم
را در ضرب کردیم سی و چهار شد مقسوم علیه را ضرب کردیم نه شد حاصل ضرب اول
ظ را بر حاصل ضرب دوم قسمت کردیم خارج قسمت سه صحیح و هفت تسع شد اگر
خواهیم که سه ربع را قسمت کنیم بر دو و پنج سدس بر این تقدیر حاصل ضرب مقسوم
نه شود و حاصل ضرب مقسوم علیه سی و چهار شود نه را بسی و چهار نسبت دادیم
مطلوب حاصل آمد مثالش در استخراج جذر کسور طریقش آنست که
صورت کسر را در مخرجش ضرب کنیم و جذر حاصل ضرب بگیریم و بر مخرج
قسمت کنیم یا باو نسبت دهیم خارج یا حاصل نسبت مطلوب باشد مثالش
خواستیم که جذر نه جزو را از شانزده جزو بدانیم صورت کسر را که نه است در مخرج
که شانزده است ضرب کردیم صد و چهل و چهار شد و جذرش دوازده شد این را

بمخرج نسبت دادیم سه ربع حاصل شد و این جذر مطلوب باشد اگر باید که
بمخرج نیز تجنیس باید کرد و حاصل تجنیس را بجای صورت کسر نهاده داریم
و عمل بپایان رسانیم مثالش خواستیم که جذر شش و ربع بدانیم تجنیس کردیم بیست
و پنج شد و در مخرج که چهار است ضرب کردیم صد شد جذر صد گرفتیم ده شد بر مخرج که
چهار است قسمت کردیم دو و نیم شد حاصل و این جذر مطلوب است والله اعلم
بالصواب

در حساب اهل تنجیم و آن مشتملست بر مقدمه و شش

باب   در بیان اصطلاحات منجمان بیست و هشت حرف تهجی ترتیب

ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت تخذ
ضظغ برای مفردات اعداد تعیین کرده اند نه حرف اول که از الف تا ط
است تعیین کرده اند و نه دیگر که از ی است تا ص از برای عشرات و نه دیگر که ق
است تا ظ از برای مآت تعیین کرده اند و غ را از برای الف تعیین کرده
اند و از برای اعداد مرکب ارقام مفردات همان عدد را ترکیب کنند و مؤخر الذکر را
به اقل تقدیم کنند مگر اعداد الوف که بالوف تقدیم کنند پس رقم پانزده
یه و رقم پنجاه و دو نب و رقم صد و هشتاد و چهار قفد و رقم سه هزار جغ
و رقم ده هزار یغ و رقم دوازده هزار یبغ و رقم هزار هزار غغ و رقم صد
هزار قغ و بر این قیاس و فرق میان ج و ح با آن کنند که جیم را بی داس

نویسند و برین صورت جـ و فرق را و ذا بان کنند که ذای نقطه و بر فوق
ذا علامت نویسند باین صورت ز و باقی حروف بنقطه و عدم نقطه نویسند
چنانکه در خط هندوان است و باید دانست که محیط هر دایره سیصد و شصت قسم
متساویه کنند و هر قسمت را از آن درجه خوانند و عدد درجات چون بشصت شد یا از
شصت گذرد هر شصت را یکی اعتبار کنند و آنرا مرفوع مره خوانند و رقم مرفوع مره
را بر یمین رقم درج نویسند و چون عدد مرفوع مره نیز بشصت رسد یا بگذرد هر شصت را یکی
اعتبار کرده بر یمین مرفوع مره نویسند و آنرا مرفوع و مثانی خوانند و همچنین چون عدد مرفوع
مرتین و بشصت رسد یا گذرد هر شصت یکی را اعتبار کرده از بر یمین مرفوع مرتین
نویسند و آنرا مرفوع ثلث مرات خوانند و علی هذه القیاس و هر درجه را بشصت
قسم متساوی کنند و آنرا دقایق خوانند و رقم دقایق را نیز بر یسار رقم درجه نو
یسند و هر دقیقه را بشصت قسم متساوی کنند و آنرا ثوانی خوانند و رقم آنرا
بر یسار رقم دقیقه نویسند و همچنین ثانیه را ثالث و ثالثه را رابع قسمت کنند
بالغاً ما بلغ و ارقام آنرا بر هیئت مذکور نویسند و هر مرتبه ازین مراتب
یعنی مراتب مرفوعات و درج و اجزا آن که خالی از عدد باشد در آن مرتبه
صفر نویسند برین صورت هـ و از برای شناختن آنکه ارقام مکتوبه از
کدام مرتبه است تا باقی ارقام بقیاس او معلوم شود و هر که حساب اهل هند
معلوم داشته باشد بتوابعی که ذکر کرده شد حساب اهل نجوم بر او آسان باشد چه

این طریق بسبب اسهل است بآن طریق و تفاوت نیست و الا بچند چیز که بیان خواهیم
کرد و از جمله آنکه اهل هند در مرتبه که عدد به ده برسد یا بگذرد هر ده را یکی
اعتبار کرده بر یسار آن مرتبه که می نویسند و منجمان در هر مرتبه که عدد بشصت برسد
یا بگذرد هر شصت را یکی اعتبار کرده بر یمین آن مرتبه می نویسند چنانچه سبق
ذکر یافت پس اهل هند در عمل تفریق اگر رقمی را از رقمی که برابر او است
نقصان کردن ممکن نباشد یکی از رقم یسار میگیرند و آنرا ده اعتبار کرده از و
نقصان می کنند و منجمان یکی را از یمین میگیرند و آنرا شصت اعتبار کرده
از و نقصان می کنند **باب اول** در ضرب ستینی و در وضع ارقام شبکه
میان این هر دو طریق تفاوت می افتد چه اهل هند اعظم مراتب را از مضروب
و مضروب فیه در برابر فوق و یسار مربع صغر که بر یسار سطر فوقانی مربعات
صغار واقع است و می نویسند و منجمان بر فوق و یمین مربع صغر که بر یمین
سطر فوقانی می نویسند و اهل هند مربعات صغار را بدو مثلث قسمت می کنند
بخط مورب از یمین و یسار [illegible] و منجمان بخط مورب هم از یمین و یسار
اما قاعده در عمل ضرب و قسم هر مرتبه را از مضروب و در ارقام مراتب
مضروب فیه ضرب می باید کرد و حاصل را در دو مثلث مذکور نهادن و ارقام
این مراتب [illegible] نظر رسد پس احتیاج [illegible] که مشتمل باشد خلا
صات ضرب ارقام در یکدیگر از یکی تا پنجاه و نه و طریق آنست که ...

کشند و هر یکی از دو ضلع طول و عرض او را بپنجاه و نه قسم متساوی کنند و خطوط
مستقیم بمواضع اصل وصل کنند چنانکه مربع مذکوره تمام سه هزار و چهار صد و هشتاد و
یک مربع صغیر منقسم گردد و بر فوق یمین جدول اعداد نویسند از یک تا پنجاه و نه مرتب
و حاصل ضرب هر عددی از اعداد فوقانی در هر عددی از اعداد سطر و در مربع ملتقی
از دو عدد نویسند و بر وجهی که اگر حاصل ضرب کمتر از شصت باشد هر شصت را یک
رقم مثلث کنند و صفری در عین او در همین مربع نویسند و اگر زیاده از شصت باشد
هر شصت را یکی اعتبار کرده نویسند و آنچه کمتر از شصت باشد در یسار او در همین مربع
نویسند و این جدول را جدول مسمی خوانند پس حاصل ضرب را از این جدول برگرفته
مرفوع را در مثلث فوقانی مبسوط را در مثلث تحتانی ثبت کنند تا تمام حاصلات
ضرب در شبکه ثبت ضرب شود بعد از آن مثلث تحتانی که در برج یسار سطر و
تحتانی شبکه واقع است ابتدا کرده اعداد را جمع کنند بطریق مذکور در حساب هند
غیر از آنکه آنجا اعدادی که در میان هر دو خط مورب واقع است آنچه زیاده از ده
میشد هر ده را یک رفع کرده در اعدادی که در مابین دو خط مورب فوقانی آن بعد
جمع میکردند آنچه کمتر از ده میبود و بر یسار آنچه در مثلث تحتانی وضع میکردند
اینجا علاوه میان دو خط مورب را که زیاده از شصت شود هر شصت را یکی گرفته
با اعداد دو خط مورب که بر فوق آنست جمع میکنند و آنچه کمتر از شصت باشد
بعینه آنچه در مثلث تحتانی واقع است ثبت میکنند مثالش خواستیم

که این

که این عدد را ی له ما در این عدد ه یا ما ط ضرب کنیم جدول رسم کردیم
و ارقام برابر و منقسم کردیم بصورت مذکوره و در مثلث تحتانی رقم ما ط یافتیم
این را در تحت شبکه ثبت کردیم و اعداد مابین دو خط مورب که بر فوق جمع کردیم
شصت و سه شد بجهت سه ح بر یمین ما ط نوشتیم و بجهت شصت و یک
با ح جمع مابین دو خط مورب دیگر جمع کردیم هفتاد و دو شد ب بر یمین ح نوشتیم
و از برای شصت یکی تا حاصل جمع مابین دو خط مورب دیگر جمع کردیم یا بر یمین ب
نوشتیم و همچنین مابین خط مورب دیگر جمع کردیم هشتاد و سه شد الحه بر یمین یا نوشتیم
و از برای شصت یکی بر حاصل جمع مابین خط مورب دیگر افزودیم چهل و شش شد مو بر
یمین الحه نوشتیم پس دو مثلث فوقانی که بر برج یمین شبکه است ح یافتیم آن را
ثبت کردیم و عمل ضرب تمام کردیم بدین صورت اما طریق دانستن آنکه حاصل
ضرب از کدام مرتبه است از مراتب مرفوعات و درج و اجزاء

	یط	ي	یا	ه	
	ح			ح	ی
	نو		ید	ک	
	له		ه	له	له
	و				
	لح		ر	لد	ما
	الط		لا	ی	
الط	سح	یا	الحه	مو	ح

آن در بابی علیحده ذکر خواهیم کرد

باب دویم

در قسمت اهل منجم بر مثل قسمت اهل هند است الا آنکه وضع ارقام اهل هند چنانست که اعظم مراتب مقسوم را در
سطر اسیر جدول و اعظم مراتب مقسوم علیه را در تحت نویسند منقطعاً که مذکور

شده است واهل تنجیم برعکس آن یعنی اعظم مراتب مقسوم علیه در برابر
اعظم مراتب مقسوم علیه ودر برابر اعظم مراتب مقسوم یا بعد ازان بهمان
طریق که در قسمت اهل هند مذکور شد بعد ازان در جدول ستینی اکثر عددی طلب
کنیم که حاصل ضرب او را در هر یک از مراتب مقسوم علیه از آنچه در برابر او
ست از مقسوم بازده وازهمیشش طرح توان کرد وچون این عدد یافت شود
بر فوق خط عرضی که بر بالای مقسوم کشیده اند ودر برابر اعظم مراتب مقسوم
علیه ضرب کرده اند از آنچه در برابر او ست طرح وبعد ازان خط عرضی کشیده
باقی قسمت را یک مرتبه بجانب یمین نقل کنند ودر تحت خط عرضی وباز
در جدول ستینی اکثر اوقات عددی بصفت مذکور طلب کنند وعمل
تا پایان رسانیم واگر عددی بصفت مذکور یافت نشود صفری بر بالای ره ق
عددی که بر فوق عرضی نوشته بودیم نویسند ویک مرتبه همان باقی قسمت
را بجانب یمین در تحت خط عرضی دیگر نقل کنند وباز اکثر عددی دیگر
بصفت مذکور طلبیده وعمل سابق بجای آرند **مثالش** خواستیم که
قسمت کنیم **ح نو لا مد** را به **ا لط کح لب** جدولی رسم کردیم وارقام
مقسوم ومقسوم علیه در او وضع کردیم بصفت مذکوره اکثر عددی بصفت
مذکور **یو** را یافتیم بر بالای جدول ثبت کردیم وحاصل ضرب **یو** را
ا لط از جدول ستینی بر گرفتیم **مل** بود این را در تحت مقسوم نوشتیم
بر وجهی مسبوطت در برابر **الط** که مضروب فیه است واقع شود فرد

که مرفوع است محاذی یمین او وبعد ازان **مل** را از **ح نو** نقصان
کردیم **لب** باقی ماند خط عرضی برای او کشیدیم و **لب** را در تحت
خط عرضی در برابر **الط** نوشتیم باز حاصل **لو** را که بر بالای جدول ثبت
در **کح** که مقسوم علیه است از جدول ستینی بر گرفتیم **ح الح** شد بصفت
مذکور در تحت **لب لا** نوشته از و نقصان کردیم **الطح** باقی ماند این
را نیز بعد از خط عرضی در تحت نوشتیم باز حاصل **لو** را در **لب** که از **ح**
لب در تحت **ح مد** نوشتیم بر وجه مذکور ونقصان این حاصل
ضرب از **ح مد** ممکن نیست پس یکی را از آنچه در یمین او ست
یعنی **الط** گرفتیم وباقی را که **الح** است بعد از خط عرضی نوشتیم
وآن یکی را شصت گرفته **ماح** کردیم در ذهن کج شد پس از مجموع
کح مد حاصل ضرب که **ح لب** است نقصان کردیم **له بت** باقی
ماند این را بعد از خط عرضی در تحت نوشتیم برین صورت

ح	نو	٧	مد
و	مد	٤	
	بـ ج		
	الط	ج	لب
		ج	
	عج الط	تج	لب لب

وازمقسوم باقی ماند این ارقام **الح له بت** خط عرضی بجمیع
خطوط طولی کشیدیم وا نیز ارقام
را در تحت این خط یک مرتبه
بجانب یمین نقل کردیم وباز اکثر
عددی بصفت مذکور طلب کردیم **لط** را یافتیم این را بر بالای

جدول بر بالا ربو نوشتیم و در الط معقوم علیه ضرب کردیم و
حاصل ضرب را که الح لا در تحت الح مد که در باقی معقوم است
نوشته ازو نقصان کردیم و باقی ماند الد خط عرضی در تحت الح لا
کشیده الد را در تحت این خط نوشتیم بار بط را در لح ضرب کردیم
سم حاصل شد این را در تحت الدس نوشته ازو نقصان کردیم
تا الد باقی ماند بعد از خط عرض در تحت نوشتیم و باز بط را در
لب ضرب کردیم لا الح حاصل شد و نقصان این از آنچه در برابر دو
یمین لب است ممکن نیست پس از آنچه در برابر یمین همین
است که نا است بار گرفتیم و باقی را که ی است در تحت
بعد از خط عرضی نوشتیم و آنچه یکی را نشست گرفته با الد جمع کردیم
و از مجموع للالح نقصان کردیم لح لب باقی ماند این را در تحت خط
عرضی نوشتیم بدین صورت و از ار قا م

		[illegible]			[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]			[illegible]		[illegible]

و باقی معقوم باقی ماند این ی لح لب این را یکمرتبه نقل کردیم بعد از
خط عرضی دیگر بجمیع خطوط طولی کذرد و باز اکر عددی بصفت مذکور
طلب کردیم الب را یافتیم این را بر بالای جدول بر بالا لط نوشتیم
و در الط ضرب کردیم ی لح حاصل شد این را در تحت لح وضع کردیم

وازو نقصان کردیم به باقی ماند خط عرضی کشیدیم و او را در تحت این
خط نوشتیم و باز الب را در لح ضرب کردیم و مو حاصل شد و این را
در تحت له لب وضع کرده ازو نقصان کردیم ی مو باقی ماند در تحت
خط عرض نوشتیم و الب را در لب ضرب کردیم لد بو باقی ماند این
لد بو را در تحت خط عرضی نوشتیم بر این صورت شد

			[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]				[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
	[illegible]	[illegible]			

باب سیم در جذر عمل جذر بطریق اهل نجوم مثل عمل جذر اهل هند است
الا آنکه اهل هند نصب علامت ابتدای مرتبه احاد کنند و سطر که یک
مرتبه علامتی دیگر بعد ازو نصبت کنند و منجمان مرتبهٔ درجه را نصب علیه
ساخته سطری که یک مرتبه از هر دو جانب درجه یعنی جانب مرفوعات و جانب
اجزا درجه علامت نصب کنند و اهل هند افتتاح عمل از علامات ایمن پس
اکر عددی طلب کنند که مضروب او را در نفس خودش از آنچه در تحت علامت
ایمن است از عدد مجذور نقصان توان کرد یا از آنچه در تحت علامت
و از آنچه در یمین اوست نقصان توان کرد بر تقدیری که مرتبهٔ او چیزی باشد و چنین
بجمیع عدد یا بند رقم آنرا بر فوق علامت ایمن و در تحت او ثبت کنند
و مضروب او را در نفس از آنچه در تحت علامت ایمن است نقصان

کنند وباقی را اگر باشد بعد از خط عرضی در تحت منقوس منه نویسند و بعد از آن
رقم تحتانی را بر رقم فوقانی افزوده یک مرتبه بجانب پ نقل کنند بعد از آنکه
خط عرض بر بالای رقم تحتانی کشیده باشند باشد همچو آن باز اکثر عددی بصورت
مذکور طلب کنند که چون او را در نفس خودش ضرب کنند و در معقول ضرب کنند تمام
باشد طرح کنند از آن چه در یمین او ست و چون همین عدد یافت شود رقم آن را در فوق
علامت دوم و در تحت او نیز ثبت کنند و فوقانیه را در تحتانی و در آنچه در یمین
تحتانی است ضرب کرده حاصل را از آنچه در سمت تحت علامت دوم و از آنچه
در یمین او ست نقصان کنند و باقی اگر باشد بعد از خط عرضی در تحت منقوس منه
نویسند و باز این رقم که بر فوق علامت دوم ثبت کرده بودند بر رقم تحتانی افزوده
یعنی مضاعف کرده با آنچه در یمین او ست یک مرتبه بجانب پ نقل کنند بعد
بعد از آنکه خط عرض بجهة محو ارقام تحتانی کشیده باشند و بعلامت دیگر کذا
و بطریق مذکور عمل کنند و اگر همچنین عددی که نتوانیم یافتیم بر فوق علامت دوم و در تحت
او صفر نویسند و ارقام تحتانی خط عرض بجهة محو کشیده همچنین ارقام را یک مرتبه
دیگر بجانب پ نقل کنند و بعلامت دیگر گذارند و بطریقه مذکوره عمل کنند و همچنین
عمل میکنند تا آنگاه که خواهند و اگر سطور طویل که بعدد ارقام عدد مط الجذر کشیده
بودند تمام شود سطور دیگر بر پ آنها سطور اضافه کنند و بهمان طریقه بخطی یک
یک مرتبه علامات نصب کنند و بان علامات عمل مذکور بجای آورند مکر لکن عمل
عدد مطلوب الجذر منطق است که عمل منتهی خواهد شد و اگر خواهند که عمل را قطع

رقم

رقم آخر کنند سطر تحتانی را مضاعف ساخته یکی بر او افزایند و مجموع عدد سطر تحتانی
را مخرج اعتبار کنند و باقی عدد مطلوب الجذر را با و نسبت کنند و کسری که حا
صل شود با ارقامی که بر فوق علامت نوشته اند جذر عدد مطلوب باشد مثالش
خواستیم که جذر ٥ به ما نو م تا به را بگیریم جدول بطریق مذکور در عمل جذر
اهل هند رسم کردیم و این ارقام را در تحت خط عرض نوشتیم و چون به ما
درجه بعد بر بالای آن علامت نصب کردیم و همچنین بر جانب مرفوعات
بر ٥ و از جانب کسور رم و اکثر عددی که مضروب او را در نفس خودش از آنچه
در تحت علامت ایمن باشد نقصان کرده توانیم ی را یافتیم او را بر بالای علامت
٥ ایمن در تحت او ثبت کردیم و در نفس خودش ضرب کردیم مط شد از ٥
نقصان کردیم ا باقی ماند خط عرضی در تحت مط کشیدیم و ا را در تحت
خط عرضی ثبت کردیم و د را تضعیف کرده یک مرتبه بجانب پ نقل کردیم
و خط عرض بر بالای د کشیدیم با علامت محو او باشد بر این صورت
باز طلب کردیم اکثر عددی که مضروب او را در نفس خودش و در آنچه نقل
کردیم نقصان توان کرد از آنچه در تحت علامت
دوم و از آنچه در یمین او ست ٥ را یافتیم
بر فوق علامت دوم و در تحت او ترتیب
کردیم پس حاصل ضرب او را در مد که مضروب

لو	مه	ما	نو	م
مط				
ا				
	بك			
د				

٥	١	--١		ه
٢٥	ا	ه	اج	
لـ	٦	٦	٦٤	ه
٦			ل	
٢				

١٨

٢٣ فيه است دال فصل شد ند مفروبست واقع شد پس ي را از يه نقصان کرديم ٥ باقي ماند خط عرضي در تحت ي کشيديم و ٥ را در محاذات ند ثبت کرديم باز ده ٥ را در نقش خودش ضرب کرديم كه شد در تحت ٦ بمحاذات ٥ مفروب فيه ضرب کرديم و از ما نقصان کرديم بو باقي ما بعد از خط عرضي بمحاذات ما كه منقوص منه است ثبت کرديم و ٥ را تضعيف کرديم ٥ ما ند تا يک مرتبه بجانب يمين نقل کرديم و خط عرضي که علامت محو است بر ند ٥ کشيديم برين صورت باز طلب کرديم آن عددي که مفروب او در او ارقام تحتاني منقول و در نقش خودش از آنچه در يمين اوست نقصان توان کرد الب را باين صفت يافتيم بر فوق و در تحت علامت سيم نوشتيم پس او را در ند ضرب کرديم ٢٥ شد در تحت بو نوشتيم باز الب را در ي ضرب کرديم ٢ م شد در تحت ٢ نوشتيم و از و نقصان کرديم بو باقي ماند زير خط عرضي ثبت کرديم باز الب را در نقش خودش ضرب کرديم ٢ يح شد در تحت نوم ثبت کرديم و از و نقصان کرديم لو باقي ماند در تحت خط عرضي نوشتيم پس الب را مضاعف ساخته يکي بر و افزوديم مد شد و جميع ارقام سطر تحتاني مد ي نه شد و باقي ارقام عدد مطلوب الجذري کط لو شد او را با ارقام سطر تحتاني نسبت داديم ٤ دل کرشد پس جذر عدد مطلوب الجذر مجموع ارقام بالاست که لب مد

ل

ی مد لح الط يو فوق علامت نوشته ايم باين صورت

٥	ه	ما	حو	م
مط	ی	الط		
ا	٥	بو		
ا		ح		
	٥	٢		
	٢	٥		
		٢		
			٢	ی
			الط	بو
		مد	ی	بد
د	مد	٥	ی	الـ

بر وه الب ی الط يو ری ب ه

باب چهارم

در معرفت جنس هر يک از حاصل ضرب يا خارج قسمت و جذر يعني دانستن آنكه حاصل ضرب يا خارج قسمت يا جذر اکه کدام مرتبه است از مراتب مرفوعات و درج و اجزاي درج و مثل دقايق و ثواني و غيران طريقش آنست که از براي درجه صفر گيريم و از براي دقيقه احد و از براي ثانيه اثنين و از براي آنچه مقدار اوست بهر يک مرتبه يک عدد زياده کنيم و همچنين از براي مرفوع واحد گيريم و از براي مرفوع مره اثنين و از براي آنچه فوق اوست بهر يک مرتبه يک عدد زياده کنيم پس گوييم که مفروب و مفروب فيه هر دو از جنس درجه اند يا يکي از و جنس درجه است و بس يا هيچکدام از جنس درج نيستند و آن قسم از دو حال بيرون نيست يکي آنکه هر دو در جاهي باشند از درجه يعني هر دو از مرفوعات باشند يا هر دو از اجزاي درجه باشند يا هر يکي از جاهي ديگر باشند از درجه پس اقسام از چهار درجه بيرون نباشد و حاصل ضرب در قسم اول درجه باشد و در قسم دوم از جنس مفروب ديگر پس حاصل ضرب درجه دقيقه

دقیقه همان دقیقه باشد و در ثانیه همان ثانیه و در مرفوع مره همان مرفوع مره و علی هذا
و در قسم سیم عدد برده و مضروب را جمع کنیم حاصل ضرب در مرتبهٔ سمتی عدد مجموع باشد
در همان جانب مضروب فیه مثلا دقایق در ثوانی مثالث باشد و ثوانی در ثوالث خوامس
مس و معانی در مثالث مخامس و در قسم چهارم اگر در عدد مضروب و مضروب فیه
برابر باشند حاصل ضرب از جنس درجه باشد و الا حاصل ضرب در مرتبهٔ سمتی فضل باشد
در جانب فاضل پس ثوانی در مثالث مرفوع مره و مثانی در روابع ثوانی و این مرتبه
که بیان کردیم مرتبهٔ منسوط حاصل ضرب است در جمیع اقسام اما معرفت جنس
خارج قسمت طریقش آنست که مقسوم و مقسوم علیه همان طریق که در مضروب
و مضروب فیه گفتیم چهار قسم منقسم شود و خارج قسمت در قسم اول درجه باشد و در
قسم دوم اگر درجه مقسوم علیه واقع شود و خارج قسمت سمتی عدد مقسوم علیه
باشد در خلاف جانب او مثلا اگر درجه را بر ثانیه قسمت کنیم خارج قسمت
مثانی باشد و اگر درجه بر مثالث قسمت کنیم خارج قسمت ثوالث باشد و در قسم سیم
اگر عدد مقسوم علیه با عدد مقسوم برابر باشد خارج قسمت از جنس درجه باشد
و اگر برابر نباشد هستم اگر مرتبهٔ مقسوم فوق مرتبهٔ مقسوم علیه باشد خارج قسمت
سمتی عدد فضل باشد جانب صعود یعنی از جنس مرفوعات باشد و اگر از مرتبهٔ مقسوم
تحت مرتبهٔ مقسوم علیه باشد خارج قسمت سمتی عدد فضل باشد در جانب نزول یعنی
از جنس اجزاء درجه باشد مثلا اگر ثوانی را بر روابع قسمت کنیم قسمت کنیم

خارج قسمت مثانی باشد و اگر روابع را بر دقایق قسمت کنیم خارج قسمت ثوالث
و در قسم چهارم عدد مقسوم و مقسوم علیه جمع کنیم خارج قسمت سمتی مجموع باشد در
جانب صعود اگر مرتبهٔ مقسوم فوق مرتبهٔ مقسوم علیه باشد پس خارج قسمت مرفوع مره
بر دقایق مثانی باشد و خارج قسمت دقایق بر مرفوع مره ثوانی باشد و هرگاه از مرتبهٔ
مقسوم برابر کرده محاذات مقسوم علیه افتد هرگاه مقسوم و مقسوم علیه هر دو را در جدول
قسمت نویسند مثلا اگر ده دقیقه برده از ده دقیقه خواهیم که قسمت کنیم مقسوم علیه چهار عدد
بیشتر است در جدول محاذات ده دقیقه ثبت نخواهیم کرد بلکه یک مرتبه ازو فروتر
ثبت خواهیم کرد چنانچه مرتبهٔ ثانیه در محاذات مقسوم علیه واقع شود پس در این صورت
مقسوم ثانیه باشد نه دقایق اگرچه بظاهر مقسوم دقیقه است اما معرفت مرتبهٔ جذر
طریقش است که سمت علامات ایمن بر مرتبهٔ درجه است یا نه اگر بر مرتبهٔ درجه باشد
رقم جذر که بر بین علامت از جنس درجه باشد و اگر علامات ایمن بر مرتبهٔ درجه نباشد
مرتبهٔ آن رقم سمتی نصف عدد مرتبه است که در تحت آن علامت واقع است در جانب
همان مرتبه از درجه پس جذر مثانی مرفوع مره باشد و جذر مرابع مثانی و جذر ثوانی دقایق
یعنی جذر روابع ثوانی و چون رقم علامت ایمن معلوم شد ارقام دیگر علامات از
جنس مراتب باشد که بعد از درست تر است پس اگر رقم جذر که بر علامت ایمن
است از جنس ثوانی باشد رقم علامت دوم از جنس ثوالث باشد و رقم علامت

سیم از روابع باشد و بر بین ترتیب و اگر رقم علامت ایمن از جنس مثالی باشد و رقم
علامت دوم از جنس مرفوع مره باشد و رقم علامت سیم از جنس درجه
باشد و رقم علامت چهارم از جنس دقیقه و علی هذا **باب پنجم** در میزان برلنه
این عمل برلنه اعمال هندسه است غرض آنکه اهل هند نه نه طرح میکنند و منجمان
هشتاد و نه طرح میکنند مثلا برای میزان ضرب در عمل ضرب مذکور از عددی که بر
همین جدول است نط طرح کردیم ما باقی ماند نا در نو ضرب کردیم کو لو
که مط باشد پس از حاصل ضرب نط لط طرح کردیم مط باقی ماند معلوم
شد که عمل درست است و برای میزان قسمت در عمل قسمت مذکور را بر خارج
قسمت لط طرح کردیم که باقی ماند و از مقسوم علیه نط طرح کردیم به ن
باقی ماند این را در لح ضرب کردیم طل شد که لط باشد پس لط با باقی
مانده قسمت که ی لد بو است جمع کردیم و از و نط طرح کردیم باقی ماند معلوم شد که
عمل درست است و برای برلنه جذر در عمل جذر مذکور چون از ارقام جذر
نط نظیف طرح کردن چه مجموع این ارقام این جذر که لد است کرانه نط پس لد
را در نفس خودش ضرب کنیم نط بو حاصل شد که له باشد این را با باقی
جذر که کو الط لو است جمع کرده نط از و نقصان کردیم مه باقی ماند
و چنین از عددی که او را جذر گرفته ایم نط نط طرح کردیم همین مه باقی

ماند

ماند صحت عمل معلوم شد **باب ششم** در اعمال حسابی که در بروج باشد بدانکه
منجمان دور فلک را بدوازده قسم متساوی کنند و هر قسمی را برجی گویند پس
پس هر برجی سی درجه از فلک باشد و در عمل جمع درجات چنین سی رسد
یا کذرد بجهت هر سی درجه یکی بر عدد بروج افزایند و چون بروج بدوازده رسد
یا کذرد دوازده را که دور فلک است که از و طرح کنند و باقی را ثبت کنند
و اگر از و هیچ نماند در مرتبه بروج صفر نویسند و مثلا چنین خواهند که ده برج و ده
دوازده درجه و پنجاه دقیقه و بیست ثانیه را که صورتش اینست
ی یب که ح یا نه برج و بیست و پنج درجه و چهل دقیقه و چهارده ثا
نیه که صورتش اینست ط که م ید جمع هر یکی در برابر آن دیگر وضع
کنند بر وجهی که برج در موازات برج واقع شود و همچنین درجه و دقیقه و ثانیه
هر یکی در محاذات جنس خودش واقع شد با این صورت

ی	یب	ک	ح
ط	که	م	ید

پس خط عرضی در تحت جمیع ارقام بکشند تا فاصل باشد میان این دو عدد و حا
صل جمع از یسار ابتدا کرده ید بر ح افزایند حاصل را که الب است در تحت
خط عرضی بمحاذات ید و ح نویسند بعد از آن دم بر ک افزایند و چون شصت
هیچ از برای شصت یکی در در باشد گرفته و صفر در بین الب نویسند بعد از آن
الب باقی که در زمین نگاه داشته اند بر نب افزایند لح شود ح برابر همین چنین

نویسند و از برای ل یکی و در زیرین دقیقه دارند پس ط را با آن یکی در زیرین دقیقه
داشته اند بر ی افزایند ک شود و دوازده نب است از و طرح کنند ح
ماند یعنی آن ح ثبت کنند برین صورت ی ب ک ح پس حاصل
جمع هشت برج و هشت ط ا کط م ند درجه هشت و دو ثانیه باشد ح ح ما ک
و در عمل تفریق اگر عدد بروج منقوص منه از عدد بروج منقوص کمتر باشد یا آنکه در
منقوص منه برج نباشد دوازده ل بر او افزایند بعد از آن بروج منقوص را از و نقصان
کنند و اگر عدد درجات منقوص زیاده از عدد درجات منقوص منه باشد یکی از بروج
منقوص منه کم کنند و بجهت آن یک برج سی درجه بر درجات منقوص منه افزایند
بعد از آن درجات را از درجات نقصان کنند و در همین صورت اگر در منقوص منه
برج نباشد ل بر او افزایند بعد از آن یک برا زو کم کنند و عمل بپایان رسانند مثلا خواستیم
که تفریق کنیم پنج برج هشت درجه و یازده دقیقه و چهل ثانیه را از دو برج و ده درجه و سی
دقیقه و پنجاه ثانیه منقوص را در تحت منه نهادیم بهمان صفت که در جمع کنیم برین
صورت ه ب ی م ب ی ل ن و ابتدا بر همین کرده چون نقصان پنج برج از دو برج نقصا
ن کردن ممکن نبود دو را که دوازده است بر و افزودیم چهارده شد پنج از و نقصان
کردیم نه باقی ماند این را بعد از خط فاصل در تحت نوشتیم و هشت درجه را از
ده درجه نقصان عمر توان کرد پس یکی از نه برج گرفتیم و هشت در تحت نه
و بعد از محو او نوشتیم و آن یک برج را که گرفتیم درجه اعتبار کنیم یا ده درجه جمع

کردیم

کردیم چهل درجه شد هشت از و نقصان کردیم و هشت و یک باقی ماند و در
تحت نوشتیم بعد از آن یازده دقیقه را از سی دقیقه نقصان کردیم و نوزده
باقی ماند در تحت خط عرضی نوشتیم و بعد از آن چهل ثانیه را از پنجاه ثانیه نقصان
کردیم و ده ثانیه در تحت نوشتیم برین صورت ب ی ل ن ه ک یا م و عدد باقی
از نقصان هشت برج ط ک ط ی و هشت درجه و نوزده دقیقه و ده ثانیه
باشد و صورت ارقام ـــس این است ح ک ط ی و در عمل ضرب
در هر کدام از مضروبین برج باشد عدد برج را در سی ضرب کنند تا درجات
شود و این حاصل را با درجات اگر جمع بود کنند و اگر زیاده از شصت باشد هر شصت
را یکی مرفوع مره گیرند و باقی مرات را بحال خود گذاشته عمل ضرب طریق ند
کور بجای آرند تا حاصل ضرب بدست آید بطریق مذکور پس اگر حاصل ضرب از جنس
مرفوعات باشد غیر مرفوع مره عده را تنی کنند و عدد مرفوع مره آنچه باشد تضعیف کنند
تا عدد بروج حاصل شود و از درجات اگر به سی رسیده باشد سی طرح کنند و اگر بر عدد
بروج افزایند و بسی تا عدد بروج بدوازده رسد یا گذرد دوازده از و طرح کنند بر و بعد
اجزای چندانکه میسر شود آنچه مانده در مرتبه بروج نویسند و اگر هیچ نماند صفر در
مرتبه بروج نویسند و باقی مراتب را بحال خود گذاشته تا حاصل ضرب
مطلوب بدست آید و در عمل قسمت در هر کدام از منقوض مقسوم
و مقسوم علیه که برج باشد با او همان عمل کند که در مضروبین گفتیم و قسمت

بطریق مذکور بجای آورند تا خارج قسمت بطریق مذکور بجای آید و بعد از آن
بخارج قسمت همان عمل کنیم که در حاصل ضرب کنیم تا خارج قسمت مطلوب
آید مثلا خواستیم که ضرب کنیم ده برج و پانزده درجه و بیست و پنج دقیقه که صو
رتش این است ی مه اله در پنجاه و هفت مرفوع مره و بیست و سه درجه و هفده
دقیقه و بیست ثانیه که این صورت دارد نز الط ها ک بروج که در آخر با جزو
یکجا است مرفوع مره ساختیم بآن وجه که گفتیم پنج مرفوع مره شد پنج را بجای بروج
نوشته بروج را محو ساختیم و باقی ارقام بحال خود گذاشته در آن عدد که در آن بر
ج بیست ضرب کردیم حاصل ضرب بطریق مذکور بدست آمد برین صورت ه با
ی ه ح ک ثانیه پس از برای مرفوع بر نا که مرفوع مره است همه را امل کردیم
و یا را تضعیف کردیم الک شد ده را که نب است از و طرح کردیم ی باقی ماند و این
عدد بروج باشد و عدد درجه که کح است چیزی از سی کمتر است بحال خود گذاشتیم تا حا
صل ضرب مطلوب بدست آید برین صورت ی کح ه ح ک

مقاله دویم

در مساحت و آن مشتمل است بر مقدمه و سه باب مقدمه در بیان اصطلاحات هر چه قا
بل اشارت حسی بود اگر قسمت پذیر نباشد آنرا نقطه گویند و اگر در یک جهت قسمت پذیر
بود آنرا خط گویند و اگر در دو جهت یعنی در طول و عرض قسمت پذیر بود اما در جهت عمق
قسمت پذیر نباشد آنرا سطح گویند و اگر در هر سه جهت قسمت پذیر بود آنرا جسم
گویند و خط یا مستقیم بود مسمی مستقیم آن بود که طرف او وسط را ستر کند

اگر

اگر دو امتداد شعاع بصر واقع شود منحنی آن بود که نه اینچنین بود و هر یک سطح مستوی
بود یا غیر مستوی آن بود که میان هر دو نقطه که بران سطح باشد اگر بخط مستقیم وصل
کنند و آن خط از آن سطح بدر نیفتد زاویه را کنج گویند و آن دو قسم بود مسطحه و مسمی مسطحه
آن بود که از احاطه دو خط سطح پیدا شود همچنین سه کنج مثلث و چهار کنج ذو اربعة اضلا
ع و پنج کنج دو خمسه اضلاع پس اگر این دو خط بر وجهی باشند که بعد از اخراج
هر دو زاویه متساوی حادث شود آن زاویه را قایمه گویند بر هر یک از آن دو خط
خط را عمود بران دیگر چنانچه در شکل است

قایمه قایمه
قایمه قایمه

و اگر زوایا مختلف حا
دث شود بتدکره متفرجه گویند و حوزه را حاده چنانچه درین شکل

منفرجه حاده
منفرجه

و مجسمه آن بعد که از احاطه یک سطح یا زیاده مجسم پیدا شود همچون کنجهای خانه
و اگر خطی بر خطی قایم شود چنانچه بر خط که در آن سطح از موضع قیام بر استقامت
اخراج کنند بآن خط بزاویه قایم محیط شود و آن خط بر آن سطح عمود بود و چون
سطحی مستوی بر سطحی مستوی شود و چنانچه از فصل مشترک بر خطی که بر یکی
از آن دو سطح عمود سازند آن عمود از سطح دیگر بدون نیفتد هر یک از آن دو سطح
عمود باشند بران دیگر و چند دو خط با یکدیگر بر وجهی باشند که هر نقطه که بر یکی از آن
دو خط فرض کنند بعد هم از آن خط دیگر برابر باشد آن دو خط را متوازی گویند
و دو سطح را که بر این صفت باشد متوازی یکی گویند و هر کوب که یک خط

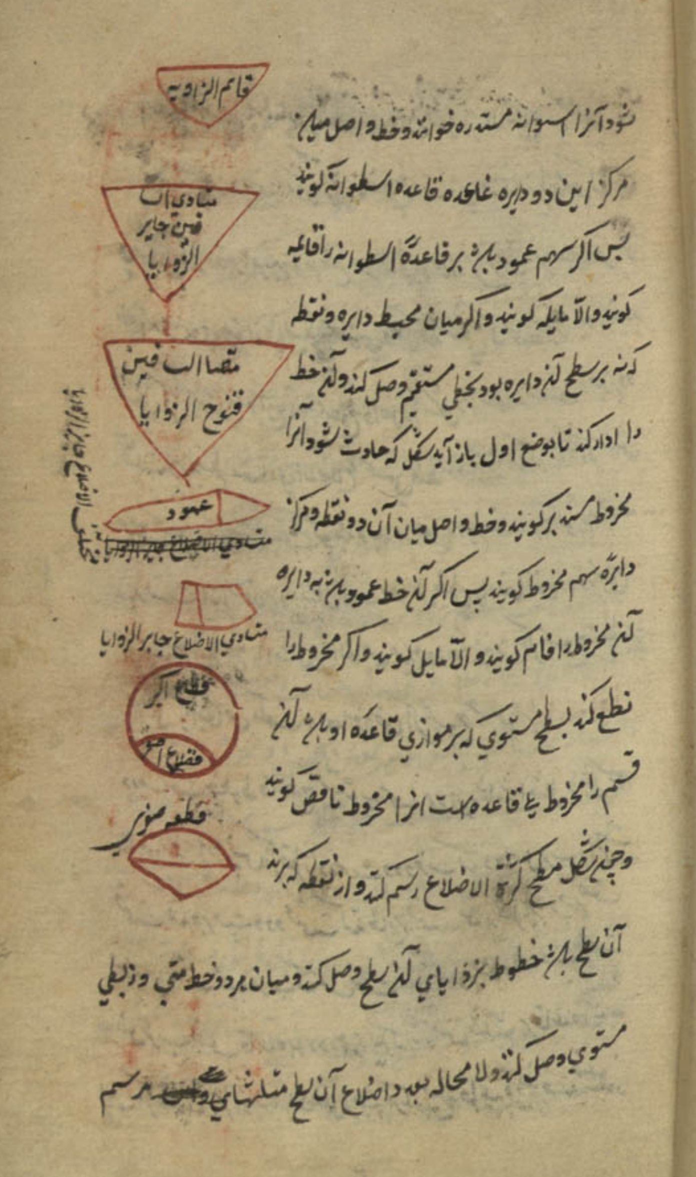
یا دو خط یا بیشتر تمامی او محیط شده آنرا شکل گویند پس اگر در محیط خط نباشد
آن شکل را سطح خوانند و اگر خطی بسطی مستوی محیط شود چنانچه در وی نقطه فرض توان
کرد که خطهای مستقیم که از آن نقطه با آن خط کشند همه برابر آن سطح را دایره گویند و آن
خط محیط را خط مستدیر و محیط دایره نیز خوانند و آن نقطه را مرکز خوانند و هر یک
از خطهای مستقیم را نصف قطر و هر خط مستقیم که دایره را بدو پاره کند او را و نیز
هر یک از آن دو قسم محیط را قوس گویند و اگر آن خط مستقیم بمرکز گذرد آنرا
قطر خوانند و خطی که از منتصف وتر منتصف قوس آید آنرا سهم آن قوس
گویند و سهم نصف آن قوس نیز گویند و ازین شکل بصورت آنچه گفتیم
قطر — سهم
٥ آسان شود و شکل از دو
نصف قطر و قوس از مطیع بر مطاع دایره خوانند
برین صورت مطاع دایره و چند دو قوس متساوی از یک دایره که هر یک کمتر
از نصف آن دایره باشد سطح مستوی محیط شوند و آن سطح را اهلیلجی خوانند و هر خطی
که وتر آن قوس است خط اطول گویند و خطی دیگر که منتصف او عمود شود بر دو از دو
طرف آن دو قوس منتهی شود از اقطار اقطر خوانند باین صورت و چون دو
قوس یک سطح مستوی محیط شوند چنانکه سر هر دو قوس بیکجانب باشد آن
شکل را هلالی خوانند برین صورت هلالی اگر سطحی سه خط محیط شود آنرا مثلث خوانند

باین شکل مثلث قاعده و چنین هر یک زاویه او را راس اعتبار کنند ضلعی که مقابل آن
زاویه باشد آن ضلع را قاعده گویند و دو ضلع باقی را دو ساق او گویند و اگر چهار خط محیط
شود آنرا ذو اربعة اضلاع خوانند پس اگر زوایای او قایم باشد و اضلاع او همه برابر
در امربع خوانند باین شکل مربع و اگر زوایای او قایم باشد و اضلاع او برابر
نباشد آنرا مستطیل خوانند باین صورت مستطیل و اگر اضلاع برابر باشد
و زوایای قایمه نباشد آنرا معین خوانند برین صورت معین و اگر زوایا
قایمه نباشد و اضلاع برابر نه اما هر دو ضلع برابر باشد آنرا شبیه معین خوانند برین صورت
شبیه معین و همچنین باقی اشکال ذی اربعة اضلاع منحرف خوانند منحرف
و خط و اصل و اصل میان دو زاویه متقابل از زوایای شکل ذی اربعة اضلاع را قطر آن
شکل گویند و اگر پنج خط بسطی محیط شود آنرا ذی خمسة اضلاع خوانند پس اگر
هر پنج برابر باشند آنرا مخمس خوانند و اگر شش خط محیط با آن محیط شود آنرا
ذو سته اضلاع خوانند و اگر هر شش برابر باشند آنرا
مسدس خوانند و برین قیاس یا معشر
و اگر از ده ضلع زیاده شود بعدد اضلاع نسبت
کنند مثلا اگر ضلع یا دو محیط شود ذو اربعة عشر
ضلعا خوانند و اگر دوازده ضلع یا ده محیط
قاعده مخروط قائم



شود آنرا ذي اثنا عشر ضلعا خوانند برين قياس
واگر خط محيط بشکل سطح باشد آن شکل را مجسم
خوانند واگر یک سطح باشد پس ولا محاله مستدیر بود
یعني در جهة بعیني او نقطه توان یافت که خطوط مستقیم
که ازان نقطه بان سطح اخراج کنند همه برابر باشد آن
شکل را کره خوانند وآن خطوط را انصاف اقطار
وار توهم قطع سطح مستوي مرکز دایره حادث شود
آنرا قاعده بریک از دو قطعه کره گویند پس اگر بر
مرکز گذرد آنرا دایره عظیمه خوانند ولا محاله کره را
تنصیف کند واگر بر مرکز نگذرد آن دایره را صغره
خوانند وکره را بدو قسم مختلف قطع کند ونقطه
البسیط قطعه کره که خطوط واصله میان او ومحیط
قاعده قطعه کره همه برابر باشد ازا قطب قطعه کره
گویند وقطب نصف کره راز گویند وچون خطي و
صل کنه از یک جهة میان دو محیط دو دایره داره
کند یا دو تمام کرده بوضع اول باز آید شکل که حادث

شود



شود آنرا اسطوانه مستدیره خوانند وخط واصل میان
مرکز این دو دایره غاعده قاعده اسطوانه گویند
پس اگر سهم عمود باشد بر قاعدة اسطوانه را قایمه
گویند والا مایله گویند واگر میان محیط دایره ونقطه
که نه بر سطح آن دایره بود بخطي مستقیم وصل کنند وآن خط
را ادار کنند تا بوضع اول باز آید شکل که حادث شود آنرا
مخروط مستدیر گویند وخط واصل میان آن دو نقطه ومرکز
دایره سهم مخروط گویند پس اگر آن خط عمود باشد به دایره
آن مخروط را قایم گویند والا مایل گویند واگر مخروط را
قطع کنند بسطح مستوي که بر موازي قاعده او باشد آن
قسم را مخروط بي قاعده است ازا مخروط ناقص گویند
وچون شکل مسطح کثیر الاضلاع رسم کنند واز نقطه که بر
آن سطح باشد خطوط بزوایاي آن سطح وصل کنند ومیان هر دو خط متي وزبلي
مستوي وصل کنند ولا محاله بعدد اضلاع آن سطح مثلثهايي مرسم

شود جسمی که محیط باشد بدو این مثلثات و این شکل کثیر الاضلاع آن جسم را و
مخروط مضلع گویند و چنین دو شکل کثیر الاضلاع متساوی در دو سطح رسم کنند چنا
نچه عدد اضلاع هر دو برابر باشد و هر ضلع مساوی و موازی نظیرش باشد میان هر دو
ضلع متساوی متوازی بسطحی مستوی وصل کنند شکلی که محیط باشد بدو این دو
شکل کثیر الاضلاع و جمیع این سطوح واصله آن شکل را اسطوانه مضلعه و چنین دو
مثلث و سه سطح متساوی الاضلاع بجسمی محیط شود آنرا منشور گویند و اگر شش
مربع بجسمی محیط آنرا مکعب گویند و بعد از تمهید این مقدمات گوییم مساحت
عبارتست از استعلام امثال واحد مفروض خطی یا ابعاض او در ممسوح
اگر ممسوح خطی باشد یا امثال یا ابعاض مربع واحد مفروض اگر ممسوح سطحی باشد
یا امثال یا ابعاض مکعب واحد مفروض اگر ممسوح جسمی باشد **باب اول**
در مساحت خطوط و سطوح مستویه محیط بر دایره مثلثه امثال و مثل سبع
قطر خود شش باشد پس اگر قطر را در بیست و دو ضرب کنند و حاصل ضرب را بر هفت
قسمت کنند و بر بیست و دو قسمت کنند خارج قسمت مقدار قطر باشد و چون نصف
قطر را در نصف محیط ضرب کنند مساحت دایره معلوم شود و مساحت مثلث
حاصل ضرب نصف قاعده بود در عمودی که از راس مثلث بر قاعده آید
پس اگر مثلث قائم الزاویه باشد حاصل ضرب هر یک ضلع قائمه در نصف ضلع

دیگر قائمه مساحت او باشد متساوی الساقین باشد خطی که از راس مثلث
بمنتصف قاعده اخراج کنند عمود بود در نصف قاعده ضرب کنند مساحت او باشد
و در باقی مثلثات بمعرفت عمود احتیاج افتد پس اگر ضلع اطول را قاعده
سازند و مجموع دو ضلع اقصر را در فضل یکی در دیگر ضرب کنند حاصل ضرب را بر قا
عده قسمت کنند و خارج قسمت را از قاعده نقصان کنند نصف آنچه باقی ماند مقدار
بعد از قاعده میان موقع عمود و طرف اقصر اضلاع مربع آنرا از مربع اقصر ا
ضلاع کنند نقصان جذر باقی مقدار عمود باشد در نصف قاعده ضرب کنند
مساحت مثلث معلوم شود و مساحت ذی اربع قائم الزوایا حاصل
ضرب یک ضلع باشد در ضلع دیگر مجاور او و مساحت معین حاصل یکی از قطر
است در نصف قطر دیگرش و شبیه بمعین بچنین و منحرف را باخراج
قطر دو مثلث میسازند و مساحت میکنند مثلا مخمس سه مثلث میسازند
و مسدس را بچهار و علی هذا و مساحت قطاع دایره حاصل ضرب نصف
قطر باشد در نصف قوس قطاع و قطعه دایره را بآن طریق مساحت کنند
که از مرکز دایره دو نصف قطر بدو طرف او اخراج کنند تا قطاع و مثلث
شبیه الشکل و هر یک را علیحده مساحت کنند اگر قطعه کم از نصف دایره

بباید مساحت مثلث را از مساحت قطاع کم کند تا مساحت قطعه
باقی ماند و اگر قطعه بیشتر از نصف دایره باشد مساحت مثلث را بر
مساحت قطاع افزاید تا مساحت قطعه حاصل شود و درین عمل
چاره نباشد از پیدا کردن مرکز دایره که لابد است و طریقش آنست که نصف
قاعده قطعه را در نفس خودش ضرب کند و حاصل ضرب را بر سهم
قوس قطعه قسمت کند و بر استقامت سهم خطی اخراج کند و مقدار
خارج قسمت مجموع این خط و سهم قطر دایره باشد و منتصف مرکز دایره ب
و شکل اهلیلجی را باخراج قطر طولش بدو قطعه دایره سازند
و مساحت کنند و شکل هلالی را چون خط مستقیم بدو طرف
او وصل کنند دو قطعه دایره پیدا شود و هر دو را مساحت
کنند و مساحت قطعه صغری را از مساحت قطعه عظمی
نقصان کنند باقی بسیط باشد **باب دوم** در
مساحت سطوح غیر مستویه مساحت بسیط مخروط
حاصل میشود از ضرب نصف محیط قاعده اش اگر مخروط
قایم بود خط واصل میان راس او و محیط قاعده

واگر

واگر مایل باشد نصف مجموع اطول و اقصر خطوط واصله میان راس و قا
عده و مساحت بسیط مخروط ناقص حاصل میشود از ضرب نصف مجموع
محیط دو دایره علیا و سفلی در خط واصل میان این دو محیط دایره اگر مخروط
مایل باشد و اگر مخروط مضلع باشد مساحت بسیط او مجموع مساحت
مثلثهای بود که محیط باشد باو و مساحت بسیط اسطوانه مستدیره و
حاصل ضرب محیط قاعده او است در خط واصل میان دو محیط
قاعده او از یک جهت اگر اسطوانه قایمه یا مایله متوازی القاعدتین
باشد و در نصف مجموع اطول و اقصر خطوط واصله میان دو محیط قاعده او
اگر اسطوانه مایل غیر متوازی القاعدتین باشد و اگر اسطوانه مضلع باشد
مساحت سطوح مجموع ذی اربعه اضلاع که محیطند باو محیط باشد مساحت
بسیط کره حاصل ضرب قطر او است در محیط دایره است که نصف قطر او
مساوی خط بود که از قطب قطعه بمحیط قاعده قطعه اند
باب سیم در مساحت اجرام مساحت کره حاصل ضرب
نصف قطر او در ثلث بسیط و مساحت قطعه کره حاصل
ضرب نصف قطر او در ثلث بسیط و مساحت
مجسم متوازی الاضلاع حاصل

ضرب ارتفاع دوم ودر قامتها لوده حاصل طبع است و محفوظ
مستدیر و مضلع وقایم ضلعهو حاصل ضرب قطعها اقسمت دلات لوضح و
مساحت مربع لقایم متکون لذا سطوحه یعنی مستدیر و مضلع وقایم و
میل حاصل ضرب غلظها حاصلت دلالیح لو بحط فتو الخبز خورشید

تحریر شد این رسالهٔ شرح مطلع کتاب فارسی حساب تمام شد بتاریخ
هشتم شهر محرم الحرام
سنه ۱۱۲۷

حسبنا الله ونعم الوکیل

سنکت بکوهر اگر شیشه نغل شکند قیمت سنگ نیفزاید و لاکم نشود

ما اللهم حجهانم غیر فطا یار نعلیم | انغو نخلق جهان کارنعلیم
میزنم دم بمن مخمل مسکین حاکو | نابه اشم هم لاله هزار ماکم
میرسد خسرو شیرین شکرستی پالو | مرد بابد که که فهم سخن ما کو
مکلکل نوبت مه پیکر مسن | ثمه خوبان سلاطین دلبر من
آمساهی سر به دشت ودوش بنهاد | کری دیگر منه جای سر من
مکلکل رنگ شیرین شکر من | برسرها غزال سرور من
سرکیم زعشقت شد رضایی | سوت کردم بکیم فکر سر من

اگر خواهی

جماعت ۸ باهم مزاج دارند فصل در بیان شکلهای عناصر آتش و باد و آب و خاک

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰

۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶

فصل در بیان شکلهای میانه و شکلهای نقطه و او را شکلهای اصل خوانند

ا ب ج د ه

و ز ح ط ی یا یب یج ید یه یو

فصل در بیان موجودی و معدومی ظاهر و باطن اشکال

این ۴ موجود ظاهر و باطن اند

این ۴ موجود ظاهر و باطن اند و معدوم این ۴ قح

موجود باطن اند و معدوم ظاهر اینها ۴ معدوم ظاهر

و باطن اند فصل در بیان اشکال سباعی و سداسی و خماسی و رباعی و ثمانی

اشکال سباعی اینست ۷ ۷ ۷ ۷ اشکال سداسی اینست

۶ ۶ ۶ ۶ اشکال خماسی اینست ۵ ۵ ۵ ۵ اشکال

رباعی اینست ۴ ۴ ۴ ۴ عدد ندارند و وی معدوم است

امهات گذشته حال نبات آنچه در وی است متولدات آنچه خواهد بود

مواضی آنچه آخر گذرد نظر نطق اتصال منع ...

دیدن شنیدن پوشیدن دوری

بیان احکام دزد غایب بدانکه شانزده شکل و شانزده خانه بر مثال دلیل و مدلول‌اند
آن چیزهاست که بدان خانه منسوب است که اند چنانکه عرض میشود اگر سوال از غایب
باشد و از این … شکلها در مرتبه ۲ و ۳ یکی چند غایب دیرتر آید و اگر
در مرتبه ۷ ازین شکلها یکی چند دزد دیده و گریخته بدست آید اما چیزی خرج شود و بجو
شدلی و اگر در خانه ۹ ازین شکلها یکی چند سفر شود با آسانی و اگر مرتبه دویم ۲
ازین شکلها یکی چند غلام و کنیزک و کسانی که در بند باشند خلاص یابند با آسانی
و کسانیکه قرض دارند هم بگذارند با آسانی … اگر مرتبه دویم ۲
و ۶ ازین شکلها یکی چند غایب نه دور رسد و مالی که بدست نباشد بدست آید و اگر
در مرتبه ۷ ازین شکلها یکی چند دزدیده و گریخته بدست آید با آسانی و اگر در مرتبه
۹ ازین شکلها یکی چند سفر شود با آسانی اما دیرتر و اگر در مرتبه ۱۲ ازین شکلها چند
وام که ادا شود اما دیرتر اما چیزی خرج نشود … اگر در مرتبه ۲ و ۶
ازین شکلها چند دلیل است از دزدان زنان و اگر مرتبه ۷ ازین شکلها چند دلیل کند
دزدیده بدست نیاید و آنچه را کسی برده باشد که مشهور دزدی کرده باشد و اگر در مرتبه ۹ ازین
شکلها یکی چند سفر شود اما به پریشانی و از آن سفر منفعتی نباشد و بخوبی نیاید و اگر در
مرتبه ۱۲ ازین شکلها یکی چند زندانی را هر چند فرج کند خلاص نشود و غلام و کنیزک

و باسانی

و با آسانی که قرض داشته باشند هر چند در فرج کنند خلاص نیابند … اگر در
مرتبه ۲ و ۶ ازین شکلها یکی چند دلیل کند که غایب با مال و غایب بیاید اما به پریشانی
اگر در مرتبه ۶ و ۷ ازین شکلها یکی چند دزدیده و دزد بدست آید اما از گنجه بجا باشد
تمام حاصل نشود و دزد دیگر ظفر یابد و اگر در مرتبه ۹ ازین شکلها یکی چند سفر
شود دیر اما به راحت و پریشانی و در آن سفر منفعتی نباشد و اگر سفر کنند به باشد و اگر در
مرتبه ۱۲ ازین شکلها یکی زندانی و غلام کنیزک آزاد نشود و وام که ادا
نشود … اگر در ۲ و ۶ ازین شکلها یکی چند دلیل کند که غایب دیر
تر آید و اگر در مرتبه ۷ ازین شکلها یکی چند دزدیده و گریخته بدست نیاید و
با آسانی و اگر در مرتبه ۹ ازین شکلها یکی چند اگر خواهد که سفر بکند میسر نشود … چند
که سفر شود به دشواری و سود در وی منفعت … از آن سفر میانه باشد و اگر در مرتبه ۱۲ ازین
شکلها یکی چند زندانی و غلام و کنیزک خلاص نیابند و وام که ادا شود فصل در
بیان احکام سعادت و نحوست از دوازده خانه بدانکه آتش و باد با هم نظر
دوستی دارند و آب و خاک با هم نظر دوستی دارند در هر موضعی که بهم رسند از
میان آتش و باد روشنایی ظاهر شود و از میان آب و خاک سبزی و خرمی
پدید آید اما آنها که ضد یکدیگرند چون بهم رسند در میان ایشان پریشانی پدید آید

پس از اینجا صورت صنعت برده معلوم شود برهمین صنعت احکام را
گردیم در مرتبه اول دلیل کند بر صحت و اگر گرانی و دل تنگی و یا تکسر
دارد و اگر چه دیر کشد اما عاقبت آن از وی دور شود و مرتبه ۲ دلیل کند بر
مالی که بخرید و فروخت در آمده باشد و زیان و نقصان نباشد در مرتبه ۳ دلیل کند بر
صحت خواهران و برادران و دامادان و اگر دلتنگی و گرانی و یا تکسری دارد اگر چه دیر کشد
اما عاقبت از وی دور شود و نیکو شود در مرتبه ۴ دلیل کند بر قوت نفس
پدر و اگر املاکی دارد برادر و صرف کند و نظر او در حق فرزند نیکو باشد و اگر تکسری دارد
دفع شود باسانی در مرتبه ۵ دلیل کند که نفس فرزند با قوت باشد و نظر فرزند با
پدر بهتر براستی اگر پدر تکسری دارد دفع شود باسانی در مرتبه ۶ دلیل کند بر
صحت نفس برده و چهارپای و اگر برده و چهارپای سایل را تکسری باشد نیکو شود با آ
سانی در مرتبه ۷ دلیل کند بر زیادتی مال غلامان و کنیزان و دلیل کند بر تندرستی زنان و
انبازان و اگر گرانی یا تکسری دارند اگر چه دیر کشد اما دفع شود باسانی در مرتبه ۸
دلیل کند بر زیادتی مال کابین و انبازان و مال میراث که در دست سایل آید اما دیرتر و
سایل را از مرگ ترس نباشد در مرتبه ۹ دلیل کند بر سالم شدن مرد مسافر و اگر چه
که سفر کند شود اما دیرتر و در ان سفر منفعت بسیار شود و در آمدن نباشد اما بر دار شد
نباشد در مرتبه ۱۰ دلیل کند بر صحت و تندرستی پادشاه و زیادتی مال مرد مسافر و اگر

گرانی

گرانی و تکسری دارند دفع شود باسانی در مرتبه ۱۱ دلیل کند بر زیادتی مال و عقا
و یا تکسر ... حیان بجنب پادشاه و کسانی که مال پادشاه از ایشان و امید سایل بر آید باسانی و
و اگر گرانی یا تکسری دارند دفع شود باسانی در مرتبه ۱۲ دلیل کند بر [illegible]
بزرگان بر زیادتی چهارپایان بزرگ سایل و صحت و تندرستی و دشمنان و اگر گرانی
دارند دفع شود اما دیرتر در مرتبه اول دلیل کند بر صحت نفس سایل
و اگر تکسری دارد دفع شود باسانی در مرتبه ۲ دلیل کند بر مال حرف که صاحب او که در دست
نقصان نباشد و غایب و خبر رسیدن در مرتبه ۳ دلیل کند بر نظر خواهران و برادران و
دامادان براستی با سایل و نفس ایشان افزونی باشد و اگر بوجه باشد دفع شود باسانی
در مرتبه ۴ دلیل کند که نفس پدر با قوت باشد و املاکی که باشد برادر او صرف شود باسانی
و نظر او در حق فرزند نیکو باشد و اگر تکسری دارد دفع شود باسانی در مرتبه ۵ دلیل کند که
نفس فرزند با قوت باشد و نظر فرزند با پدر به روحه براستی و تکسری دارد باسانی دفع
شود در مرتبه ۶ دلیل کند بر تندرستی برده و چهارپای و اگر تکسری دارند ایشان زایل
دفع شود باسانی در مرتبه ۷ دلیل کند که نفس زن و شریک با قوت باشد اما اگر سایل
سوال کند که شریک باشد راست ... شکل کند و هفتم نشسته باشد با صاحب خانه ...
کند نگاه کند که شکل سعد از کدام طرف موجود شده است از هر کدام طرف که شکل سعد موجود
شده باشد سعادت از ان طرف باشد و اگر از هر دو طرف موجود شود سعادت از

هر دو طرف بیند و نحوست را هم برین قیاس باید کرد و در مرتبه ۸ دلیل کند بر سعادت پدر و مادر
و خلاص شدن از مرگ کی نمرده تا مال بدست آید با آسانی و خرج شود بمراد از قبل بزرگان و در
مرتبه ۹ دلیل کند بر سلامتی مرد مسافر با آسانی و آموختن علم با آسانی و خواب نیکو
دیدن و در مرتبه ۱۰ دلیل کند بر تندرستی و حیوة پادشاه و رحمتی که پادشاه را شود تا بزودی دفع
شود و در مرتبه ۱۱ دلیل کند بر صحبت و محتاجی بزرگان و کسانی که مال پادشاه را بدارند و اگر کسی
دشمنی کنند فتح شود با آسانی و مال پادشاه خرج شود بمراد و در مرتبه ۱۲ دلیل کند بر سعادت
و قوت دشمنان بمراد از قبل پادشاه و نقصانی که در نفس این کس نبود بیاران ملک شود و اگر در
بند و زندان باشند خلاص یابند با آسانی ÷ ≡ در مرتبه اول هر دو شکل دلیل کند بر د
لتنگی و رنج و پریشانی مسایل که در وی بمانند و عاقبت از آن برهد و در مرتبه ۲ دلیل کند
بر پریشانی مال حلال و اگر چیزی بدست آید از وجه حرام آید و عاقبت پریشان شود و در
مرتبه ۳ دلیل کند بر زحمت و پریشانی و دلتنگی خواهران و برادران و دامادان و در آن
زحمت در مانند و از آن برهند و در مرتبه ۴ دلیل کند بر پریشانی مال برادران و خواهران
و دامادان از وجه حرام چیزی بدست ایشان آید اما دلیل کند بر پریشانی رنج پدر که در آن
زحمت در مانند ولی از آن برهد و در مرتبه ۵ دلیل کند بر پریشانی مال پدر و از وجه حرام
بود و رسد و دلیل کند بر دلتنگی و پریشانی نفس فرزند و در رنج و زحمت در مانند و از آن
برهد و در مرتبه ۶ دلیل کند بر پریشانی مال فرزند سایل و از خرید و فروخت و از

وجه حرام چیزی بوی رسد و دلیل بر پریشانی زحمت غلام و کنیزک و غایب و بیماری
که سایل را باشد در مانند و از آن بیماری برهد و در مرتبه ۷ دلیل کند بر تلف شدن مال غلا
مان و لشکریان و چیزی بدست آرند از وجه حرام و دلیل کند بر زحمت و پریشانی زنان
و انبازان از آن زحمت برهند و دلیل کند بر خیانت کردن امانت و در مرتبه ۸ دلیل کند
بر پریشانی مال زنان و انبازان اما از وجه حرام چیزی بدیشان رسد و دلیل کند بر مرگ که
هر چند سخت بیمار باشد عاقبت برود و در مرتبه ۹ دلیل کند بر پریشانی مرد مسافر و
در آن سفر نقصان و زیان بسیار کند و هیچ منفعتی نباشد و در مرتبه ۱۰ دلیل کند بر دل
تنگی و نگرانی پادشاه و از آن مادر سایل اگر چه آن زحمت در مانند و از آن برهد و در مرتبه ۱۱
دلیل کند بر نقصان شدن مال پادشاه و خرید و فروخت اما از وجه حرام چیزی بدست
پادشاه رسد و دلیل کند بر دلتنگی و پریشانی بزرگان ولایت و کسانی که مال پادشاه
که دارند و در مرتبه ۱۲ دلیل کند بر نقصان شدن مال بزرگان و ولایت و دلیل کند بر تلف شدن
مال چهارپای بزرگ سایل چند اسب اشتر و گاو میش و فیل و علامت کنیزک و خلاص
نیابند دلیل کند بر پریشانی دشمنان سایل که هرگز خلاص نیابند ÷ ÷ ÷ در مرتبه
اول دلیل کند بر دلتنگی و پریشانی نفس و در مانند و زود خلاص یابد با آسانی
و در مرتبه ۲ دلیل کند بر نقصان شدن مال و در خرید و فروخت اما غایب در و پریشان
و با زحمت آید و در مرتبه ۳ دلیل کند بر پریشانی مال برادران و خواهران و دامادان

درحق سایل نظر التی نداشته باشند در مرتبه ۴ دلیل کند بر نقصان شدن مال و خرید و
فروخت و دلیل کند بر نقصان در نفس پدر و در کشت و زراعت و ملک و میراث سایل
و مالهای نهانی در دست نیاید اما سالی که میکذراند نیکو باشد در مرتبه ۵ دلیل کند بر
نقصان شدن مال نقد و نفس پدر و نقصان شدن در نفس فرزند سایل و اگر سوال کند مر او فرزند
خواهد شد یا نه چنین از این اشکال یکی در پنجم بیند فرزند نشود و اگر شود اهلیتی نداشته باشد
و جامه بریدن و دوختن و خبر فرستادن از جایی بجایی نیکو باشد در مرتبه ۶ دلیل کند
بر نقصان شدن مال غلامان کنیزکان و حیوانات خورد و رنجی که سایل داشته باشد کم
و غایب دیر و پریشان آید و در مرتبه ۷ دلیل کند بر تلف شدن مال غلامان و کنیزکان
و ظفر نیابد بر سایل و زحمت و دلتنگی نا از شریکان و امانت سایل خیانت
شود اما سال آینده بروی نیکو بود در مرتبه ۸ دلیل کند بر نقصان شدن مال شریکان
و زنان و مال میراث بدست سایل نیاید در مرتبه ۹ دلیل کند بر حرکت کردن مرد مسافر
ولیکن در آن حرکت منفعتی نباشد و اگر سایل خوابی دیده باشد و از این اشکال یکی در نهم بیند
آن خواب سایل را نیکو نباشد و اگر بحث علم و آموختن شود در مرتبه ۱۰ دلیل کند بر
نقصان شدن مال مسافر زحمت و پریشانی و دلتنگی پادشاه و مادر سایل در مرتبه
۱۱ دلیل کند نقصان شدن مال پادشاه و دلتنگی پادشاه و پریشانی بزرگان ولایت کسانی که
مال پادشاه گذارند در مرتبه ۱۲ دلیل کند بر نقصان مال بزرگان و ستمکاران و محتاجان

وحیوانات

وحیوانات بزرکان بزرک سایل و دلتنگی و پریشانی دشمنان و از غلام و کنیزک و
زندانی زود رها شود که اخلاص کنیم و خلاص نکند ⁞ ⁞ ⁞ ⁞ ⁞ در مرتبه اول
دلیل کند که نفس سایل میانه باشد و اگر بیماری دارد خلاص یابد و اگر در خانه اول و ۶ و ۸
از این اشکال یکی بیند بیماری دیر شود ولی نیکو شود و اگر در سه خانه از این پنج شکل
دو شکل بیند بیمار در گذرد ولی نمیرد در مرتبه دوم دلیل کند بر مالی که نه کم شود نه زیادت
و خرید و فروخت میانه باشد و چنین ⁞ بیند غایب برسد از این سه شکل یکی در مرتبه ۳ دلیل کند
بر احوال خواهران و برادران و دامادان که میانه باشد در مرتبه ۴ دلیل کند که احوال کار
پدر میانه کذرد و سالی که میکذرد بر سایل میانه باشد و نرخ چیزها میانه باشد و در مرتبه ۵
دلیل کند که احوال فرزند میانه باشد چنین ⁞ بیند در پنجم اگر چیزی فرستاده بجایی
برساند و اگر کسی چیزی فرستد بوی رسد و اگر از این سه اشکال یکی بیند
چیزی بوی رسد و خبری رسد در مرتبه ۶ دلیل کند بر احوال کار غلامان و کنیزکان
که میانه باشد و رنج در نفس سایل زیاده شود در مرتبه ۷ دلیل کند بر احوال کار زنان
و شریکان که میانه باشد و سایل آینده و خرید و فروخت میانه باشد و در مرتبه ۸ دلیل
کند که مال میراث بدست سایل نیاید و اگر آید از راه کذر دشواری آید اما از آن چیزی نقصان
پذیرد در مرتبه ۹ دلیل کند که مرد سفر کننده دلخوش شود و اگر خود باد برون بهتر
اگر ⁞ بیند سفر دور شود و در آن منفعت زیاده نباشد در مرتبه

١٠ دليل كند سلطنت پادشاه و اگر بيند مهو سته سرکردان باشد در مرتبه دليل
كند بر مال تمغاجيان كه به پادشاه كم رسد و چون بيند چيزي از مال برسد و احوال برز
كان و ولايت ميانه باشد در مرتبه ١٢ دليل كند بر فرو بستگي كار تمغاجيان اگر بيند
چيزي در آيد ولي نيايد دليل كند بر احوال حيوانات ميانه دشمنان ميانه باشد و
غلام گريزد خلاص نشود بآساني و اگر بيند خلاص شونه اما به آسانه دشواري فصل در
بيان احكام مرگ و صفت اشكال و چگونگي آن صفت كفن دارد
صفت گور دارد صفت تابوت دارد صفت بردن دارد اگر در خانه اول
و ٦ و ٨ ازين شكلها يكي بيند بيمار ديرکشد اما نيكو شود و اگر در ديگر موضع ازين شكلها
٢ بيند بيمار هر چند دير کشد نمرد و اگر در هر موضع بيند بيمار زود بمرد فصل در بيان گما
بيشي گرما سرما و غيره بدانكه مقام زيادت و نقصان گرما در خانه اول است
و مقام زيادت و نقصان گرما و سرما در خانه ٢ است و مقام زيادت
و نقصان باران و آب در خانه ٣ است و مقام زيادة و نقصان زراعت
در خانه است اما اگر سوال از گرما بود و ٤ عناصر بيند در خانه اول گرما
بسيار شود و اگر ٣ عناصر بيند گرما سهل ترباشد و اگر ٢ عناصر بيند گرما اندك و
وقت باشد و اگر ٤ عناصر بيند گرما نباشد و اگر سوال از سرما و باد بود در خانه ٢ نگا
ه كند اگر ٤ عناصر بيند چيزي گرم نبود و اگر ٣ عناصر بيند سرما بيشتر نبود و اگر

٢ عناصر بيند باد و سرما قوي نباشد و اگر ١ عناصر بيند باد و سرما نباشد و اگر سوال از آب
و باران بود خانه ٣ نگاه كند اگر ٤ عناصر بود آب و باران كمتر بود و اگر ٣ عناصر بيند
آب ميانه بود و اگر ١ عناصر بيند آب اندكي بود و لكن نزديك وقت بود و اگر سو
ال از كشت و زراعت بود در خانه ٤ نگاه كند ٤ عناصر بيند كشت و زراعت
نيكو دبي نقصان باشد و اگر ٣ عناصر بيند كشت و زراعت نيكو بود اما اندكي
نقصان پذيرد و اگر ٢ عناصر بيند كشت و زراعت ميانه بود و اگر ١ عناصر بيند
در زراعت منفعتي زياده نباشد و اگر بيند و زراعت از آفتي آبي نقصان پذيرد
و هو اعلم فصل در بيان نرخ غله با انكه گراني و ارزاني غله از چيزهاي ديگر مثل
ابنهيه نظره ٤ ١١ دارد و اگر در ديگر موضع داخله سعد بيند حكم كند بارزاني
غله يا آنچيزي كه سايل از ان سوال كند و اگر در ان موضع خارج سعد بيند بر حالي
قرار كه هست بماند و زياده و كم نشود و اگر در ان موضع داخله نحس بيند روي بگرا
ني داشته باشد و اگر خارج نحس بيند نرخها گران شود و نايافت از سبب رفتن
بيرون بسيار و اگر ثابت بود نرخها ميانه باشد اما گمر فروشند فصل در بيان
سال گذشته و آينده و سالي كه در ميانه اند و چگونگي آن بدانكه سعادت و نحو
ست سال گذشته نظر در خانه اول كند و سعادت نحوست سالي كه ميگذرانند نظر در
خانه ٤ كند و سال آينده نظر در خانه ٣ دارد و سال آينده دوم ٢ نظر در خانه دهم دارد

وسال آینده سیم نظر در ١٣ دارد بهمین ترتیب آینده را چهارمی بینند اکثر وآکر از آینده
دیگری پرسند از خانه شمار میکنند هر کدام موضع که چهارم او میشود حکم دران موضع کند برین
ترتیب هر چند پرسند جواب عدد بگوید از خیر و شر و نفع و ضرر فصل در بیان موضع
امهات و بنات و متولدات و مواضعی بدانکه امهات موضع درون شهر است
و بنات موضع بیرون شهر است متولدات موضع بیرون شهرهای دیگر است اگر سوال از تشویش
بود نگاه کند در امهات و بنات در کدام موضع زیادت بود مثل اگر امهات نقطه بادی
زیادت بیند در درون شهر بود و اگر در بنات زیادت بود تشویش در بیرون شهر است اگر در هر
موضع برابر بیند هم در درون و هم در بیرون و حکم متولدات و مواضعی را هم برین قیاس
کند و اگر سوال از پی قوتی و قوت لشکر بود که کدام قوم بر دیگر ظفر یابند نگاه کند ضعف و
میل بادی در کدام قوم زیادت است آن قوم را طرف امهات و بنات کرده آن قوم
دیگر را طرف متولدات مواضعی کرده و در هر موضعی که ازین ٦ شکل
زیادت بیند داند که قوت آن جانب دارد و اگر در هر دو موضع برابر
بود هر دو جانب را قوت باشد و اگر در هیچ موضعی این شکلها نباشد داند که هم برابر
احکام
بود فصل در بیان نقطه آنچه بمصاف تعلق دارد بدانکه نقطهای بادی دلیل کند
بخون ریزی و ... جنگ کند و مصاف کرده و عبارت قیامت جوش در خانه ٢ چهار
نقطه فرو بیند داند که این چهار نقطه در بنات بادی مطلق است و همه ٨ عناصر میشود
و اکر

و اکر سوال از لشکر و تشویش بود و نیت کند رملی که ضرب کرده بود در خانه ٢ نگاه
می کند اگر چهار عناصر بیند لشکر باشد و اگر ٢ عناصر بیند گوید که دران لشکر قوتی نباشد و اگر عناصر
هر چند گوید که ... اما هیچ نبود و اگر ≡ بیند نه خبر باشد و نه لشکر فصل در بیان موضع
دفین و کیفیت حال آن اول خطی بکشد آن موضع باشد و درمیان آن خط بنشیند
و رملی به نیت ضرب کند و در خانه اول و ٨ و ٤ نگاه کند اگر در هر سه موضع شکلی
داخل و سعد بیند داند که دفین هست و بدست آید و اگر در ٤ خارجه نحس بود و
در آن ٢ موضع دیگر داخل سعد بیند دفینی باشد اما بدست نیاید و اگر در آن ٢ موضع
خارجه نحس بیند و در خانه ٤ داخل سعد بود دفینی باشد اما بدست نیاید و اگر در آن دو
موضع خارجه نحس بیند و در خانه ٤ داخله سعد بود دفین باشد و بدست آید و اگر در هر سه
موضع خارجه سعد بیند دفین نبود ... اما چیزی مانده بود و بدست آید و خرج کند
برادر و اگر در اول و ٨ داخله نحس بود و در ٤ خارجه سعد بیند دفین اما بدست نیاید
و اگر بدست آید دیگر نماند و اگر سوال کند که دفین و چیزهای نهانی در بلندیست یا
در زیر زمین یا در آب اگر این ٤ شکل را بیند داند که در بلندیست
و اگر این ٤ شکل را بیند داند که در طاقی یا شکافی یا
سقفی است و اگر این ٤ شکل را بیند داند که در رودی آبست

یا موضعی که آب میرود میرزد یا بر میبیند و اگر اینها ۴ شکل را بیند
داند که در زیر زمین باشد اما آب نباشد و اگر در ۳ موضع خارج نحس بیند در لنج
موضع خارج نحس بیند دران موضع چیزی نباشد و اگر درین ۳ موضع و
بیند چیزی باشد و اگر درین ۳ موضع بیند چیزی باشد در درون چیزی یا
کرباسی پیچیده باشد و بدست آید و اگر درین ۳ موضع بیند باشد اما در درون خام
کاود و جسته بود بدست آید **فصل در بیان دوستی** نگاه کند در خانه ۵ اگر داخل دوستی
سعد بیند آن دوست بدست آید با سانی و اگر خارج سعد بیند با چیزی خرج کند بدست بیاید
و اگر داخل نحس بیند بدست نیاید و اگر خارج نحس بیند کسی در میان باید داشت
تا بدست آید اما دیرتر و اگر سوال کند که فلان با من دوست است یا نه در مرتبه اول و ۵ نگاه
کند اگر در هر دو موضع نقطهای آتش و باد بیند داند که دوستی دارند و اگر در یک موضع نقطه
آتش و باد بیند و در موضعی دیگر نقطه آب و خاک چنین ضد باشد داند که دوستی ندارند
و اگر در یک موضع نقطه و در موضعی دیگر نقطه خاک بیند داند که در میان ایشان دوستی
فصل در بیان رفتن گرمابه اگر سوال از گرمی گرمابه بود و دانکه آب هست
و دران موضع یا نه نگاه کند در خانه اول و اگر نقطهای فرد زیادت باشد و در
خانه ۲ کمتر بود حکم کند به گرمی گرمابه و اگر در مرتبه ۲ نقطهای فرد زیادت باشد

و در

در بیان فرزند

و در ۲ اول کمتر حکم کند به سردی گرمابه و اگر در مرتبه ۳ نقطهای فرد زیادت باشد داند که
آب بیشتر است و اگر در ۲ عناصر بیند آب بقدر باشد و اگر ۱ عناصر بیند نبود
بهتر باشد والله اعلم باحکام **فصل در بیان آنکه فرزند شود یا نه** نگاه کند در مرتبه ۵
اگر ازین ۳ شکل یکی را بیند حکم کند بر هستی فرزند و اگر سوال کند
که نر بود یا ماده اگر بود داند که نر است و اهلی و کشته باشد و اگر بود از ۲ نو
ع پر فله نباشد اگر آید در کاری که زنان دانند شروع داشته باشد اگر دختر آید در کارهای که
مردان دانند شروع کند و بهره مند بود و اگر بود داند که دختر است و بارستانت و اگر
سوال کند که فرزند مرا فرزند دیگر میشود یا نه باید که آن ۵ را بنجمی دیگر بیند آکنده و بدین ترتیب
که بیان کردیم حکم کند و اگر عورتی سوال کند که مرا فرزند میشود یا نه آن ۷ را ۵ پیدا کند
و برین ترتیب که بیان کردیم حکم آن کند و اگر فرزند سوال کند آن ۵ را بنجمی دیگر بیند آکند
و حکم آن به تمامی بگوید **فصل در فرو بستگی کارها و داشتن عطایی که مال از کدام
وجه بوی رسد** نگاه کند در مرتبه ۲ اگر بیند از رهگذر و مسخرگی و اگر بیند
از رهگذر و فریب و فروخت و اگر بیند از رهگذر خواهران برادران و دامادان و هر
گنت نزدیک و اگر بیند از راه گذار دکان داری و زراعت و اگر بیند از راه گذار
جنگی و رسولی و کار فاحش و اگر بیند از رهگذر کارهای بد و اگر بهیت دیگر و زهر کند

نگاه کند

بنياد شده و اگر بيند از ره كه از مال ميراث نان حركت و اگر بيند از ره كه از
مال ميراث و حرام و اگر بيند از ره كه از سفر و اگر بيند از ره كه از پادشاه و از مال مادر
و اگر بيند از ره كه زيجر شده كسي كه مال پادشاه كذارند يا دلالي كند و اگر بيند
از ره كه از قرض چيزي بدست آيد و اگر بيند از ره كه از روكواهي دادن در حق مطلوب
بجهت طلب و اگر بيند از ره كه از دزدي و حرام و خواركي و اگر بيند از جر و اگر
بيند هر كاري كه پيش كيرد از آن چيزي در آيد و منفعتي بوي رسد فصل در بيان چيزي
خورده در مرتبه ٥ و ٦ نگاه كند در هر مرتبه كه عناصر زيادت حكم بر آن مرتبه كند اگر در
خانه ٥ چهار عناصر بيند گويد چيزي خورده است كه آن چهار جنس است از آتش
نصيبي دارد و از حيوانات هم و چيزي كه از خاك و آب رسته باشد و اگر آتش را بيند
از ٣ نقطه ديگر بگويد و اگر نقطه باد را نه بيند از دو نقطه ديگر بگويد و اگر نقطه
آب را بيند از نقطه خاك بگويد اگر نقطه خاك را بيند در خانه ٦ هم بدين انواع
بگويد و اگر در هر دو موضع نقطه يكي قرينه بيند رملي ديگر ضرب كند و حكم آن تمامي
بگويد فصل در بيان حلال زادگي اشكال و از كه موجود شده باشد و ميا
نه از شكل ميانه و از داخله سعد موجود شده است از دو ميانه موجود شده
است از خارجه سعد و از ميانه موجود شده است از ٢ ميانه موجود شده است

از خارجه نحس و از ميانه موجود شده است از ميانه و از داخله نحس مو
جود شده است از ٢ ميانه موجود شده است از ٢ ميانه موجود شده است
از خارجه نحس و خارجه سعد موجود شده است از داخله نحس و از داخله سعد مو
جود شده است از داخله سعد و خارجه نحس موجود شده است از داخله
نحس و از داخله سعد موجود شده است موجود بوده است از داخله سعد و
از خارجه سعد موجود شده است از ٢ ميانه موجود شده است از خارجه نحس
و از داخله نحس موجود شده است والله اعلم فصل در بيان عداوت اگر كسي سوال
كند كه فلان با من عداوتي دارد و امروز صلح ميكند آن صلح براستي است يا بعد از و
مكر و نگاه كند در خانه اول و ١٢ اگر ٤ عناصر سازنده بيند داند كه براستي است
و اگر مختلف بيند كه عذر و مكر دارد و اگر عناصر سازنده بيند ولي مختلف بيند داند كه در
اندرون كينه دارد فصل در بيان بيماري و دانستن آنكه كي نيكو شود نگاه
كند در خانه اول و ٦ و ٨ اگر داخله سعد بيند بيمار دير شود اما بميرد و اگر نحس بيند
در هر ٣ موضع بيمار دير شود اما نميرد و اگر خارجه سعد بيند در هر ٣ موضع بالخا
رجه نحس زود نيكو شود و اگر در ٢ موضع خارجه سعد بود در يكموضع داخله
نحس حكم كند بر نيكو شدن بيمار و نگاه كند در خانه بيمار كه اشكال از روزها كدام
روز دارد اول بروز حكم كند و اگر از اين بگذرد تا بيست و يك روز حكم كند و احكام اشكال

مبانه کفته شده است **فصل در بیان دزدیده که بدست آید یا نه و تا چند روز امید**
بود که بیاید نگاه در خانه ۷ که از اشکال روزها کدام روز دارد از روزهای
آن شکل بگوید از عدد خانه بر ۲۸ روز حکم کند اگر سوال کنند که بچه کشد یا نی اگر
همان شکل را در متولدات چند از ماه بگوید و اگر در مواضع چند از سال هم بگوید
فصل در بیان دزدیده که بدست آید یا نه و کم شده و قدوم غایب و آمد
ن این ان نگاه کند در خانه ۲ اگر خارجه بیند حکم کند بدیری و اگر داخله بیند که حکم کند و
بزودی در آید اگر سوال کنند که کی آید نگاه کند که این شکل از عدد روز دارد یا هفته ان شاء الله
آنچه بعید کمتر بود بگوید اگر سوال کنند که بماه میکند یا نی اگر شکل مناسب او در متولد
ات بیند از ماه بگوید و اگر در مواضع بیند از سال هم بگوید و اگر هان اشکال را
نه بیند نگوید و اگر سوال کنند غایب یا کم شده از کدام جانب رفته است اگر اشکال
آتشی بیند گوید سوی **شرق** و اگر اشکال بادی بیند گوید سوی **شمال** و اگر اشکال
آبی بیند گوید سوی **غرب** و اگر اشکال خاکی بیند گوید سوی **جنوب** **فصل در بیان**
آنکه کم شده و غایب که در کدام موضع نهاده آبادانی یا ویرانی نگاه کند
در خانه ۶ اگر ازین شکلها [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] بیند داند که در بلندی است یا
در پهلوی بلندی نشسته است و اگر از آبادانی و ویرانی آن موضع سوال کند
اگر این ۲ شکل [شکل] [شکل] بیند داند در خرابه. یا ویرانی نیست الا آبادانی است

واکر

واگر این ۲ شکل را [شکل] [شکل] بیند داند که در ویرانه است و اگر از آن طایفه پرسد که در
میان این قسمت اگر [شکل] را بیند داند که در میان دانشمندان و مردمان حلال
خوار بود اگر [شکل] را بیند داند که در میان مردمان بزرگ قدر بود چون ملوک و
سلاطین و اگر [شکل] را بیند داند که در میان مردمان دروغ گوی و غماز و حرام خو
اره بود و کسانی که قصد مال مسلمانان کنند و اگر [شکل] را بیند داند که در میان غلا
مان و مولی زادگان و کسانی که بفعل ناپسندیده باشند و چون قواده و مفعول
و مثل اینها و اگر ازین اشکال ا را [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] در موضع ۶ بیند داند که غایب
یا کم شده در طاقی یا در موضعی بلند باشد اگر از آبادانی و ویرانی آن موضع پرسند
اگر [شکل] را بیند داند که در آبادانی است و اگر از آن طایفه پرسد که در میان این قسمت
گوید که در میان لشکریان یا قاضیان یا کسانی که خونریزی کنند و اگر [شکل] را
بیند داند که در آبادانی است و در میان خواجگانی که نویسندگی کنند یا زرگری
یا نقاشی و اگر [شکل] را بیند داند که در آبادانی است و در میان طایفه بی ریش
چون مطرب و گوینده و اگر [شکل] را بیند داند که در آبادانی است و در میان
قومی که خدمت ملوک و سلاطین کنند و قصد کشتن مسلمانان و اگر ازین
اشکال ا را [شکل] [شکل] [شکل] بیند در موضع ۶ داند که غایب یا کم شده

در سبزه یا در روی آبیست و اگر از ان طایفه پرسند که در میان ایشان فرست
اگر را بیند داند که در روی بازار در میان سوداگران است و مردمان
خواره و یا هم با ایشان در سبزه است و اگر را بیند داند که در روی آبی یا در
سبزه و با طایفه بود که مردمان مطرب و مسخره باشند و اگر را بیند داند که در
میان جوی یا در آبی یا در موضعی که استخوانهای بلند باشد و در میان طایفه بود
که مردمان مسافر باشند و اگر را بیند داند که هم در روی آبی یا سبزه بود که در میان
طایفه امردان یا دختران دوشیزه پاکیزه و یا در پیش کسانی که جامه بزرگان نگاه
دارند و اگر ازین اشکال یکی را در موضع ۶ بیند داند که غایب یا
گم شده در مسجدی یا در محرابی و یا در میان مردمان حرام خواره و دروغ گوی بود و
غلام صفت اگر را بیند داند که در آبادانی و در ان موضع که جایهای ملوک و
سلاطین بود و اگر را بیند داند که در ویرانه یا گورهائی یا گورستانی و یا در میان
کنیزکان بزرگان بود و اگر را بیند داند که در میان انبوهی یا در آب آرمیده یا
در میان طایفه که در احکام شرع حکم کنند و در میان کسانی که دزدی کنند یا نخاسی
اگر سوال کنند دزد در کدام موضع بود در مرتبه ۷ نگاه کنند هر که ام شکل که بیند
جواب او را چنانچه در احکام گم شده و غایب بیان کردیم بگوید تمامی و اگر سوال
کند

کند که دزد یا غایب یا گم شده در درون شهر است یا بیرون رفته است اگر ازین
دو شکل یکی در امهات بیند داند که در درون شهر است و اگر شکلهای
دیگر بیند داند که در بیرون شهر است و اگر از موضع درون شهرهای دیگر سوال کنند اگر در مولد
ات ازین شکلها یکی بیند داند که در درون شهرهای دیگر است و اگر اشکال دیگر بیند
در مولدات داند که در بیرون شهرهای دیگر است **فصل در بیان صفت انسان و کیفیت**
آن در امهات و بنات در مرتبه اول ۵ دلیل کند بر مردی یا عورتی زرد موی
و زرد روی گربه چشم باریک بلند بالای و آتش کاری کند و نشستگاه او سطبر
بود و جامه او سرخ رنگ و پیشتر آن که برزدی زند و اصل او از طرف شرق بود در
مرتبه ۲ و ۶ دلیل کند بر مردی یا عورتی سرخ موی و سرخ روی و سرخ چشم و میانه
بالا و جامه او سرخ رنگ و پیشتر او سرخ بود چیزی از سلاحی هم بود با کسانی نشیند که
لشکری صفت باشند یا قصاب و اصل او از طرف شمال بود در مرتبه ۳ و ۷
دلیل کند بر مردی و یا عورتی سفید پوست فربه بالا و جامه او سبز رنگ بود و پیشتر
او سفید بود با کسانی نشیند که در روی سبزه باشند یا کار او سفید کاری بود و
اصل او از طرف غرب بود در مرتبه ۴ و ۸ دلیل کند بر مردی یا عورتی سبز
رنگ سیاه چشم کوتاه بالا و جامه او سبز رنگ و پیشتر او سیاه یا کسانی نشیند

که مطرب یا مسخره باشند یا خود اینکاره بود و اصل او از طرف جنوب بود
مراتب ث در مرتبهٔ اول و ٥ دلیل کند بر مردی کشیده روی گربه چشم و لحیانی
و رنگ او تلخ بود بلند بالا و عالم باك نباشد که آتش کاری کند جامهٔ او
سه رنگ بود و اصل او از طرف شرق بود ث در مرتبهٔ ٢ و ٦ دلیل کند بر مردی
میانه بالای سرخ موی و پهن روی و پهن بینی و ترک چشم و باقوت و جامهٔ او
بیشتر سرخ و ابریشمین و عالم صوف بود و باك نباشد که خون ریزی کند
و اصل او از طرف شمال بود ث در مرتبهٔ ٣ و ٧ دلیل کند بر مردی کشیده بالا
کشیده روی کشیده بینی سفید پوست و جامهٔ او بیشتر سفید و نیک چشم به تعید
زندبان نباشد که آب کاری کند یا سفید کاری و اصل از طرف غرب بود و
ث در مرتبهٔ ٤ و ٨ دلیل کند بر مردی کوته بالا و کاهی مرد نفس زخمی بود و سبز رنگ
و سیاه چشم بود و جامهٔ او بزرگ بود باك نباشد که کشت و زراعت کند و
یا خود آن کار کند و اصل او از طرف جنوب بود مراتب ب در مرتبهٔ اول و ٥
دلیل کند بر مردی بلند بالا کشیده روی گربه چشم و جامهٔ او سه رنگ و بیشتر او زرد
بود و بزرگ سر بود و باك نباشد که آتش کاری کند یا خود آن کار کند
و اصل او از طرف شرق بود ب در مرتبهٔ ٢ و ٦ دلیل کند بر مردی میانه بالا بزرگ

سر

سر گرد روی پهن بینی سرخ روی و سرخ چشم و جامهٔ او سه رنگ و بیشتر سرخ ابریشم
بود یا طایفهٔ لشکریان نشینند یا خود لشکری صفت بود و اصل او از طرف
شمال بود ب در مرتبهٔ ٣ و ٧ دلیل کند بر مردی کشیده بالا سفید و بر اعضای او
موی سفید بود بیشتر در روی سبزه نشیند و جامهٔ او سه رنگ بود و بیشتر سفید
و اسفید کاری کند چون گازری و کرباس فروشی و مثل اینها و اصل او از طرف غرب
بود ب در مرتبهٔ ٤ و ٨ دلیل کند بر مردی میانه بالا سبز رنگ سیاه موی سیاه
چشم و بزرگ سر و جامهٔ او سه رنگ و درشت و زری و دکان داری بهره داشته
باشد و از اصل او از طرف جنوب بود مراتب ث در مرتبهٔ اول و ٥ دلیل کند بر مردی
ضعیف و تنگ و رنگ او اندک زردی زند و بزرگ سر و بزرگ روی و بزرگ چشم و در
روی او نقصانی بود و شکسته گاه او بزرگ بود جامهٔ او دو رنگ بود بیشتر
آن زرد بود باك نباشد که آتش کاری کند و اصل او از طرف شرق بود
ث در مرتبهٔ ٢ و ٦ دلیل کند بر مردی میانه بالا سرخ موی و سرخ روی سرخ چشم
و در روی وی نقصانی یا زخمی اثری بود و باقوت بود باك نباشد که خون
ریزی کند و جامهٔ او بیشتر سرخ و ابریشم بود و اصل او از طرف شمالی بود ث در مرتبهٔ
٣ و ٧ دلیل کند بر مردی کشیده بالا سفید پوست و سفید جامه و بر اعضای

او موی سفید و یا نشان سفید باشد و نشست و خاست او با کسانی بود
که سفیدکاری و یا سفیدفروشی کنند و اصل او از طرف غرب بود در مرتبه ۴ و ۸
دلیل کند بر مردی کوته بالا و لاغر و گردروی و سیاه چشم و سبزرنگ و کاهل و جامه او
دورنگ یعنی سیاه و سفید بود با کسانی نشیند که زراعت یا دوکانداری و اصل
او از طرف جنوب بود مراتب در مرتبه اول و ۵ دلیل کند بر مردی نوخط
یا عورتی میانه بالای کشیده بینی و رنگ او تلخ بود و جامه او سه رنگ و با کسانی
نشیند که آتش کاری کنند و اصل او از طرف شرق بود در مرتبه ۲ و ۶ دلیل کند
بر امردی یا عورتی میانه بالای کشیده سر پهن بینی سرخ چشم و سرخ روی و
جامه او سه رنگ و چیزی از شمس بود و با کسانی نشیند که خونریزی کنند و اصل
او از طرف شمال بود در مرتبه ۳ و ۷ دلیل کند بر امردی یا عورتی کشیده روی
و کشیده سر و همه اعضای برابر و سفیدروی و جامه او سه رنگ و بیشتر سفید بود و
بر اعضای او موی سفید و یا نشانی سفید باشد و با کسانی نشیند که سفیدکاری کنند
یا در روی سبزه نشینند اصل او از طرف غرب بود در مرتبه ۴ و ۸ دلیل
کند بر امردی یا عورتی کوته بالا و گردسر و گردروی و کوته روی سیاهی بود و
جامه او سه رنگ بود و چیزی از آن سیاه بود و با کسانی نشیند که اهل زراعت باشند

یادکانداری

یا دکانداری کنند و اصل او از طرف جنوب بود مراتب در مرتبه اول و ۵ دلیل
کند بر مردی یا غلامی بلند بالا باریک اندام و تنک ریش و ضعیف و کشیده روی
و بلند بینی و رنگ او تلخ و قواده یا خبر بود و یا با چنین طایفه نشیند و جامه
او سه رنگ و اصل او از طرف شرق بود در مرتبه ۲ و ۶ دلیل کند بر مردی میانه
بالا پهن روی و پهن بینی سرخ موی سرخ چشم و جامه او سه رنگ و چیزی از
شمس بود با کسانی نشیند که غلام یا مولازاده و یا مخنث باشند و یا خود
لشکری بود و با کسانی که لشکری صفت باشند و یا قصاب و اصل از طرف
شمال بود در مرتبه ۳ و ۷ دلیل کند بر مردی غلام یا مولازاده یا مخنثی و
کشیده بالا سفیدپوست همه اعضا برابر و بر اعضا او موی سفید یا نشانی سفید
باشد و جامه او سه رنگ بود و بیشتر آن سفید باشد و با کسانی نشیند که اسفیدکاری کنند
و یا سفیدفروشی کنند و اصل او از طرف غرب بود در مرتبه ۴ و ۸ دلیل کند
بر مردی یا مولازاده یا غلامی یا مخنثی کوته بالا و سبزرنگ و دروغ گوی و با کسانی
نشیند که زراعت یا دکان داری کنند و جامه او سه رنگ و چیزی سیاه از آن
بود و اصل او از طرف جنوب بود مراتب در مرتبه اول و ۵ دلیل کند
بر مردی بلند بالای کشیده روی گربه چشم و رنگ او تلخ بود و لشکری ضعیف

ودرک صفت بود باکسانی نشیند که آتش کاری و خون ریزی کنند و جامهٔ او
سرخ رنگ و چیزی از آن زرد بود و اصل او از طرف شرق بود ب در مرتبهٔ ۲ و
۶ دلیل کند بر مردی میانه بالا پهن روی سرخ موی و سرخ چشم و ترک لشکری صفت
باشد و جامهٔ او بیشتر سرخ و ابریشمین بود و کسانی نشیند که قصابی یا خونریزی کنند
و اصل از طرف شمال بود ب در مرتبهٔ ۳ و ۷ دلیل کند بر مردی کشیده بالای سفید پوست
همه اعضا برابر و در اعضای او موی سفید باشد و کسان سفید و ترک لشکری صفت
بود و باکسانی نشیند که سفید کاری یا دکانداری کنند و جامهٔ او بیشتر سفید بود و
اصل او از طرف غرب بود ب در مرتبهٔ ۴ و ۸ دلیل کند بر مردی کوته بالای سبز رنگ
سیاه چشم گرد روی و بر اعضای او زخمی یا نقصانی باشد و چیزی از جامهٔ او سیاه بود
و مغول و لشکری صفت بود و باکسانی نشیند که زراعت یا دکانداری کنند و
اصل او طرف جنوب بود ز ب در مرتبهٔ اول و ۵ دلیل کند بر غلامی یا کنیزک
بلند بالا زرد موی بلند بینی گربه چشم و رنگ او تلخ بود و جامهٔ دو رنگ و
چیزی از آن زرد بود و باکسانی نشیند که آتش کاری کنند و اصل او از طرف
شرق بود ب در مرتبهٔ ۲ و ۶ دلیل کند مردی میانه بالا پهن روی پهن بینی
سرخ چشم یا غلامی بود یا کنیزکی و جامهٔ او سرخ و ابریشمینه بود باکسانی

نشیند

نشیند که خونریزی یا قصابی یا زرگری کنند و اصل او از طرف شمال ب در مرتبهٔ
۳ و ۷ دلیل کند بر غلامی یا کنیزک کشیده بالا همه اعضا برابر و سفید پوست و جامهٔ
او دو رنگ و سفید باکسانی نشیند که سفید کاری یا سفیدفروشی کنند و کذا را او در روی
سبزه بود و اصل او از طرف غرب بود ب در مرتبهٔ ۴ و ۸ دلیل کند بر غلامی یا
کنیزکی کشیده بالا همه اعضا برابر و در اعضای او نقصان یا زخمی بود و رنگ او
سیاه بود و جامهٔ او چیزی سیاه بود و کسانی نشیند که کشت و زراعت کنند یا
دکانداری و اصل او از طرف جنوب بود ش در مرتبهٔ اول و ۵ دلیل کند بر مردی
بلند بالای کشیده روی زرد موی و گربه چشم و ضعیف ترکیب و جامهٔ او دو
رنگ و باکسانی نشیند که آتش کاری کنند یا خود آن کار کنند و اصل او از طرف
شرق بود ش در مرتبهٔ ۲ و ۶ دلیل کند بر مردی میانه بالا و سرخ موی سرخ چشم و با
قوت بود و جامهٔ او دو رنگ و چیزی ابریشم بود و باکسانی نشیند که قصا
بی یا خونریزی کنند یا کاری که تعلق بحیوانی دارد و اصل او از طرف شمال
بود ش در مرتبهٔ ۳ و ۷ دلیل کند بر مردی کشیده بالا همه اعضا برابر و بر اندام
او موی سفید یا نشان سفید باشد و جامهٔ او دو رنگ و بیشتر آن سفید بود و باکسانی
نشیند که سفید کاری یا سفیدفروشی کنند و اصل او از طرف شمال بود ش در

و در مرتبهٔ ۴ و ۸ دلیل کند بر مردی کوته بالای سیاه چرده و جامهٔ او دو رنگ و چیزی از آن
سیاه بود و با کسانی نشیند که در زراعت کوشند یا دکانداری کند یا خود کشت
کار کند و اصل او از طرف جنوب بود مراتب ب در مرتبهٔ اول و ۵ دلیل کند بر غلامی
یا کنیزی بلند بالای زرد موی کربه چشم و جامهٔ او دو رنگ و چیزی از و زرد بود
و با کسانی نشیند که آتش کاری کنند و اصل او از طرف شرق بود ب در مرتبهٔ ۲
و ۶ دلیل کند بر غلامی یا کنیزکی میانه بالای سرخ موی سرخ چشم و جامهٔ او دو رنگ
و چیزی ابریشمین بود و با کسانی نشیند که خونریزی کنند و با کاری کنند که تعلق به
حیوان داشته باشد و اصل او از طرف شمال باشد ب در مرتبهٔ ۳ و ۷ دلیل کند
بر غلامی یا کنیزکی کشیده بالای همه اعضا برابر و سفید پوست و جامهٔ او دو رنگ
و چیزی از آن سفید بود و با کسانی نشیند که در روی سبزه باشند و یا سفید کاری
کنند و اصل او از طرف غرب بود ب در مرتبهٔ ۴ و ۸ دلیل کند بر غلامی یا کنیزکی
کوته بالای سیاه چشم سبز رنگ و جامهٔ او دو رنگ و چیزی سیاه بود با کسانی
نشیند که زراعت کنند یا دکانداری و اصل او از طرف جنوب بود مراتب
ب در مرتبهٔ اول و ۵ دلیل کند بر مردی بلند بالای بزرگ سر باریک روی زرد موی
کربه چشم بلند بینی و جامهٔ او دو رنگ و چیزی زرد بود و با کسانی نشیند که

آتش

آتش کاری کنند و چیزی آهنگری و کوزه گری و مثل این‌ها و اصل او از طرف شرق
بود ب در مرتبهٔ ۲ و ۶ دلیل کند بر مردی میانه بالای بزرگ سر سرخ موی سرخ
چشم و جامهٔ او سرخ رنگ و چیزی سرخ و ابریشم بود با کسانی نشیند که قصابی
کنند یا کاری که بحیوانی تعلق داشته باشد و اصل او از طرف شمال بود ب در
مرتبهٔ ۳ و ۷ دلیل کند بر مردی کشیده بالای سفید پوست همه اعضا برابر و بر اعضای
او موی سفید و باشد از سفید بود و با کسانی نشیند که بزازی یا آسیابانی کنند و اصل او از
طرف غرب بود ب در مرتبهٔ ۴ و ۸ دلیل کند بر مردی کوته بالای سیاه چشم سبز رنگ
و در اعضای او زخمی یا نقصانی باشد و جامهٔ او دو رنگ و چیزی سیاه بود و با کسانی
نشیند که دکانداری یا زراعت کنند و اصل او از طرف جنوب بود مراتب ب در مرتبهٔ
اول و ۵ دلیل کند بر مرد بلند بالای بزرگ سر ضعیف اندام زرد موی کربه چشم و
جامهٔ او دو رنگ و چیزی از آن زرد بود با کسانی نشیند که آتش کاری کنند چون
آهنگری و مثل این‌ها و اصل او از طرف شرق بود ب در مرتبهٔ ۲ و ۶ دلیل کند بر مردی میانه
بالای بزرگ سر ضعیف اندام و بی‌قوت و جامهٔ او دو رنگ و چیزی از آن سرخ و ابریشم
بود با کسانی نشیند که خونریزی کنند و شکاری باشد و با کاری که بحیوانی تعلق دا
شته باشد و اصل او از طرف شمال بود ب در مرتبهٔ ۳ و ۷ دلیل کند بر مردی

کشیده بالای همه اعضا برابر سفید پوست بود بر اعضای او موی سفید یافت نشود
بود و جامهٔ او دو رنگ و خیری از آن سفید بود و با کسانی نشیند که در روی سبزه باشند
یا جایی که کارزی یا بزازی یا مروارید فروشی کنند و اصل او از طرف غرب
بود در مرتبهٔ ۴ و ۸ دلیل کند بر مردی زرد رنگ کوتاه بالای سیاه چشم سبز رنگ و
بر اعضای او زخمی یافت نشود و جامهٔ او دو رنگ و خیری سیاه بود و با کسانی
نشیند که زراعت کند یا دکانداری و اصل او از طرف جنوب بود مراتب در
مرتبهٔ اول و ۵ دلیل کند بر مردی بلند بالای ضعیف اندام باریک روی بلند بینی زرد
موی کربه چشم و جامهٔ او چهار رنگ و خیری از آن زرد بود و با کسانی نشیند که آتش
کاری کند و اصل او از طرف شرق بود در مرتبهٔ ۲ و ۶ دلیل کند بر مردی میانه بالای
ضعیف اندام سرخ موی سرخ روی و جامهٔ او چهار رنگ و خیری از آن زرد بود و بیشتر
آن سرخ بود ابریشم و مردی باقوت بود و با کسانی نشیند که خونریزی کنند و یا
سکاری کنند که بحیوانی تعلق داشته باشد و اصل او از طرف شمال بود در مرتبهٔ ۳ و ۷
دلیل کند بر مردی کشیده بالا همه اعضا برابر و با کسانی نشیند که در روی سبزه باشند
و مردی سفید پوست بود و بر اعضای او موی سفید یافت نشود سفید بود و جامهٔ او
چهار رنگ و بیشتر آن سفید بود و اصل او از طرف غرب بود در مرتبهٔ ۴ و ۸ دلیل

کند

کند بر مردی کوتاه بالای کرد سر و کرد روی سیاه چشم و سبز رنگ و جامهٔ او چهار رنگ بود
با کسانی نشیند که زراعت یا دکانداری کنند و اصل او از طرف جنوب بود و
مراتب در مرتبهٔ اول و ۵ دلیل کند بر مردی غمازه دروغ گوی و بد مذهب و
بلند بالا و خوله سر و زرد موی و کربه چشم و کوته روی او زردی زند با کسانی
نشیند که آتش کاری کنند و اصل او از طرف شرق بود در مرتبهٔ ۲ و ۶ دلیل
کند بر مردی غمازه و دروغ گوی و به مذهب میانه بالا کرد سر سرخ موی سرخ چشم
و پهن بینی و جامهٔ او دو رنگ و خیری سرخ و ابریشم بود و با کسانی نشیند که
لشکری صف بشکنند و خونریزی کنند و اصل او از طرف شمال بود در مرتبهٔ
۳ و ۷ دلیل کند بر مردی زرد غمازه دروغگوی به مذهب سفید پوست کشیده
بالای خورد سر و بر اعضای او موی سفید یافت نشود باشد و جامهٔ او دو رنگ و
خیری از آن سفید بود با کسانی نشیند که در روی سبزه باشند و عشرت کنند و اصل
او از طرف غرب بود در مرتبهٔ ۴ و ۸ دلیل کند بر مردی زرد غمازه دروغ
گوی به مذهب کوتاه بالا سیاه چشم سبز رنگ و بر اعضای او زخمی یافت شود
و جامهٔ او دو رنگ و خیری سیاه بود و با کسانی نشیند که زراعت یا دکانداری کنند
و اصل او از طرف جنوب بود مراتب در مرتبهٔ اول و ۵ دلیل کند بر مزاج

خانه چنانکه بیان کردیم و در مرتبه ۲ و ۶ مزاج خانه ۲ و ۶ دارد و در مرتبه
۳ و ۷ مزاج خانه ۳ و ۷ دارد و در مرتبه ۴ و ۸ مزاج خانه ۴ و ۸ دارد مراتب
در مرتبه اول و ۵ دلیل کند بر مردی بزرگ و زرد موی کربه چشم و گونه روی او زرد
رنگ و جامه او دو رنگ و چیزی از آن زرد بود و طبیعت بالا باشد و با کسانی نشیند که آتش
کاری کنند و اصل او از طرف شرق بود و در مرتبه ۲ و ۶ دلیل کند بر مردی میانه
بالا سرخ موی سرخ روی و سرخ چشم و جامه او دو رنگ بود و چیزی از وی سرخ
و ابریشم بود با کسانی نشیند که لشکری باشند و یا شراب فروشی کنند و یا خود آن کار
کنند و اصل او از طرف شمال بود و در مرتبه ۳ و ۷ دلیل کند بر مردی میانه بالا سفید
پوست همه اعضا برابر و بر اندام او موی سفید باشد و سفید بود جامه او دو رنگ بود
با کسانی نشیند که در روی تر میباشند و یا باغبانی کنند و اصل او از طرف غرب بود
در مرتبه ۴ و ۸ دلیل کند بر مردی کوته بالای کرد سر و سیاه چشم و بر اعضای
او نشانی یا زخمی باشد و جامه او دو رنگ و چیزی سیاه بود و با کسانی نشیند که زراعت یا
دکانداری کنند و اصل او از طرف جنوب بود و اگر سوال کند که دزد قوت دارد یا نه
قوت دزد و قوتی او را در خانه ۷ نگاه کنند و رنگ و لباس و قد و صورت
او را در هر خانه که نقطه پانزدهم قرار گیرد از آنجا بگوید فصل از فصول امام

زناتي رحمة الله علیه و دانستن در بیان خبی و کیفیت آن خانه اول
و ۳ شکل را خدمت میکند نخست ۳ خط دارد و تدمستن حروف سکنی
و حروف از خود دارد و عدد از دارد خانه ۳۲ خط دارد سکنی
بعدد بحروف خانه ۳۳ خط دارد سکنی بعدد بحروف
خانه ۳۴ خط دارد سکنی بعدد بحروف خانه ۳۵ خط دارد سکنی
بعدد بحروف خانه ۳۶ خط دارد سکنی بعدد بحروف خانه
۳۷ خط دارد سکنی بعدد بحروف خانه ۳۸ خط دارد
سکنی بعدد بحروف خانه ۳۹ خط دارد سکنی بعدد
بحروف خانه ۳۱۰ خط دارد سکنی بعدد بحروف خانه
۳۱۱ خط دارد سکنی بعدد بحروف خانه ۳۱۲ خط دارد
سکنی بعدد بحروف خانه ۳۱۳ خط دارد سکنی بعدد
بحروف خانه ۳۱۴ خط دارد سکنی بعدد بحروف خانه
۳۱۵ خط دارد سکنی بعدد بحروف خانه ۳۱۶ خط
دارد خانه سکنی بعدد بحروف خانه ۳۱۶ خط دارد
فصل در بیان اشکال رمل و استخراج آن در شناختن حروف

اشکال رمل شانزده است دوازده از آن منقلب اند یعنی چنین بگردانی بر صورت
خود نباشند الا منقلب میشوند بصورتی دیگر و چهار شکل ثابت اند که اگر عکس کنی
انحال حقیقی نگردد و حروف معجم چنین قسمت کنی اشکال شانزده گانه بمرتبه منقلب
بود بدو صورت او را حرف دادند و آنچه ثابت است و از حال خود نگردد یک حرف

ا ب ج د ه و ز ح

ف ص ق ر ش ت ث خ

البیاض صح

ط ی ک ل م ن س ع

ذ ض ظ غ والله اعلم

فصل در بیان طرح کردن عدد ابقع از تسکین حروف و کیفیت حال آن

بدانکه طرح کردن عدد حروف اسامی از ابقع از یکی تا هزار زیاده نیست
و تعیین که در عدد ۱۰۰۰ است در مرتبه اول ابقع از آن نهاده شده که او نیز از
مرتبه آحاد است یعنی از یکی تا هزار طرح او یکی و مرتبهای دیگر ۳ کان از آن
سبب است که از آحاد تا ما بین پیش نیست در هر مرتبه که حروف آحاد دارد
نگاه کند که بعد چند ست لازم ۲ حرف دیگر را بعد داده طرح میکنند ابقع از

یکی تا

یکی تا هزار طرح او یکی است بکر از دو تا دویست طرح آن دو است جلش از
سه تا سیصد طرح آن سه است و مت از چهار تا چهارصد طرح او چهار است حنث
از پنج تا پانصد طرح او پنج است وسنخ از شش تا ششصد طرح آن شش است و
زعذ از هفت تا هفتصد طرح آن هفت است حفض از هشت تا هشتصد طرح
آن هشت است طضظ از نه تا نهصد طرح آن نه است والله اعلم

ف	غ	ب	ک	ر	ج	ل	ش	د	م / ا	ت / ی
١٠	١٠٠	٢	٢٠	٢٠٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]	٤	٤٠	٤٠٠
ه	ن	ث	و	س	خ	ز	ع	ذ	ح	ف
٥	٥٠	٥٠٠	٦	٦٠	٦٠٠	٧	٧٠	٧٠٠	٨	٨٠

ض	ط	ص	ظ
٨٠٠	٩	٩٠	٩٠٠

فصل در بیان تسکین عدد عناصر کیفیت آن آتش در مرتبه اول ۱ و در پنجم ۱ و در عدد
۲ باد در مرتبه اول ۲ و در ششم ۱ و در عدد ۳ آب در مرتبه اول ۳ و در هفتم
۱ و در عدد ۴ خاک در مرتبه اول ۴ و در هشتم ۱ و در عدد ۵ بود مرتبه ۲ آتش
در مرتبه ۲ ۱ و در پنجم ۲ و در عدد ۳ بعد باد در مرتبه ۲۲ و در ششم ۲ و در
عدد ۴ بود آب در مرتبه ۳۲ و در هفتم ۲ و در عدد ۵ بعد خاک در مرتبه
۴۲ و در هشتم ۲ و در عدد ۶ بود مرتبه ۳ بعد آتش در مرتبه ۱۳ و در پنجم

۳ و در عدد ۴ بود که در مرتبه ۳ بود و در هشتم ۳ و در عدد ۵ بود آب و در
مرتبه ۳ و در هفتم ۳ و در عدد ۶ بود خاک در مرتبه ۳ ۴ و در هشتم ۳ و در عدد
۷ بود در مرتبه ۴ بود آتش و در پنجم ۴ و در عدد ۵ بود باد در مرتبه ۴ ۲ و در هشتم
۴ و در عدد ۶ بود آب در مرتبه ۴ ۳ و در هشتم ۴ و در عدد ۷ بود خاک در مرتبه
۴ و در هشتم ۴ و در عدد ۸ بود فصل در بیان تسکین رنگ عناصر
بکیفیت آن ب در مرتبه اول ۵ آتش زرد بود مطلق باد سرخی که بزردی زند
خاک سیاهی که بزردی زند ب در مرتبه ۲ و ۶ دلیل کند که آتش زردی که بسرخی
زند باد سرخی بود مطلق خاک سیاهی که بسرخی زند ب در مرتبه ۳ و ۷ آتش زر
دی که با سفیدی زند باد سرخی که با سفیدی زند خاک سیاهی که با سفیدی زند ب
در مرتبه ۴ و ۸ آتش زردی که بسیاهی زند باد سرخی که بسیاهی زند خاک
سیاهی بود مطلق ب در مرتبه اول و ۵ آتش زردی که بسرخی زند ب در مرتبه
۲ و ۶ آتش زردی که بسرخی زند ب در مرتبه ۴ و ۸ آتش سرخی که بزردی
زند آب سفیدی که بزردی زند خاک سیاهی که بزردی زند ب در مرتبه
۲ و ۶ باد سرخی بود مطلق آب سفیدی که بسرخی زند خاک سیاهی که بسرخی زند ب
در مرتبه ۳ و ۷ باد سرخی که با سفیدی زند آب سفیدی بود مطلق خاک سیاهی

مرتبه ۱۱۱۰ ۲ آتش زردی که بسرخی زند در مرتبه

که با سفیدی زند ب در مرتبه ۴ و ۸ باد سرخی که بسیاهی زند آب سفیدی
که بسیاهی زند خاک سیاهی بود مطلق ب در مرتبه اول و ۵ آب سفیدی
بود که بزردی زند ب در مرتبه ۲ و ۶ آب سفیدی که بسرخی زند ب در مرتبه ۳
و ۷ آب سفیدی بود مطلق ب در مرتبه ۴ و ۸ آب سفیدی بود که بسیاهی
زند ب در مرتبه اول و ۵ آتش زردی بود مطلق آب سفیدی بود که بزردی
زند خاک سیاهی که بزردی زند ب در مرتبه ۲ و ۶ آتش زردی بود که بسرخی
زند آب سفیدی که بسرخی زند خاک سیاهی که بسرخی زند ب در مرتبه ۳ و ۷ آتش
زردی که با سفیدی زند آب سفیدی بود مطلق خاک سیاهی که با سفیدی زند و
ب در مرتبه ۴ و ۸ آتش زردی که بسیاهی زند آب سفیدی که بسیاهی زند خاک
سیاهی بود مطلق مرتبه ش در مرتبه اول و ۵ آتش زردی بود مطلق باد
سرخی که بزردی زند آب سفیدی که بزردی زند ش در مرتبه ۲ و ۶ آتش زردی
که بسرخی زند باد سرخی بود مطلق آب سفیدی که بسرخی زند ش در مرتبه ۳ و ۷
آتش زردی که با سفیدی زند باد سرخی که با سفید زند آب سفیدی بود مطلق و
ش در مرتبه ۴ و ۸ آتش زردی بود که بسیاهی زند باد سرخی که با سیاهی زند آب
سفیدی بود که بسیاهی زند مرتبه ت در مرتبه اول و ۵ باد سرخی بود بزردی زند

در مرتبه ۲ و ۶ باد سرخی بود مطلق در مرتبه ۳ و ۷ باد سرخی بود که با سفیدی
زند در مرتبه ۴ و ۸ باد سرخی که بسیاهی زند مرتبه در مرتبه اول و ۵ خا
ک سیاهی که بزردی زند در مرتبه ۲ و ۶ خاک سیاهی که بسرخی زند در
مرتبه ۳ و ۷ خاک سیاهی که با سفید زند در مرتبه ۴ و ۸ خاک سیاهی بود
مطلق مرتبه در مرتبه اول و ۵ آتش زردی بود مطلق باد سرخی بود که با
سفیدی زند در مرتبه ۲ و ۶ آتش زردی که بسرخی زند باد سرخی بود مطلق در
مرتبه ۳ و ۷ آتش زردی که با سفیدی زند باد سرخی که با سفیدی زند در مرتبه
۴ و ۸ آتش زردی که بسیاهی زند باد سرخی که بسیاهی زند مرتبه در مرتبه
اول و ۵ آتش زردی بود مطلق خاک سیاهی که بزردی زند در مرتبه ۲ و ۶
آتش زردی که بسرخی زند خاک سیاهی که بسرخی زند در مرتبه ۳ و ۷ آتش زر
دی بود که با سفیدی زند خاک سیاهی که با سفیدی زند در مرتبه ۴ و ۸ آتش
زردی که بسیاهی زند خاک سیاهی که بود مطلق مرتبه در مرتبه اول و ۵ باد سرخ
که بزردی زند آب سفیدی که بزردی زند در مرتبه ۲ و ۶ باد سرخی بود مطلق
آب سفیدی که بسرخی زند در مرتبه ۳ و ۷ باد سرخی که با سفیدی زند آب سفیدی
بود مطلق در مرتبه ۴ و ۸ باد سرخی که بسیاهی زند آب سفیدی که بسیاهی

زند مرتبه

زند مرتبه در مرتبه اول و ۵ آب سفیدی که بزردی زند خاک سیاهی که بزر
دی زند در مرتبه ۲ و ۶ آب سفیدی که بسرخی زند خاک سیاهی که بسرخی زند
در مرتبه ۳ و ۷ آب سفیدی که بسیاهی زند خاک سیاهی بود مطلق در
مرتبه ۴ و ۸ آب سفیدی بود مطلق خاک سیاهی بود مطلق مرتبه در مرتبه
اول و ۵ آتش زردی بود مطلق باد سرخی که بزردی زند آب سفیدی که بزردی زند خاک
سیاهی که بزردی زند در مرتبه ۲ و ۶ آتش زردی که بسرخی زند باد سرخی بود
مطلق آب سفیدی که بسرخی زند خاک سیاهی که بسرخی زند در مرتبه ۳ و ۷ آتش زر
دی که با سفیدی زند باد سرخی که با سفیدی زند آب سفیدی که مطلق بود خاک سیاهی
که با سفیدی زند در مرتبه ۴ و ۸ آتش زردی که بسیاهی زند باد سرخی که بسیاهی
زند آب سفیدی که بسیاهی زند خاک سیاهی بود مطلق مرتبه در مرتبه اول
و ۵ آتش زردی بود مطلق آب سفیدی که بزردی زند در مرتبه ۲ و ۶ آتش زرد
که بسرخی زند آب سفیدی که بسرخی زند در مرتبه ۳ و ۷ آتش زردی که با سفیدی
زند آب سفیدی که بسیاهی زند مرتبه در مرتبه اول و ۵ سیاهی که بزردی زند و
در مرتبه ۲ و ۶ سیاهی که بسرخی زند در مرتبه ۳ و ۷ سیاهی که با سفیدی زند
در مرتبه ۴ و ۸ سیاهی بود مطلق مرتبه در مرتبه اول و ۵ سرخی که بزرد

زند خاک سیاهی که بزردی زند ب در مرتبه ۱ و ۴ یا بسرخی بود مطلق خاک سیاهی بود
کبود تیره زند ب در مرتبه ۳ و ۱۰ یا بسرخی که با سفیدی زند خاک سیاهی که با سفیدی زند ب
در مرتبه ۴ و ۱ یا بسرخی که بسیاهی زند خاک سیاهی بود مطلق **فصل در بیان لذت**
و بوی و رنگی و پری و کیفیت آن **آتش** بلند و سبک و تنک و تلخ و تیز
باد بلند و پهن و کشیده و سبک و سطبر و تنک و شیرین **آب** کشیده و باریک و پر و
گران و شور و تیز **خاک** گران و گرد و میان تهی و پر و ناهموار و سوراخها دارد
و چگونگی عناصر را می باید که داند که چه نوع می شود ب در مرتبه اول و ۵ دلیل کند
بر چیزهای سبک و تنک و بلند و باریک چون منار و درخت و سرو چنار و علمها و ایوانی که
در نفس آدمی پیدا می شود و اندک چوب و شیرین و ترش و زفت و بیشتر تیز و تلخ و
بوی ناخوش بود مراتب ب در مرتبه ۲ و ۶ دلیل کند بر چیزهای سبک و پرنده و
درختهای که بروی پهن بود و خانهای و حصارهای بلند و کوشکها و حیوانات پرنده
و اندک گرم و خشک و سخت و تیز و تلخ و زفت و ناخوش بیشتر چوب و شیرین و
خوش بوی ب در مرتبه ۳ و ۷ دلیل کند بر چیزهای گران بر چیدن درختهای افتاده و
و چیزهای تیره و چوب و حیوانات که بشکم روند و چیزهای مار و چیزهای پرنده چون اره و
بر اندک خشک و گرم و سخت و چوب و ناخوش بیشتر آن تر و ناخوش بوی

بود

بود ب در مرتبه ۴ و ۸ دلیل کند بر چیزهای گران و سطبر و میان تهی و در روی سوراخ و
ناهموار یا تلخ و درختهای که بر روی زمین نزدیک بود و منعوق او بعضی در
زیر زمین بود چیزها که زود ترش ماند آن حیوانات که بپای رود و بر زمین نیز
دیگ بود اندک تیز و تلخ و گرم و چرب و شیرین و ناخوش و بیشتر ترش و
زفت و خوش بوی بود مراتب ب در مرتبه اول و ۵ دلیل کند بر چیزهای
سبک و تنک گرم و بلند چون سرو چنار و اسپیدار و علمها و برجها و منارها
و آنچه بدین ماند و لیکن در این مرتبه از حیوانات چیزی نباشد و بیشتر تیز و تلخ و بوی
ناخوش بود ب در مرتبه ۲ و ۶ دلیل کند بر چیزهای سبک و تنک و درختهای
بلند و پهن و خانها و حصارها و حیوانی که با آتش تعلق دارد چون پروانه و سمندر
و مثل این اندک گرم و تیز و تلخ و ناخوش بیشتر چرب و شیرین و خوش بوی
بود ب در مرتبه ۳ و ۷ دلیل کند بر چیزهای گران و پر و کشیده و خفته بود در
ختهای که بر روی زمین رود اندک تیز و تلخ و بوی ناخوش بیشتر شور و شیرین
و خوشبوی بود ب در مرتبه ۴ و ۸ دلیل کند بر چیزهای پر و گرد و میان تهی و نا
هموار و سوراخها دارد و درختهای که بزمین نزدیک بود اندک گرم و خشک و تیز
تلخ و ناخوش بیشتر ترش و زفت و بوی ناخوش بود مراتب ب در مرتبه

در مرتبه اول و ۵ دلیل کند بر چیزهای سبک و تنگ و بلند و چنبر بر و چله و منبرها و
منارها و علمها و منارها باریک و حیوانهای که تعلق با آدمی دارد اندکی نرم و چرب
و شور و شیرین و زفت و خوش و بیشتر تیز و تلخ و گرم و بوی ناخوش بود ؛ در
مرتبه ۲ و ۶ دلیل کند بر چیزهای سبک و بلند و پهن چون درختها و حصارها و کو
شکها و خانها و حیوانات پرنده اندکی سخت و خشک و شور و تیز و بدبو
و بیشتر چرب و تیز و نرم و خوشبوی بود ؛ در مرتبه ۳ و ۷ دلیل کند بر چیزهای
سبک و کشیده و درختهای که بر روی زمین برود و حیواناتی که بشکم رود اندکی چوب
و شیرین و ترش و زفت و بیشتر آن تیز و شور و شیرین و بوی خوش بود ؛ در
۴ و ۸ دلیل کند بر چیزهای سخت و پر و گرد و میان تهی و ناهموار سود اخرها دارد و درختها
ی که بزمین نزدیک بود و منفعت او در زیر زمین بود و حیواناتی که بپای رود
و بزمین نزدیک باشند اندکی چرب و شیرین و زفت و بیشتر آن تیز و شور و شیرین و خو
شبوی مراتب ؛ در مرتبه اول و ۵ دلیل کند بر چیزهای بلند و تنگ و سبک چون
سرو و چنار و اسفیدار و حیواناتی که با آدمی نزدیک بود اندکی تیز و شور و شیرین و خو
ش و بیشتر تیز و تلخ و ناخوش بیشتر بود ؛ در مرتبه ۲ و ۶ دلیل کند بر چیزهای سبک
و بلند و پهن چون حصارها و کوشکها بلند و حیوانات پرنده اندکی شیرین و بیشتر شور

و تیز

و شیرین و خوشبوی بود ؛ در مرتبه ۳ و ۷ دلیل کند بر چیزهای دراز و نرم و کشیده و درختها
ی که بر روی زمین رود و منفعت او در زیر زمین بود و بیشتر تیز و شور و شیرین و
خوشبوی بود ؛ در مرتبه ۴ و ۸ دلیل کند بر چیزهای سبک و گرد و میان تهی و ناهموار
و درختهای که بزمین نزدیک بود و منفعت او در زیر بود اندکی شور و شیرین و
بیشتر ترش و زفت و خوشبوی بود مراتب ؛ در مرتبه اول و ۵ دلیل کند
بر چیزهای بلند باریک و تنگ و درختهای بلند چون سرو و چنار و حیواناتی که
نفس آدمی بود اندکی شور و شیرین و ترش و زفت و خوشبوی باشد و بیشتر تیز
و تلخ و بوی ناخوش بود ؛ در مرتبه ۲ و ۶ دلیل کند بر چیزهای سبک بی قوت
و درختهای بلند پهن و حیواناتی پرنده اندکی گرم و خشک و تیز و تلخ و شور و
زفت و ناخوش و بیشتر چرب و شیرین و بوی خوش بود ؛ در مرتبه ۳
و ۷ دلیل کند بر چیزهای پر و گران و درختهای که بر روی زمین بود اندکی تلخ و شور و
تیز و ترش و زفت و ناخوش و بیشتر شور و شیرین و تیز و خوشبوی بود ؛ در
مرتبه ۴ و ۸ دلیل کند بر چیزهای پر و گرد و میان تهی و ناهموار و درختهای که بزمین
نزدیک بود و منفعت او در زیر زمین بود اندکی تیز و تلخ و شور و شیرین و ناخوش
و بیشتر ترش و زفت و سخت و خوشبوی بود مراتب ؛ در مرتبه اول و ۵

دلیل کند بر چیزهای سبک و تنگ و بلند چون برج و چنار و اسپیدار و منارهای باریک و
حیواناتی که در نفس آدمی بود اندک چرب و شور و شیرین بود و بیشتر گرم و تیز و تلخ و بوی
ناخوش بود در مرتبه ۲ و ۶ دلیل کند بر چیزهای بلند و سبک و پهن و تنگ و در
ختهای بلند و حیوانات پرنده اندک تیز و تلخ و شور و شیرین و ناخوش و بیشتر
چرب و شیرین و خوشبوی بود در مرتبه ۳ و ۷ دلیل کند بر چیزهای پر و کشیده
و درختهای که بر روی زمین رود و حیواناتی که با شکم رود و اندک تیز و تلخ و چرب و
ناخوش و بیشتر شور و شیرین و تر و خوشبوی بود در مرتبه ۴ و ۷ دلیل کند
بر چیزهای گرد و پر و میان تهی و ناهموار و گران و درختهای که بر زمین نزدیک بود
و حیواناتی که جای رود بر زمین نزدیک بود اندک تیز و تلخ و چرب و شور و شیرین
و ناخوش و بیشتر ترش و زفت و بوی خوش بود مراتب در مرتبه
اول و ۵ دلیل کند بر چیزهای سبک باریک و بلند و حیواناتی که در نفس آدمی بود
اندک چرب و نرم و شیرین و بیشتر تیز و تلخ و ناخوش بوی بود در مرتبه ۲ و ۶
دلیل کند بر چیزهای سبک بلند و پهن و حیواناتی که پرنده باشد مطلق چرب و شیرین
و خوشبوی بود در مرتبه ۳ و ۷ دلیل کند بر چیزهای پر و گران و کشیده و حیوا
که با شکم رود و اندک چرب و بیشتر شور و شیرین و خوشبوی در مرتبه ۴ و ۸

دلیل

دلیل کند بر چیزهای گران و پر و میان تهی و ناهموار و حیواناتی که بر روی زمین روند
و بر زمین نزدیک باشند اندک شیرین و بیشتر ترش و زفت و خوشبوی بود مراتب
در مرتبه اول و ۵ دلیل کند بر چیزهای سبک و بلند و باریک و گرم و خشک و سخت و اندک
ترش و زفت و بیشتر تیز و تلخ و بوی ناخوش بود در مرتبه ۲ و ۶ دلیل کند بر چیزها
ی سبک و تنگ و پهن و بلند و پرقوت و حیوانات پرنده و اندک ترش و زفت
و بیشتر شیرین و خوشبوی بود در مرتبه ۳ و ۷ دلیل کند بر چیزهای پر و کشیده و نرم و
اندک زفت و ترش و بیشتر شور و شیرین و خوشبوی بود در مرتبه ۴ و ۸ دلیل کند
بر چیزهای پر و گرد و میان تهی ناهموار و سخت و ترش زفت و خوشبوی بود مراتب
در مرتبه اول و ۵ دلیل کند بر چیزها بلند و باریک و سبک و تنگ و درختهای سرو و چنار
و اسپیدار و منارها و باریک و حیوانات که در نفس آدمی بود اندک چرب و شیرین
و بیشتر تیز و تلخ و بوی ناخوش بود در مرتبه ۲ و ۶ دلیل کند بر چیزهای بلند و پهن
و پرقوت و درختهای بلند و پهن و حیوانات پرنده و اندک تیز و تلخ و ناخوش
و بیشتر شیرین و خوشبوی بود در مرتبه ۳ و ۷ دلیل کند بر چیزهای سبک و نرم و
کشیده و پرنده و درختهای که بر روی زمین رود چون درخت انگور و کدو و حیوانا
تی که بر شکم رود و اندک تیز و تلخ و ناخوش و بیشتر شور و شیرین و خوشبوی بود

ب در مرتبهٔ ۴ و ۸ دلیل کند بر چیزهای پر گرد و میان تهی و ناهموار و سخت و حیواناتی
که بجای رود و بر زمین نزدیک و اندکی تیز و تلخ و شیرین و ناخوش و بیشتر ترش و زفت
و خوشبوی بود مراتب ج در مرتبهٔ اول و ۵ دلیل کند بر چیزهای بلند و کشیده و سبک
و تنگ و درختهای بلند چون سرو و چنار و اسپیدار و گرم و خشک و سخت اندکی ترش و
زفت و بیشتر تیز و تلخ و بوی ناخوش بود ج در مرتبهٔ ۲ و ۶ دلیل کند بر چیزهای بلند و پهن
و سبک و تنگ و درختهای بلند و پهن و حیوانات پرنده اندکی تیز و تلخ و ناخوش
و زفت و بیشتر چرب و شیرین و خوشبوی بود ج در مرتبهٔ ۳ و ۷ دلیل کند بر چیزهای
پر و نرم و کشیده و درختهای که بر روی زمین رود و گرم و خشک و اندکی تیز و تلخ و ترش و
زفت و ناخوش و بیشتر شور و شیرین و خوشبوی بود ج در مرتبهٔ ۴ و ۸ دلیل کند بر چیزهای
گرد و پر و میان تهی و ناهموار و درختهای که بر زیر زمین نزدیک بود و منفعت او در زیر
بیشتر ترش و زفت و خوشبوی
زمین بود و اندکی تیز و تلخ و ناخوشبوی مراتب د در مرتبهٔ اول و ۵ دلیل کند بر چیزهای
بلند و سبک و تنگ و چرب و تر و حیواناتی که در نفس آدمی بود و اندکی شور و شیرین و بوی
خوش و بیشتر تیز و تلخ و بوی ناخوش بود د در مرتبهٔ ۲ و ۶ دلیل کند بر چیزهای بلند و پهن
و تر و حیوانات پرنده و اندکی شور و بیشتر چرب و شیرین و ناخوشبوی بود د در مرتبهٔ
۳ و ۷ دلیل کند بر چیزهای پر و نرم و کشیده و حیوانات که بشکم روند و اندکی چرب و بیشتر

شور و شیرین و خوشبوی د در مرتبهٔ ۴ و ۸ دلیل کند بر چیزهای گرد و میان تهی و ناهموار
و سخت و حیواناتی که بپای روند و بر زمین نزدیک بود و اندکی شیرین و شور و بیشتر ترش
و زفت و خوشبوی بود مراتب ه در مرتبهٔ اول و ۵ دلیل کند بر چیزهای بلند و باریک
و سبک و تنگ و تر و خشک و سخت و گرم اندکی شور و شیرین و ترش و زفت و
بیشتر تیز و تلخ و بوی ناخوش بود ه در مرتبهٔ ۲ و ۶ دلیل کند بر چیزهای بلند و پهن
پر قوت و تر و خشک و چرب اندکی شور و ترش و زفت و بیشتر شیرین و خوشبوی بود
ه در مرتبهٔ ۳ و ۷ دلیل کند بر چیزهای پر و گران و نرم و کشیده و سخت اندکی ترش
و زفت و بیشتر تیز و شور و شیرین و بوی ناخوش بود ه در مرتبهٔ ۴ و ۸ دلیل کند بر
چیزهای گرد و گران و میان تهی و ناهموار اندکی شور و شیرین و تر و بیشتر سخت و ترش
و زفت و بوی خوش بود مراتب و در مرتبهٔ اول و ۵ دلیل کند بر چیزهای بلند و باریک
و سبک و تنگ و چون سرو و چنار و اسپیدار و نیزه و علم و حیواناتی که بر نفس آدمی بود
اندکی چرب و شیرین و تر و شور و ترش و زفت و ناخوش و بیشتر گرم و خشک و
تیز و تلخ و ناخوش بوی بود و در مرتبهٔ ۲ و ۶ دلیل کند بر چیزهای بلند و پهن
و درختهای که بر روی پهن بود و خانها و حصارها و حیوانات اندکی تیز و تلخ و
شور و شیرین و ترش و زفت و ناخوش و بیشتر چرب و شیرین و خوشبوی

بود [illegible] در مرتبه ۳ و ۷ دلیل کند بر چیزهای دراز و کشیده و درختهایی که بر روی زمین
رود و حیواناتی که بشکم رود اندک تر و تلخ و چرب و گرم و ترش و زفت و سخت و
ناخوش و بیشتر شور و شیرین و تر و خوشبوی بود [illegible] در مرتبه ۴ و ۸ دلیل کند بر
چیزهای گرد و پر و میان تهی و ناهموار و گران و درختهایی که بر زمین نزدیک بود
و منفعت او در زمین بود و حیواناتی که بیارود و بر زمین نزدیک بود و اندک گرم
و چرب و تر و تلخ و شور و شیرین و ناخوش و بیشتر سخت و ترش و زفت و خوش
بوی بود مراتب [illegible] در مرتبه اول و ۵ دلیل کند بر چیزهای بلند و باریک و سبک و تنگ
و درختهای سرو چنار و سپیدار و گرم و تر اندک شور و شیرین و بوی خوش بیشتر
تر و تلخ و بوی ناخوش بود [illegible] در مرتبه ۲ و ۶ دلیل کند بر چیزهای بلند و باریک
و پهن و پر قوت و درختهایی که سروی با پس بود و حیوانات پرنده و گرم و
تر اندک تر و تلخ و شور و شیرین و ناخوش و بیشتر تر شیرین و چرب و بوی خوش
[illegible] در مرتبه ۳ و ۷ دلیل کند بر چیزهای پر و نرم و کشیده و درختهایی که بر روی
زمین رود و گرم و تر اندک تر و تلخ و ناخوش و بیشتر شور و شیرین و خوشبوی
بود [illegible] در مرتبه ۴ و ۸ دلیل کند بر چیزهای گرد و پر و گران میان تهی و ناهموار
و درختهایی که بر زمین نزدیک بود و منفعت او بر زمین بود و گرم و تر

اندک تر

اندک تر و تلخ و شور و شیرین و ناخوش و بیشتر ترش و زفت و بوی خوش
بود مراتب [illegible] در مرتبه اول و ۵ دلیل کند بلند و باریک و سبک و تنگ و گرم
و تر و تلخ و بوی ناخوش [illegible] در مرتبه ۲ و ۶ دلیل کند بر چیزهای بلند و پهن و
چرب و شیرین و بوی خوش [illegible] در مرتبه ۳ و ۷ دلیل کند بر چیزهای مبسوط و نرم و
کشیده و شور و شیرین و بوی خوش بود [illegible] در مرتبه ۴ و ۸ دلیل کند بر چیزهای گرد
و پر و میان تهی و ناهموار و ترش و زفت و بوی خوش بود مراتب [illegible] در مرتبه
اول و ۵ دلیل کند بر چیزهای بلند و باریک و سبک و تنگ و حیوانی که در نقش آدمی بود و
اندک چرب و شیرین و ترش و زفت و خوش و بیشتر تر و تلخ و بوی ناخوش
بود [illegible] در مرتبه ۲ و ۶ دلیل کند بر چیزهای بلند و پهن و حیوانات پرنده اندک [illegible]
و ترش و زفت و بیشتر چرب و شیرین و بوی خوش بود [illegible] در مرتبه ۳ و ۷ دلیل
کند بر چیزها [illegible] و کشیده و حیواناتی که بشکم روند چوب و خشک اندک چرب و ترش
و زفت و بیشتر شور و شیرین بوی خوش [illegible] در مرتبه ۴ و ۸ دلیل کند بر چیزهای
گرد و پر و میان تهی گران و ناهموار و حیوانی که بر روی زمین رود و بر زمین نزدیک بود
اندک چرب و شیرین و بیشتر ترش و زفت و خوشبوی فصل در بیان اشکال موجود و
معدوم بدانکه از اشکال اول و ۵ آتشی ۱۵ حاصل میشود و از اشکال ۲ و

۶ بادی ۱۵ حاصل میشود از اشکال ۳ و ۷ آبی ۱۵ حاصل میشود از اشکال ۴ و ۸
خاکی ۱۵ حاصل میشود و چون خواهی که معلوم کنی از نقطه‌های موجودی و معدومی
شکلی پانزدهم نگاه کند در خانه اول و ۵ اگر در هر ۲ موضع تمامی اشکال زوج چند
یا فرد اند که آتشی ۱۵ زوجی معدوم است و اگر در ۱ موضع زوج چند و در موضعی دیگر
فرد اند که آتشی ۱۵ فردی موجود است و اگر در ۲ و ۶ تمامی اشکال زوج چند یا فرد
داند که بادی ۱۵ معدوم است و اگر در ۱ موضع شکلی زوج چند و در موضعی دیگر شکلی
فرد اند که بادی ۱۵ موجود است و اگر در ۳ و ۷ تمامی شکلها زوج چند یا فرد
داند که آبی ۱۵ معدوم است ۱ موضع شکلی فرد چند و در موضع دیگر شکلی زوج
داند که آبی ۱۵ موجود است و اگر در ۴ و ۸ تمامی شکلها زوج چند یا فرد داند که
خاکی ۱۵ معدوم است و اگر در موضع شکلی فرد چند موضعی دیگر شکلی زوج داند که
خاکی ۱۵ معدوم است فصل در بیرون آوردن ۱۳ ۱۴ از امهات
و بنات بدانکه موجودی و معدومی نقطه‌های ۱۴ از اشکال امهات است
و موجودی و معدومی نقطه‌های ۱۳ از تمامی اشکال بنات است و در هر
موضعی که آنجا شکلی فردی نشیند اینجا نقطه فردی موجود میشود و در هر موضعی
که آنجا شکل زوج می نشیند اینجا نقطه زوج معدوم معدوم میشود و
نگاه

نگاه کند که در موضع امهات ترتیب که چند شکل فرد است و چند شکل
زوج فرد و زوج چهار را بهمان ترتیب قیاس کند و نگاه کند که در موضع
بنات که چند شکل فرد است چند زوج فرد و زوج ۱۳ را بهمین ترتیب
قیاس کند و اگر موافق نیاید نگاه کند که خطا از کجا رفته است از آنجا بر
ون آرد و رمل خود راست کند فصل در بیرون آوردن ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ از
امهات و بنات چهار ۴ شکل امهات را بهم کرد و شکل ۱۴ بیرون آرد
و ۴ شکل بنات را بهم کرد شکل ۱۳ بیرون آرد و آتش و باد ۴ شکل
امهات را بهم کرد تا شکل ۱۱ بیرون آید و آب و خاک ۴ شکل امهات را بهم کرد
تا شکل ۱۲ بیرون آید و آتش و باد ۴ شکل بنات را بهم کرد تا شکل بیرون آید
و آب و خاک ۴ شکل بنات را بهم کرد تا شکل ۱۰ بیرون آید فصل در دانستن
آنچه در رمل چه مقدار فرد و زوج می نشیند بدانکه در رمل ضرب کرده در بنات همان
مقدار فرد و زوج می نشیند که در امهات و در بیرون ۲ موضع فرد و زوج از حالت خود
بگردد اما در متولدات در مواضعی که بعضی موجود و معدوم را بهم کرده تا دیگری
موجود میشود و آنچه ۲ موجود یا ۲ معدوم بهم میگیرند معدوم میشود اما ازین
۸ شکل ۱۳ و ۱۴ موجود میشود

و از بیخ ۸ سکل … ۱۲ و ۱۴ و
معدوم میشود فصل در بیان نقطهای ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ از نظر موجودی و معدوم
… اگر از بیخ ۴ سکل در ۱ موضع اول و ۵ نشینند آتشی ۹ و ۱۰ و
۱۱ و ۱۲ معدوم بود و اگر از بیخ ۴ سکل ۱ در موضع ۲ و ۶ نشینند بادی ۹ و ۱۰ و
۱۱ و ۱۲ معدوم بود و اگر از بیخ ۴ سکل ۱ در موضع ۳ و ۷ نشینند آبی ۹ و ۱۰ و ۱۱ و
۱۲ معدوم بود اگر از بیخ ۴ سکل ۱ در موضع ۴ و ۸ نشینند خاکی ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲
معدوم بود … اگر از بیخ ۴ سکل ۱ در خانه اول و ۵ بینند دانند که آتشی
سکل ۹ و ۱۱ معدوم است و آتشی سکل ۱۰ و ۱۲ موجود است و اگر در مرتبه
۲ و ۶ بینند دانند که بادی سکل ۹ و ۱۱ معدوم است و بادی سکل ۱۰ و ۱۲ موجود
است و اگر در مرتبه ۳ و ۷ بینند دانند که آبی سکل ۹ و ۱۱ معدوم است و آبی سکل
۱۰ و ۱۲ موجود است و اگر در مرتبه ۴ و ۸ بینند دانند که خاکی سکل ۹ و ۱۱ معدوم
است و خاکی سکل ۱۰ و ۱۲ موجود است اگر از بیخ ۴ … سکل
۱ در مرتبه اول و ۵ بینند دانند که آتشی ۱۱ و ۱۲ موجود است و اگر در مرتبه ۲ و
۶ از بیخ ۴ سکل ۱ بینند دانند که بادی سکل ۱۱ و ۱۲ موجود است و اگر در مرتبه
۳ و ۷ از بیخ سکل بینند دانند که آبی سکل ۱۱ و ۱۲ موجود است و اگر در مرتبه

۴ و ۸ بینند دانند که خاکی ۱۱ و ۱۲ موجود است … و از بیخ ۴ سکل
آتش باد و آب خاک موجود میشود در هر موضعی از امهات و بنات که این
اشکال می نشینند و آتش باد آب خاک ۱۲ معدوم میشود فصل در شرح پانزدهم
در اوایل تعزیر کرده شد است و آنچه شانزدهم است که او را عاقبة العاقبة
میخوانند از سکل اول و پانزدهم بیرون می آید موجودی و معدومی اند سکل از
اینها نیست فصل اگر سوال کنند که کدام سکل است که نظر بر امهات و بنات
دارد و اگر گویند که ایشان نظر بر که دارند گو بدکه بر پانزدهم فصل بر انواعی دیگر و
آتش و باد تمامت امهات را بهم کرد تا سکل یازدهم پیدا شود آب و خاکی
تمامت امهات را بهم کرد تا سکل دوازدهم پیدا شود آب و خاکی تمامت بنات
را بهم کرد تا سکل دهم پیدا شود فصل اگر خواهد که سکل پانزدهم از چهار سکل
امهات بیرون آرد بشمارد فرد و زوج سکل اول با سرهای سکل از فرد و زوج ا
مهات اگر در سر سکل یک نقطه فرد بیند یک نقطه دیگر بر آن زیادت کند و اگر زوجی
دارد زیادت نکند پس از آن بشمارد که نقطهای فرد و زوج چند است اگر طاق
آید بدانکه در سر سکل یعنی اول پانزدهم فردی نشست و اگر جفت آید بدانکه آتشی
پانزدهم زوجی پس از آن بادی چهار سکل را با سکل بادی بشمارد نگاه کند

اگر فرد آید عدد با دی یا زدهم فردی نشیند و اگر زوج آید بشمارد زوج نشیند و آنچه
خالی دارد طریقه شکل با دی بشمارد شکل تمام بیرون آید باید که در هر سه مرتبه یا
وت و کم نکند . اگر خواهد که شکل چهارم را بیرون آرد هر شکل امهات را بنهد و شکل
یا زدهم بنهد فرد و زوج شکل اول بگیرد و اگر در شکل اول آتشی فردی باید نقطه دیگر بر
ان بیفکند و اگر زوج باشد بیفکند نکند شکل اول را نقطهای فرد و زوج

والله اعلم بالصواب

احکام مثلثات از قول امام طرابلوسی چون طریق از میان جماعت و طریق
بیرون آید … علامت شادی و خرمی باشد و سلامت کند و دران سفر حج
کند و قضاء ریاست و سلطنت بود و نقل کردن از جایی بجایی و دلالت کند بر رسیدن
غایب و هر چه خبر آید باشد مذموم نبود و اگر بعکس بر آید دلیل کند بر سفر عاجل و در ان
شادی و خرمی یابد و وعدهای تمام کند و نکاحی کند اگر از مردمان بزرگ بود یا از
کسانی که تعلق بسلاطین دارند و از آن خبر یابد و مذهب اشتراک گویند سا
یل بر ایی رود که فایده اندک بود چون طریق … از میان قبض الداخل و قبض
الخارج بیرون آید دلالت کند بر سفر نیکو و سود که در ان و قبض کردن مال و خا
نه یا فتح در تجارت و زیاد تا شدن مال و راحت بسیار و خبر یافتن حامله و بیمار

واکر

واگر بعکس بر آید دلالت کند که سود یابد در بیع و شری و سلامتی یابد در سفر و از
بیماری خلاص شدن و ثبات از سلطان باشد و شادی نموده و خرمی و وعده تمام
قضاء حاجت و در آمدن فواید نیکو به آسانی از جهت قبض الداخل و حرکتی که کند
ازان حرکت خیر و برکت یابد و لیکن نگاه باید داشت که نگاه ندارد از دست برود و ا
گر طریق از میان نصرة الخارج نصرة الداخل بیرون آید … دلالت کند بر نکاح
کردن و خصومت کردن و دران خصومت یا فتح ظفر و هر حاجت که پیش سلطان دارد
یا پیش اکابر دارد بیابد و نصرت نیکو بود اما از هر چیزی که ملک شده باشد بد بود و از
بهر چهارپای سفر نیکو بود و ظفر و سعادت یابد و هر مراد که دارد بیابد و اگر بعکس بر
آید دلالت کند بر حاصل کردن چهارپایان و معرفت سلطان و دلیل کند که غایب
از سفر برسد و چیزی که تلف شده باشد باز یابد و از نکاح و خصومت ظفر یابد و دلیل کند
که سفری یا راهی که رود مقصود او از سلطان بر آید و دلالت کند بر جاه و عزت یا فتح
و مراد رسیدن از جمله کارها و اگر طریق از میان عتبه خارج و انکیس بیرون آید …
… دلالت کند بر رسیدن غایب و چیزی که تلف شده باشد یا برده باشند و اگر گمشده گم
شده باز یابد و وعده که با کسی کرده باشد جمله تمام شود و بمقصود برسد و بجهت چهار
پایان و گوسفندان جایگاهی یابد و خیر و نیکویی و خلاص یا فتح حامله بفرزند

وبیمار اگر شود نیز نیکو بود که علامتی از سیارات بکلی بگردد و بخشم برود و باز نیابد و خانه ویرا
نسبت باه کند و اگر بعکس بعد دلیل کند بر علامت سعادت و سفر مفید و رفعت و جاه و
دولت یابد و ظفری تمام بدو رسد و در مذهب اشتراک دلیل کند بر شرف و کارها طریق
چون از میان بیاض و کوسج بیرون آید دلیل کند بر خیر و سلامتی و سفر کردن
بشهری که در آن آب روان بسیار بود و قبض کند از هر مراد که دارد و غایب زود
برسد و حامله خلاص یابد و اگر بعکس برآید دلیل کند بر خیر و سلامتی و اگر چیزی طلب
دارد از هر جنس که خواهد بیابد و دلالت کند بر حاملهای سفید و زنان حامله و چیزی و
اگر طریق از عتبه داخل و لحیان بیرون آید دلالت کند بر قوت یا فتح
سعادت و سفر یا مردمان بزرگ و از سلطان قوت یا فتح و فارغ شدن از غم
و اندوه و یا فتح زن با سعادت و توانگری و اگر بعکس برآید دلیل کند بر چهارپایان
یا فتح و نجات کارها و مهمانی کردن و شادی کارها و نیکو و حامله بسلامت بود و دلیل
کند بر ثبات حال و صلاح اهل بیت المال و شادی و درازی عمر و اگر طریق از اجتماع
و عقله بیرون آید دلیل کند بر شادی و فتوح بسیار و یا فتح منافع
و فواید از حق تعالی و عاقبت نیکو شود و لیکن سفر بد باشد و اگر بعکس این از شکل
آید دلیل کند بر یافتن آنچه امید دارد و شهوت بسیار کند و بسفر رود و بسلامت

از آن

از آن مشکل آید و اگر طریق از میان حمره و نقی الخد بیرون آید دلالت
کند بر خوف و قتل و حرب و فصل بد کردن و بد در جمله حرکات در حجاب و در رگ
زدن و سفر کردن دلالت نیکو که ضعیفی کند که آنرا بر خیر و به آتش و حجامها و رنج حیله کو
مطلق بود و اگر جماعت از میان دو جماعت بیرون آید دلالت کند بر شهر
ها و اقالیم و قلعها و دیهها و بازارها و رفتن با لشکریان و قافلهها و در میان ده و
قبایل شدن و شادی و خرمی کردن و لشکر بسیار کردن عظیم نیکو بود اگر جماعت از میان
دو عتبه خارجه بیرون آید علامت وی به بود از بهر نکاح و بیع و شری و عقیده و
سفر جمله حرکات و بیمار و حامل با بد باشد و دلیل کند بر جمعی بندگان و درویشان که جمع شوند و
بجز این یعنی بد روند یا جمع شوند که زکوات مال بستانند و لیکن عام شود و اگر جماعت
از دو طریق بیرون آید دلیل کند بر خوف راه و لکن بدین کارها و غارت و قتل و
جنگ کردن و آوازه بد و تلف شدن بندگان اگر نیکو اما نیکو باشد از بهر نکاح کردن
و مهمانی و شادی کردن و اگر خواهد که با کسی جنگ کند و نصرت یابد اگر جماعت از میان
دو نقی الخد بیرون آید دلیل کند بر خیر و قوت و صلاح معیشت و بیع و شری
[illegible] و فواید بسیار و بر وجهی دیگر دلالت کند که قتل و جنگ کنند و راه زنند و دزدی
و عوانان صداع دهند اما عاقبت همه کارها نیکو بود اگر جماعت از میان دو عتبه

داخل بیرون آید دلالت کند بر سلطنت و علم آموختن و مهمانی و عرو
سی کردن و کارها مبارک کردن اما از بیمار نباید پرسید از حامله نیکو باشد و فرزند لکن
از بهر بدر کارها بسیار کند و گشت کنند بهر نوع الکر از حال غایب پرسد از بهر نوع و
سلامت باشد و بزودی برسد و از لشکر باز آید و حاجت خویش تمامی بیابد و الجماعت
از دو نوع بیرون آید دلیل کند بر عز و نجات و سخت نیکو باشد از بهر قبض کردن
و سود و منفعت و شادی و خرمی و نکاح و مهمانی کردن نیکو بود و بمراد رسیدن از دست
مردی بزرگ و هر تمامی بیابد و بمراد برسد و زن حامله دو فرزند بیک شکم بیارد و
جامهای نیکو بیابد و جماعت از میان دو لحیان بیرون آید دلیل کند بر کارهای
نیکو و سعادت گذاردن قضا و حاجت برو رسد بزرگان و بمراد رسیدن و از حق تعالی
خیر یابد و بیمار و حامل بسلامت باشد و گواهی دروغ پیش قاضی دهند و اگر جماعت از میان
دو انکیس بیرون آید دلیل کند بر جماعت بندگان و خدمتکاران که خشم کنند
و همسایگان و جماعتی نصرانیان و جهودان و از بهر لشکریان نجات نیابند و تر
س و هزیمت باشد و اگر جماعت از میان دو قبض داخل بیرون آید دلالت کند
بر جماعتی که در بازار جمع شوند و چیزی کمتر نقض کنند از ایشان آنچه مراد ایشان
است بر طریق حق و صدق و در میان قرب بعضی نیکو اند که تمام شود و اول او فاسد

آخر

آخر باشد و دلالت کند بر شادی و خرمی و تجارت بسیار و سفر کنند و شهری که در آنجا ... بسیار
و تمام بمراد برسد و بیمار تو حلیل خلاص یابند و دو فرزند صالح آورند و دزد به بار باید و هر چه آید
بیابد و الجماعت از میان دو قبض الخارج بیرون آید دلیل کند بر شادی
و خرمی و فرح یافتن بعد از شدت و لیکن حال باز گردد و بعد از مدتی و بمراد برسد و بعضی
گفته اند دلالت کند بر جماعتی که در ایشان خیر نباشد و یا جمع شوند با کسی که دزدی
کنند یا خیانتی یا بر سر راهی روند باتفاق و راه زنند و الجماعت از دو نصرة الخارج
بدر آید دلیل کند بر سلطنت و حکومت و ولایت و امارت و لشکر
اسباب و استر لکن و خیری در آن و لکن خبر و سلامت باشد حامله بیمار و حامله از بهر همه
حاجات بغایت نیکو باشد و دیگر گفته اند که میان دو لشکر جنگ و عداوت افتد و
و رسولان روند و صلح کنند و الجماعت از میان دو نصرة الداخل بیرون آید
دلیل کند بر حرکتی و سفر و معاش و کسب کردن و غایب بسلامت برسد
و قومی جمع شوند و بازاری یا شهری و لکن بازرگانان بکشند و یا قومی باشند که طلب
علم کنند یا طلب میراثی و بدلکن برسند و بر جمله کار خود ظفر یابند و الجماعت از میان دو حمره بر
آید دلالت کند بر شر و قتل و جنگ و خصومت و نافرمانی کردن بندگان که
بگریزند و هرگز باز نگردند و از بهر دارو خوردن نیکو باشد و عداوت باشد میان دزدان

و تجارت کردن نیلو بارها و فوت شده باشد یا بود اگر جماعت از میان دو اجتماع بدر آید
دلیل کند بر اجتماع آنچه دوست دارد چون غنا و شهرت برسد و کارها مانند نکاح
و دوستی و بیع و زرع و غیره نیک بود و طلوع اند جماعتی باشند که بر جنازه یا کسی که مرده
باشد گرد آیند و خواهند که دفن کنند و اگر جماعت از میان دو عقله بدر آید دلیل
کند بر جماعتی زنان و بارهای بسته و صندوق و خمها و خرها و بر عقد نکاحی و جماعتی که جمع
شده باشند برای آنکه کاری اگر جماعت از دو بیاض متولد شود دلالت کند بر
جماعتی زنان و بر عروسی و مهمانی و منفعت بسیار و خرمی و فرح و سعادت و بر سفید
و چیزهای سفید از هر جنس و اگر جماعت و عقله متولد شود دلیل کند بر جماعتی
بسته چون صندوقها و بر جماعتی زنان که جمع شده باشند بجهت باز نهادن زنی و بر عقد
نکاح و نخاس خانه و جای نخاس خرید و فروخت و عقد کردن زنی یا دو بر یا اتفاق بر سبیل
یاز دوزی و اگر از اجتماع و طریق و عقله بدر آید دلالت کند و بر عقد و نکاح
و مردی دراز بالا یا عقد مرد فاضل یا بازرگان و توقع داشتن چیزی از شخص
دو کس در یک بستر نشسته باشد یا و اگر منهزم از نجوم بعد دلیل مرگ باشد و دلالت کند
بر چهار پای و جامه های منقش و اگر لحیان و منکوس و عقله بیرون آید دلیل
دلیل کند بر مرد دانشمند پارسا یا زن نصرانی یا زنگی و حبشی یا دو همخانه بزرگ

دبیر

دبیر چهره و مشتاق مرد مسلمان یا مرد نصرانی و بر علم منجمی آموختن و کیمیا و مانند آن و اگر عقله
از نصرة الخارج و قبض الداخل متولد شود دلیل کند بر روز و جواهر از جنس
یمنی و پادشاه و دلالت کند بر عقد مرد بازرگان و یا مرد بزرگ و محتشم و بر زنی منجمه
و بر بارهای بسته بسیار و بر عقد بیع بزرگ با فخر و سعادت و اگر عقله از نصرة الداخل
و قبض الخارج متولد شود دلیل کند بر عقد بیع مرد بزرگ یا مردی بازرگان
منجمه و زنی منجمه و دلتنگی بسبب چیزی گم شده از معلومات اگر از بیاض و نقی الخد و
علوّ بدر آید دلیل کند بر عقد بیع کودک رنجور بار زنی و بارهای بسته چون پنبه
و جامه و کرباس و ریسمان و بر حقه مروارید و بلور سفید و اگر از حمره و کوسج عقله متولد شود
دلیل کند بر فروختن کارها سرهنگان و سپاهیان و بر کشتن و کرفتن و در چاه
کردن و بر نوبه دولت خرابی راندن و غضب و غارت کردن سرهنگان و شکنجه کردن سپاهی و اگر
از قایمه و ثابته عقله متولد شود دلیل کند بر عمارت قلعه و ترس و بیم از
دشمن و محبوس و بر ترتیب کردن مسجد و مناره و بناء خیر و بر عهد بستن دو صاحب
دولت و بر کور کندن از بهر بیمار اگر از جماعت اجتماع و اجتماع بدر آید
دلیل کند بر جماعت اهل هنر و فضل چون منجمی و منطقی و محاسبه و جامه های
منقش بسیار چون نخ و تسبیح و خطایی و جامه زربفت و اگر از طریق و عقله

اجتماع متولد شود دلیل کند بر اجتماع دوش بر حسرت و اندوه بی حد برکه
بشرو اجتماع خبر غایب و اگر ضمیر از رنجور بود دلیل مرگ است و اگر از نصرة الخا
جمیع و نایبه اجتماع متولد شود دلیلست بر اجتماعی زنی مفسده یا مرد مفسد
و ترس و بیم و بر سفر خطرناک که عاقبتش سلامتی بود اگر از منکوس قایمه و
اجتماع متولد شود دلیلست بر اجتماع مرد دهقان با مرد امرد صاحب
دولت مشفق اگر از لحیان نایبه و اجتماع متولد شود دلیل بود بر
مردان صحت و بر آسایش از مشقت و اگر از نصرة الخارج و قبض الخارج
اجتماع متولد شود دلیل کند بر اجتماع مرد بزرگ با مرد مفسد بد فعل خونی
و بر مردان بزرگ و جمع شدن وی با اهل فساد و اجتماع وی با چیزهای نفیس کم
شده اگر از نصرة الداخل و قبض الداخل اجتماع متولد شود دلیل بود اجتماع
مرد صالح و آسایش خاطر و بر چیزهای نفیس قیمتی چون لولو اگر از بیاض و حمره و ا
جتماع متولد شود دلیل بر اجتماع مرد سپاهی با زنی و عشرت کردن و ا
جتماع شخصی بعد از اختلاف بر چیزهای تلخ و سفید از هر نوع اگر از نقی الخد و کوسج اجتماع
متولد شود دلیل بر اجتماع مرد لوطی با زنی با کودکی ساده یخ و عیش
کردن ایشان بر موافقت بعد از مخالفت و بر جماعت مفسد لذت و عول

بعضی دلیل کند بر چیزهای سفید از هر نوع اگر از جماعت لحیان و لحیان
دلیل کند بر خیر و سعادت و نعمت و سروری بر جماعت اهل علم و خطبا و قضات و خلفا
و اگر از طریق لحیان متولد شود دلیل بر خیر و منفعت و شادی و سعادت
از کسی غایب و از سفر باز رسیدن و سفر مرد صالح صاحب قوت خبر با منفعت و
اگر از ثابت اجتماع لحیان متولد شود دلیل کند بر سعادت یافتن
بعد از ترس و بیم و از کار ایمن شدن و از چیزهای باشاهی و نقصان کند بر قتلا و اگر
از عتبه الکبیر لحیان متولد شود دلیل بر سعادت یافتن از پس
مشقت اگر ضمیر از محبوس بود و منفعت یافتن از دهقانان و دهقانی اگر از نصرة
الخارج حمره و لحیان متولد شود دلیل کند بر خیر و سعادت و منفعت از
قبل پادشاه و سپاهیان بزرگ و بر سفر با پادشاه و اگر از نصرة الداخل و نقی الخد لحیان متولد
شود دلیل کند بر خیر و سعادت بسبب قبض کردن مال بسبب زنان
و کودکان و شادمانی و سلامتی و فرح در سفر و اگر از کوسج و قبض الداخل لحیان متولد
شود دلیل کند بر خیر و سعادت بسبب قبض کردن مال از دهقان و خداوند
سلاح اگر از قبض الخارج و بیاض لحیان متولد شود دلیل بر سعادت و خیر
بسبب زنان و خادمان و خلاص شدن مال از دست ظالمان و محرمی بسیار بوجه اذیتی

بسبب واکر از جماعت و انکیس انکیس متولد شود دلیلست بر غم و اندوه
بسیار و جماعتی اندوه از خوارج و اسیران و غلامان و کنیزکان و هندی و حبشی و زنگی و بر جا
عتی حرام زاده و دزد که در ایشان هیچ خیر نباشد و اکر از طریق و عتبه خارجه انکیس متولد
شود دلیل کند بر غم و اندوه و رنج و ترس از سبب کریخته و قطع شده اکر از اجتماع
و عاقبه انکیس متولد شود دلیل کند بر غم و اندوه بسبب اهل فضل و هنرمند
بر بخت و نجات و خود دعوی نکو اکنون راست آمدن آن اکر از عقله و لحیان انکیس متولد شود
دلیل کند بر غم و اندوه کرفتن و حبس کردن مرد صالح و دزدیدن مال و حقوق و هم دلالت
کند اکر از نصرة الخارجه و نوبیح انکیس متولد شود دلیلست بر غم و اندوه بسبب
پادشاهان و بزرگان و رسیدن مرد بزرگ بر سر منبا مرادی اکر از نصرة الداخل بیاض و انکیس
متولد شود دلیلست بر غم و اندوه از قبل زنان و خادمان و مرد صالح و دلتنگی
در سفر اکر از حمره قبض الداخل و انکیس متولد شود دلیل کند بر غم و اندوه از
قبل دوستان و زنان و خادمان و حبس کردن مرد صالح و دلتنگی در سفر از جور ظالم اکر از قبض الخارج
زید نقی الخد و انکیس متولد شود دلیلست بر غم و اندوه ملک و فر
و کشتن و خرابی بخش و اکر از جماعت و نصرة الخارج و نصرة الخارجه متولد شود
دلیل کند بر سفر پادشاهان و حرکت ایشان و مال و نعمت یافتن اکر از طریق

نصرت الداخل

نصرة الداخل و نصرة الخارجه متولد شود دلیل کند بر سفر و حرکت و سعادت بود و نصرت یا
فتن از مال و جاه اکر از اجتماع قبض الخارجه نصرة الخارجه متولد شود دلیل کند بر
سعادت و نصرت بسبب سفر و حرکت که در روی بیم باشد اکر ظفر را از کجور بود دلیل مراست و اکر
از عقله قبض الداخل و نصرة الخارجه متولد شود دلیل بود بر سعادت و منفعت
بسیار بسبب قبض کردن مال و نعمت و خواسته و شادی بسبب پادشاه راستی و حقها و حد
و دیعتها اکر از لحیان حمره و نصرة الخارجه متولد شود دلیل بود بر سفر و حرکت پاد
شاهان و منصور و مظفر شدن و یاری یافتن از امرا و اهل حرب و معاونت نو اشتیم لکن
و قضایا و اکر از منکوس و فرح نصرة الخارجه متولد شود دلیل بود بر سعادت
یافتن بواسطه بزرگان و دهقانان و لشکر خوارج و تباهی احوال ایشان اکر از بیاض و
نابته نصرة الخارج متولد شود دلیل بود بر نصرت و سعادت یافتن بسبب زنان
و خادمان و مخنثان و سفر که در روی بیم باشد اکر از عتبه داخل و نقی الخد نصرة الخارجه متولد
شود دلیل بود بر فرح و نصرت یافتن پادشاه بسبب فرزند و نصرت و سعادت
یافتن اکر از جماعت و نصرة الداخل نصرة الداخل متولد شود دلیل کند
بر سفر و حرکت جماعتی و سعادت یافتن بسبب ایشان و اکر از اجتماع و قبض الداخل و نصرة الد
اخله متولد شود دلیل بود بر خیر و منفعت و قبض کردن مال و نعمت بسبب

اجتماع با مردان فاضل اگر از طریق و نصرة الخارجه نصرة الداخل متولد شود دلیل کند بر
سفر و حرکت و سعادت و نصرت یافتن از بن سبب اگر از عقله و قبض الخارجه نصرة الداخل
متولد شود دلیل بود بر چالاکی و خود منسوب یافتن از حرب بسته چند ذره
و حره و صندوق که منصب به یکشنبه بار نیابد اگر از لحیان و نقی الخد نصرة الداخله
متولد شود دلیل بود بر خیر و سعادت و نصرت یافتن بسبب علم و علما و فرح یا
فتن بواسطه خادمان و سفر شود منذا اگر از انکیس و بیاض نصرة الداخله متولد شود
دلیل کند بر خیر و سعادت یافتن بسبب باغ و بوستانها و خیر یافتن از زنان
و دهقانان و فرح یافتن از نعم اگر از حمره و عتبه داخله نصرة الداخله متولد شود
دلیل کند بر نصرتها یافتن سپاهی و صاحب رایان و مظفر شدن بر دشمن و ایمن شدن از
ترس و بیم اگر از عتبه خارجه و فرح نصرة الداخله متولد شود دلیل بود بر نصرتها
یافتن در کشتکاری یافتن ازیم و مقبول سعی و ضمیر نخستی اگر از جماعت و قبض
الداخل قبض الداخل متولد شود دلیل بود بر خیر و سعادت یافتن و قبض
کردن خود از سود و زیان حلال اگر از طریق و قبض الخارجه قبض الداخل متولد
شود دلیلست بر قبض کردن مال و نعمت از زندان و از سفر محبوب باز
رسیدن چنین ضمیر از کم شده بار یابد اگر از اجتماع و نصرة الداخله قبض الداخله متولد شود

دلیلست بر قبض کردن مال و نعمت بواسطه مردان فاضل نغز چند و برجا
مهان تغییس منقش بار بهر جنس اگر از عقله نصرة الخارج قبض الداخله متولد شود
دلیل بود بر مالی و زر و جواهر و حره از خزاین پادشاه اگر از لحیان
و کوچ قبض الداخل متولد شود دلیل بود بر قبض کردن مال و نعمت و سعادت
یافتن بواسطه سرهنگان و برخورداری بسبب قبول و طالع و اگر از منکوس و حمره
قبض الداخل متولد شود دلیل بود بر قبض کردن مال برنج و مشقت
و استخلاص و مال از دست مفسد لئیم و حرام زاده کان اگر از بیاض و عتبه داخل قبض
الداخل متولد شود دلیل بود بر قبض کردن مال و نعمت و اولادی
سعادت و فرح و دلخوشی و هر چند بسبب کان و خادمان و بر قبض کردن
بجزیات سفید اگر از نقی الخد و ثابته و قبض الداخل متولد شود
دلیل بود بر قبض کردن مال محتشمان و خلاص کردن مالها از شخصی بدفعل
و اگر از جماعت و قبض الخارجه قبض الخارجه متولد شود
دلیلست بر توقف کردن مال و پر و شدن از وطن بی اختیار و با جماعتی
نااهل و مفسد لئیم دزد ایشان حیرت شده اگر از طریق و قبض الخارجه قبض الداخل متولد
شود دلیلست بر تلف شدن مال در سفر و اگر ضمیر از کم شده بار بار یابد

ومحبوس خلاص یابد واگر از اجتماع و نصرة الخارج قبض الخارج متولد شود
دلیل بود بر تلف شدن مال و نعمت و کم رفتن از پادشاه و اشراف و معزولی از
منصب و کم گشتن چیزهای نفیس واگر از عقله و نصرة الداخل قبض الخارج متولد شود
دلیلست بر تلف شدن مال و کم گشتن چیزهای مقصود واگر از بیاض و لحیان
قبض الخارج متولد شود دلیلست بر تلف شدن چیزهای نفیس چنانچه جواهرهای
قیمتی سعید و بزیان شدن چیزهای شریف چنانچه شکر و در آب دیگ واگر از انکیس و نقی الخد
قبض الخارج متولد شود دلیلست بر تلف مال و شر بلند و دزدان بهم
جمع شدن و براه بردن خود کاران ساده زنخ بسبب فساد واگر از کوسج عتبه داخل قبض
الداخل متولد شود دلیلست بر تلف شدن چیزها و خون ریختن و کشتن
و ظلم کردن و بر خانه شدن از وطن بی اختیار نبودی و طلب حرام واگر از عتبه خارج و حمره
قبض الخارج متولد شود دلیل بود بر خون ریختن و مال بغصب
و غارت بردن و سفر مذموم و خوف ترس و بیم از افتاده واگر از بیاض جماعت
و بیاض متولد شود دلیل بود بر خیر و سعادت و فرح و سرور و عیش
و جمعیت زنان بهروی و مهمانی و باغ و بستانها و بر چیزهای سعید از هر جنس واگر از
طریق و کوسج بیاض متولد شود دلیل بود بر سعادت و شادی بسبب

سوز

سوداگری از قطع راه و در رسیدن غایب بسلامت چنانچه خواهد واگر از اجتماع و حمره
بیاض متولد شود دلیلست بر خیر و سعادت و وجه جو شیعه بسبب شرب
بهم آمیختن و بر صلح بعد از جنگ بود و اسلطه نامه یا برد کاتب واگر از عقله و نقی
الخد بیاض متولد شود دلیل بود بر سعادت و فرح زنان و مجمع شدن
اگر ضمیر از زن که بود دلیل زن دادن بود که او رسیدن واگر از لحیان و قبض الخارج بیا
ض متولد شود دلیل بود بر سعادت و باز یافتن مال تلف شده اگر این
ضمیر خطیب کرده باشد یا حاکم کم شده باز آید و از عمل شاد کرده واگر از انکیس و
نصرة الداخل بیاض متولد شود دلیلست بر سعادت و فرح بسبب مسافر
یا دست‌افتادن و رسیدن غایب که نظر صاحب ضمیر مقبول بود و بعد از مشقت بسیار واگر
نصرة الخارج و عتبه خارج و بیاض متولد شود دلیل بود بر سعادت بیاید از مقدس
از پادشاه بعد از بیم و ترس بسیار و بنیاد نهادن واگر قبض داخل عتبه داخل
بیاض متولد شود دلیل کند بر خیر و سعادت هر چه بیشتر و فرح
و رسیدن بسبب جای واگر از جماعت حمره و حمره متولد شود دلیل
بود بر قطع و خون ریختن بسیار و جماعتی دزدان و حرام خوارگان و مفلسان
و آتشکده‌ها و خمر فروشان واگر از طریق و نقی الخد حمره متولد شود

دلیل بود بر فرح و علم آموختن و خشم معلم بر کودکان و بقول بعضی دلیلت
بر فساد میان کودکی و مردی کولی اکراز عتبه و نصرة الداخله نقی الخد بر قم
آید دلیلت بر فرح زنان و آسایش در بهار نهادن اکراز لحیان
و نصرة الداخله نقی الخد متولد شود دلیلت بر خیر و سعادت و روشنی
چشم از پادشاه و فرزندان و رسیدن بمراد و خشنودی اکراز انکیس و قبض
الخارج نقی الخد متولد شود دلیلت بر فرح اندک بر صاحب ضمیر
اندک مایه آمدن بصلاح آوردن کینه در دل دارد بصلح آمدن کودک مقصد اکراز
قبض الداخل و عتبه خارج نقی الخد متولد شود دلیلت بر قبض
کارهای که از دست وی برفته رفته باشد بود بعد از آن بسبب شاد شود اکراز فایه
و نصرة الخارجه نقی الخد متولد شود دلیلت بر خیر و سعادت
یافتن از پادشاه و صاحب رایات شدن و خوشدلی ازین معنی اکراز جماعت
و کوسج کوسج متولد شود دلیلت بود بر تعبیه لشکر و رایات منصوره
حصول مقصود و بقولی دیگر بر جنگ و خصومت حرامیان و قطع راه اکراز بیاض
و طریق کوسج متولد شود دلیلت بر جنگ و عربده بسبب زنان
و بیم در سفر از خرابی اکراز اجتماع نقی الخد کوسج متولد شود دلیلت

۶۸ دلیلت بر قطع راه حرامی و بسیار رقص مرد مغنیه بسبب کودک سالم زیخ
اکراز عتبه و بیاض حمره متولد شود دلیلت بر فرود آمدن مال و نعمت
بسبب فرزندان و اجتماع بسبب ایشان اکراز عتبه و کوسج حمره متولد شود
دلیلت بر قتل و خون ریختن و بردن خبر یار معقود بجود دستم و خروج کفره
خداوندان بازار اکراز لحیان و نصرة الخارجه حمره متولد شود دلیلت
بر خشم پادشاه و خون ریختن بعد از انفاق و کشتن مشرکان و بد اعتقادان
اکراز انکیس و قبض الداخله حمره متولد شود دلیل بود بر تلف مال و
نعمت بر قصد بعضی اکراز فایه و نصرة الداخله حمره متولد شود و
دلیلت بر تلف مال و نعمت و بسبب بعضی و اکراز عتبه خارجه و قبض الخارجه
حمره متولد شود دلیل بود بر دست و پای بریدن و تلف شدن مال و
نعمت از سرو بدان و نکبت رسیدن و آتش خشم پادشاهان اکراز جماعت و نقی
الخد نقی الخد متولد شود دلیلت بر فرح و سرور و شادی و
بر کنت و نکبت اکراز طریق دهد نقی الخد و نکی آید دلیلت
بر فرح از سبب فرزندان و ایمن شدن بسبب قطع راه و بعضی گفته اند لا لت
کند بر فساد با کودکی امرد اکراز اجتماع و کوسج نقی الخد برقم آید

بر جنگ و عربده بسبب اجتماع با کودکی ساده زنخ بفساد اگر از غله و حمره لویح متوله شود
دلیلست بر قتل و خون ریختن شکنجه کردن محبوس و جنگ و عربده بسبب
بیع و عقود و نکاح اگر از قبض داخل و لحیان لویح متوله شود دلیلست
بر سعادات و جدل علما و بحث ایشان و سیاست کردن ممیل اگر از انکیس و نقرة
الخارجه لویح متوله شود دلالت کند بر خشم پادشاه و از خشم افکندن و
ظلم کردن بر دهقانان اگر از نقرة الداخل و عتبه خارج لویح متوله شود
دلیلست بر جنگ و سفر از حرامی اگر از جماعه و قبض خارجه لویح متوله شود
دلیلست بر قتل و خون ریختن بسیار هر اعمایر از جنگ و عربده هر چند بیشتر اگر از جماعت
و طریق قلیه متوله شود دلیلست بر نفع بسیار و رایات منصور و حصول
مقصود که بعطارد تعلق دارد اگر از طریق و لحیان و عتبه داخله متوله شود
دلیلست بر رسیدن مرد دانشمند و اعطو نفع یافتن بسبب سفر و حادثه در
سفر اگر از نقرة الخارجه و نقی الخد عتبه داخله متوله شود دلیلست
بر زیادتی فرح و نعمت و سروری و جاه و دلخوشی پادشاه و خادمان و فرزندان
شاه اگر از نقرة الداخله و حمره عتبه داخل متوله شود دلیلست بر سود
یافتن بسبب سفر و مسافر بعد از ترس و بیم و اگر ضمیر از کم شده باشد دلیل باز یافتن

است بر

است بر و اگر الضمیر از رنجور بجور رنجوری زیادت کرده اگر از بیاض و قبض الداخل و
عتبه داخله متوله شود دلیلست بر زیادتی مال و نعمت و سعادت یافتن و خود
شدلی بسیار اگر از لویح و قبض الخارجه و عتبه داخله متوله شود دلیل
بعد بر زیادتی ترس و بیم و عربده و جدل کشتن و خون ریختن و بعضی گفته اند از ترس و بیم بر
اگر از لحیان و اجتماع عتبه داخل متوله شود دلیل بود بر درد صاحب جاه یا
دهقانان که بعد از مشقت که کشیده باشد آسانی بود اگر از جماعت و عتبه خارجه و
و عتبه خارجه متوله شود دلیل است بر ترس و بیم لشکر کشتن و منهزم شدن او
جماعتی و کم گرمی و کم شدن جاه و منصب و تنال مال و نعمت اگر از طریق و انکیس
عتبه خارجه متوله شود دلیل بود بر ترس و بیم و کر ریختن و کم کردن مال
در سفر و بند کردن غلام کنیزک

فصل در بیان مرگ آنکه خانه اول بر بیمار متعلق است و خانه دویم بر دارو و خانه بر طبیب
و خانه پانزدهم بر شفا بیمار اگر در دهم شکل سعد محفوظ نشیند طبیب دانا است و اگر
در دویم و پانزدهم سعد داخل بود دارو مفید است و زود صحت یابد اگر نحس است دیر
شفا یابد اگر هشتم سعد داخل بود عمر دراز بود دیگر در خانه ششم نظر کن اگر بود
بیمار سودا سطه عشق و سودا و ماخولیا یا از پریان بود یا از زکام و نزله و فلج خیز
کنوانند بر خفن شکم و اسهال و درد پهلو و اگر بود دلیل برود حرارت بسیار

وخشکی

خشکی دماغ بر خفن شکم و اسهال و بادهای سخت میل بر دل بر خفقان
از شکم و لیکن آنکه بیماره را از شد بر تبهای و مرض آتشک و بیماری که از سحر و جادو
بود بر درد شکم و قولنج اسهال بر درد پای و زانو و مرضها که از سوالاخر
بود و مکر و فرح و جنون بر تبهای گرم یکروزه و دور روزه و از غم و اندیشه از
غلبه سودا بود و از قتلی اندام بر تبهای گرم و غلبه خفن حصبه بر رطوبت و سستی
اند پا و زانو بر درد زهار و مرض که از سردی حاصل شود بر درد
و خاصیت نهم پنجم دلیل ماضی بیمار بود و هفتم بر احوال مستقبل و از چهارم هشتم حکم کند
که بگردیانه یعنی ۴ در ۸ ضرب کند از آن گوید و اگر سوال کند بیماری و رنج من از
حرارت است یا نه در خانه ششم نظر کند اگر از این اشکال یکی چند سحر کرده
اند و اگر سعد خارج بود مثل سحر نکرده اند اگر نحس داخل بود مثل
سحر از برای دشمنی کرده اند و اگر داخل بود از برای سحر کرده اند الله اعلم
باب آنکه در باب یافت و نایافت گریخته یا در ششم و دهم و چهارم و دویم شکلی
حاصل کند و یافت و نایافت و جهات از آن شکل گوید باب لم شده مهمان عمل کنید
که خطا کمتر بر این وجه است که یا در ششم و دهم و چهارم و دویم را از فرد و زوج
آنچه باشد شکلی حاصل کند اگر شکل داخل بود دزد در محل حاضر آمده باشد کم شده و دزدید

چه اشکال بر خلاف بعضی منقلب شده هم دلیل چه اشکال است و منقلب نحس بر عکس
و اگر نقطه باد یا آب در این خانه آید کم شده بدست آید اما بر خلاف آنکه و لسان الامر داخل
یا منقلب باشد و این قاعده هر گز خطا نشود و لسان الامر بقاعده نقطه بود و جا است
اول نقطه در هر خانه که منتهی شده او را با صاحب ابجد ضرب کند و شکلی که حاصل آید
او را لسان الامر گویند و دیگر نقطه که از هر شکلی حرکت کند بهر خانه که رسد آن نقطه در ده
شکل منتهی شده باشد آن دو شکل را باهم ضرب کند و شکلی که حاصل آید در دایره مثلث ابجد
با شکلی که در خانه اول باشد ضرب کند که حکم آن قاطع و خطا ندارد و این قاعده بسیار
خوب است

باب در بیان خبایا یا جهاید دانست که از باب این فن هر خانه از خانه دوازده گانه
بحالی از احوال خبی نسبت کرده اند و حکم کیفیت خبی از اشکال کنند که در آن خانها
حادث کرده اند خبایا نه بعد از این بعینه آید و خانه اول دلیل بعد بر طبیعت خبی و نحی
و نرمی و درشتی و سودکی و نوی و کهنگی آن خانه دوم بر کون خبی است و خانه
سیم بر شکل خانه چهارم بر موضع و اصل وجوهر خبی خانه پنجم بر قیمت خبی و ارزی
چه توان ساخت و چه تولد کرفت و مردم او را دوست دارند یا نه خانه ششم بر آنکه خبی
که پرورش یافته است خانه هفتم بر آن چیزی که بر خبی آمیخته باشد از لون و جوهر و غیره
خانه هشتم از آن چیزی که خبی از آن تباه شود خانه نهم بر فعل خبی و با مردم چگونگی
خانه دهم بر طعم و طبع خبی خانه یازدهم بر آن چیزی که خبی از بهر عام بوجه باشد خانه
دوازدهم بر موضعی که خبی در آنجا ساکن شده باشد مثل معدن و زمین و نبات و
حیوانات و اصل جوهر خبی بشناخت او و غیر آنچه از خبی رسته باشد چون موی
و ناخن و امثال آن اما چهار خانه که زاید ند مانند تولد شد تا آنچه این خانها حکم کرد
نماید تحقیق کرد که خطا است یا صواب الله اعلم

باب در بیان خانهای شانزده گانه خانه اول خانه نفس و زنده
گی و سال گذشته و خانه سیوم که از آن نشو نما بود و دیگر تحویل کند و خانه ...

ویم پادشاه ومرگ ومیراث پادشاه وترکت کردن بزرگان ولایت وناشوهری کردن بزرگان
ولایت وآمدن رسال بزرگان وخانه بجوری دشمنان وخانه فرزند شحنه وقاضی وخانه
کسانی خصوصی وآشنایهای وجامه بریدن ودوختن شحنه وقاضی وخانه کسانی که چیزهای
خوش آرند وخانه پدر مشرف قاضی وخانه کشت وزراعت مشرف قاضی ومیراثهای
پدر مشرف قاضی وچیزها که او نهان کرده باشد وخانه حرکت کردن قاضی وخواهرانش
وبرادران وداماد لش قاضی وبیت المال والله اعلم باب دویم خانه بیت
المال وخرید وفروخت ونقش غایب وکم شده ومال غایب وخانه سفر پادشاه آمدن
ولایت وخانه شغل وعمل سفر کننده وخانه مادر سفر کننده خانه ترس وبیم بزرگان ولا
یت ومرگ ایشان ومیراث ایشان وترکت ناشوهری دشمنان وخانه برده
ودراز گوش وچهارپایان وسم شکافته وچهارپایان دیگر چون آهو وخرگوش
وخرگوش گربه وسگ وخانه بیمار شحنه وقاضی وخانه فرزند مشرف قاضی وجامه بریدن و
دوختن مشرف قاضی وچیزهای خوش وناخوش ووخانه پدر حاکمان ولایت
که در احکام شرع حکم کنند وخانه میراث پدر ایشان وچیزها که پنهان کرده باشند
واحوال آنکه برایشان گذرد وعاقبت کار ایشان باب سیم خانه خواهر
ان وبرادران ودامادان وحرکت نزدیک وخانه امید کسانی که در سفر باشند

خانه تمغاجیان پادشاه وکسانی که مال پادشاه گذارند وخانه مادر پادشاه وخانه
سفر بزرگان ولایت وخانه مرگ دشمنان وخانه میراث دشمنان وخانه ناشوهری
شحنه قاضی وخانه ترکت ومال آینده او وخانه رنج مشرف قاضی وچهارپایان او و
غلام وکنیزک وکم شده او وقدم مشرف قاضی وخانه فرزند لشکر ایشانی که در احکام
شرع حکم کنند وعاقبت کار ایشان باب چهارم درخانه ملک میراث وکشت
وزراعت ونرخ چیزها وتنگی وفراخی سالی که میکنند وچیزها که در پنهان باشد وخانه
امید مرد مسافر وامید پادشاه وخانه شغل وعمل بزرگان ولایت وخانه سپهسالاران
تمغاجیان ولشکر که مال پادشاه گذارند وخانه مادر لشکر ایشان وخانه سفر دشمنان
وخانه تعبیر خواب ایشان وعلم ودین ودانش ایشان وخانه مرگ وترس و
بیم ومال آینده مشرف قاضی ودزد دیده او وخانه بیماری حاکمان که در احکام شرع
کنند وخانه برده وچهارپایی وکم شده ایشان وخانه عاقبت کار ایشان باب پنجم
درخانه فرزند وهدیه ومعشوقه وخصوصی وآشنایی وچیزهای خوش وناخوش وجامه
بریدن ودوختن وغنایمی که شحنه قاضی در حق مرد مسافر کند وخانه دشمنان
پادشاه اقلیم چهارم وخانه چهارپایان بزرگ ایشان وخانه حاکمان که بخد
مت پادشاه اقلیم چهارم مشغول باشند وکسانی که مال او گذارند وخانه

الیشان و خانهٔ شغل و عمل دشمنان و خانهٔ پادشاهان دشمنان و خانهٔ مادر دشمنان و
خانهٔ سفر دشمن قاضی و تعبیر خواب ایشان و خانهٔ ترس و بیم مشرف قاضی و بیرون کردن میراث
او و خانهٔ ناشوهری کسانی که در احکام شرع حکم کنند باب ششم در خانهٔ غلام و کنیزک
و بیماری و قدوم غایب و کم شدهٔ سایل و حرکت میان دو خانه‌های چهارپای خود و غنیمتی
که مشرف قاضی در حق مرد مسافر کنند و چیزی که مرد مسافر خواهد که بدست در آرد که دوست
گویند [illegible] و خانهٔ دشمنان بزرگان ولایت و معاملات و کسانی که مال پادشاه اقلیم
جمع کرده‌اند و چارپای آن بزرگان و خانهٔ دشمنان [illegible] بزرگان ولایت و خانهٔ امید
دشمنان و پیش نهادن دشمنان و خانهٔ سخن قاضی و مادر او و خانهٔ سفر مشرف قاضی و
خانهٔ تعبیر خواب قاضی و خفتن و خاستن مشرف قاضی و خانهٔ کسانی که در احکام شرع حکم کنند
و عاقبت کارهای ایشان باب هفتم در خانهٔ [illegible] و شرکت که خدای و خانهٔ دزد دیده و
گریخته و سال آینده سایل و خانهٔ راستی مرد و سفر کرده و چیزهایی که پادشاه بدست که در دست
[illegible] و پیش نهاد که شحنگان و بزرگان و مال گذاران پادشاه شحنهٔ قاضی
داشته باشند و خانهٔ دشمن سایل و خانهٔ امید شحنهٔ قاضی و پیش نهادی که او در پیش
بزرگان ولایت داشته باشد و خانهٔ شغل و عمل مشرف قاضی و مادر او و خانهٔ
[illegible] کسانی که در احکام شرع کنند و تعبیر خواب ایشان و خفتن و خاستن

عاقبت کارهای ایشان باب هشتم در خانهٔ مرگ سایل و ترس و بیم و مال زنان و میراث و خانهٔ
عاقبت کار مرد سفر کننده و آن کاری که بسفر برآید و آن کار که قاضی بجهت پادشاه راست
کند براستی و پیش نهادی که بزرگان ولایت پیش شحنهٔ قاضی داشته باشند و چیز
هایی که در دست بزرگان ولایت باشد و خواهند که بدست آرند و کارهایی که مشرف
قاضی با ایشان دشمنان سایل راست کنند و چیزهایی که در دست دشمنان باشد و بدست خواهد آورد
و خانهٔ دشمنان دشمن شحنهٔ قاضی و خانهٔ چهارپایان او و امید او بکارهایی که شحنهٔ قاضی و
شحنهٔ قاضی با بزرگان راست شود و خانهٔ مادر کسانی که در احکام شرع حکم کنند
و شغل و عمل باب نهم در خانهٔ سفر سایل و تعبیر خواب و خفتن و خواستن او و خانهٔ ترس و
بیم و خرید و فروخت و شرکت و ناشوهری خواهران برادران و خانهٔ دزدیده و گریخته
ایشان و سایل و آینده ایشان و امانت و خیانت ایشان و خانهٔ غلام و کنیزک
پدر سایل و قدوم پدر سایل و حرکت سایل میانه پدید و خانهٔ عوض [illegible] و چیزهای
خورش و ناخوش پسر سایل و خانهٔ پدر غلام و کنیزک و چیزهایی که نهان کرده باشند
و سالی که بر غلام و کنیزک سایل [illegible] و خانهٔ خواهران و برادران
[illegible] و خانهٔ حرکت نزدیک [illegible] و میت [illegible] میراث و نقد [illegible] سایل باب دهم در خانهٔ
در خانهٔ مادر سایل و خانهٔ شغل و عمل سایل و خانهٔ پادشاه و خانهٔ [illegible] که سال [illegible]

دار ساله … گنده خواب سایل که از برای تعبیر نه بید و تاویل و تعبیر خواب لی نکند و خانه مرگ
خواهرکان و برادران سایل و خانه پدر سایل و مادر سایل و دزد دیده و گریخته و خانه امانت
و خیانت پدر سایل و خانه مرگ پدر سایل آینده او و خانه بیماری فرزند سایل و غلام
و کنیزک او و خانه دولت مهمانه او و خانه حیوانات او و خانه پدر و زن سایل و سال
آینده و سال که پدر زن سایل کند و چیزها که پدر زن سایل نهان کرده باشد **باب یازدهم خانه**
امید سایل بود و خانه بزرگان ولایت و خانه سنی که مال پادشاه که ارند و احوال
نزدیکان … و یاران و کارها که سایل در پیش گیرد و پیش پادشاهان و خانه
خواهرکان و برادران و خانه خفت و خواست و تعبیر خواب ایشان و خانه
مرگ زن و مادر ایشان و ترس و بیم او و خانه مرگ شرکا و شوهر … پسر سایل
و امانت و خیانت کردن پسر سایل و سال آینده پسر سایل و خانه دزد دیده و گریخته او
خانه بیماری و بیمه و چهارپایان سایل و خانه فرزندان سایل یعنی پسر اند و خانه … و آن
میراث و جامه بر بانو … خوش لند و خبرهای خوش و ناخوش زن و خانه پدر و شریک
میراث سایل **باب دوازدهم خانه** دشمنان سایل و چهارپایان بزرگ سایل و خانه
خلاص شدن غلام و کنیزک و خانه خواهرکان و برادران و دامادان پادشاه و دولت
نزدیک پادشاه و خانه امید و مالها که نقد جمع سایل و احوال … و بدل نقدینه سایل

خانه مادر و دامادان سایل و خانه شغل و عمل و دامادان پادشاه و دولت نزدیک پادشاه
خانه سفر پدر سایل و خانه خفت و خواست پدر سایل و خانه مرگ پسر سایل و خانه
ترس و بیم پسر سایل و خانه مرگ … پسر سایل و خانه ناشوهری غلام سایل و امانت و خیا
نت او و خانه بیماری زن سایل و خانه کسی که سایل خود خواهد میراث او کند **باب**
سیزدهم درخانه دشمنی سایل نزدیک قاضی و خانه دشمن مال نقدینه و خانه امید خواهرکان
و برادران سایل و خانه شغل و عمل پدر سایل و خانه سفر و خانه پسر سایل و خانه خفتن و خو
استن و غلام سایل و خانه ترس و بیم و بیماری پسر سایل و خانه ناشوهری شریک سایل و خانه
مرگ و … که سایل خواهد که در آن مالها متصرف کند **باب چهاردهم خانه**
است و … که چیزی … سایل نبوده است بدست آید و در خانه قاضی خانه …
خواهرکان برادران دامادان دشمنان سایل و خلاص شدن غلام و کنیزک خواهرکان برادران
و دامادان سایل و خانه امید سایل و خانه پدر و فرزند سایل و شغل و عمل فرزند سایل و خانه مرگ
غلام و کنیزک و حیوانات خرد سایل و خانه ترس و بیم سال آینده سایل و خانه مرگ
پدر و پدر سایل و میراث او و خانه خواهرکان و برادران و دامادان و پدر پدر سایل و سال آینده
و مال نقدینه پدر **باب پانزدهم خانه** دلیل کند بر راستی و بنایت قاضی که بحق طلب
کند یا طالب مطلوب و خانه … که در احکام شرح کنند و حکم آن دارند که چیزی …

طالب تینه بدست او دهند و خانه نهم مرتبه اهل برادران سایل نزدیک قاضی و خانه دشمنان
پدر سایل و خانه چهار پایان بزرگ پدر سایل و بندهٔ زرخرید او و خلاص شدن او غلام و کنیزک
پدر سایل و خانه امید پدر سایل و خانه مادر پدر سایل و غلام و کنیزک سایل و خانه شغل و عمل و
سفر دور و حج و اخبار از سایل و تعبیر خواب ایشان و خانه سفر پدر پدر سایل و خانه زمین
دویم کسی است که با سایل دعوای میراث کند والله اعلم باب شانزدهم خانه دلیل کند
عاقبت کار سایل و عاقبت مادر سایل و خانه چیزها که در دست خواهر اند و برادران
داماد گنج سایل نهاده و خواهند که بدست آرند و خانه دولت پدر سایل نزدیک قاضی و خانه
دشمنان پسر سایل و خانه چهارپایان بزرگ پسر سایل و خانه خلاص شدن غلام و کنیزک
پسر سایل و خانه امید غلام و کنیزک سایل و خانه زنانی که سایل بر ایشان دعوی میراث کند
فصل در شرف کواکب که تعلق بدین خانه ها دارد شمس شرف او
در شرف شمس در خانه اول است و هبوط او در هفتم و قوت او در خانه اول و سیم و پنجم
و ششم و هشتم و دهم و یازدهم قمر و شرف او در خانه دویم است و هبوط او
هشتم است و در چهارم و پنجم و نهم و دوازدهم اوتاد او است مشتری شرف او
خانه چهارم است و قوت او در خانه سیم و پنجم و نهم و یازدهم است و بال او در خانه
ششم و هبوط او در خانه دهم بعد مریخ شرف او در خانه هفتم است و قوت

اودر

او در خانه اول و سیم و پنجم و هشتم و دوازدهم و بال او در هفتم و هشتم و هبوط در چهارم
زهره شرف او در دوازدهم است و قوت او در اول و چهارم و هفتم و هشتم
یازدهم و هبوط او در ششم و بال او در اول عطارد شرف او در خانه
ششم است و هبوط در خانه دوازدهم و قوت او در دویم است و چهارم و هشتم و
یازدهم و بال او در چهارم باب در ضمیر بر فهم آوردن چنانچه خواهی که بدانی
که ضمیر از نقش خشک است یا از دیگران سهل برزند و نقطه گذرد بعد از خانهای طاق یعنی
نقطه خانه اول و سیم و پنجم و هفتم و نهم و یازدهم و سیزدهم و پانزدهم و جمع کند و
دوازده کانه طرح کند آنجا که طرح منتهی شود نظر کند که آن شکل از راست آمده
است یا از چپ اگر از راست آمده باشد ضمیر از نقش خشک باشد و اگر از چپ
آمده بود ضمیر از دیگری بود خانه راست منقوت و منکر آنکه خانه اول و دویم و سیم
و چهارم و نهم و دهم و سیزدهم است و خانه چپ نیز منقوت است و منر
است و آن خانه پنجم و ششم و هفتم و هشتم و یازدهم و دوازدهم و چهاردهم
بدانکه حکم رمل بر کدام خانه است بعضی گفته اند اعتماد بر خانه شش و خانه
و گاه یازدهم است و بیت الشعار گفته دوازدهم و تولید ایشان از چهاردهم
است و بعضی گفته اند که اعتماد بر اول کنند و دویم که بیت المال است و تولید

ایشان از نهم است و تولید سیم و چهارم از بهر فی النجم خانه اول که خانه بود جمع شد
است و دوم در خانه عالمیت و مشتق است از خانه بیست و هشتم سیم قرابتان چهارم
عاقبت تولیدات از خانه سلطنت است و تولید پنجم و یازدهم و خانه رنج و غمی
است و معونت و بدی و امید و خوف در چهاردهم پیدا آید و مدار جمله بر یازدهم
است باید که نیک فهم کنی و در یابی ان شاء الله تعالی نوعی دیگر هر دو نقطه اول و نقطه
دوم و نقطه آبی سیم و نقطه خالی چهارم و شکلی سازد نگاه کند که آن شکل چه متعلق
است ضمیر روشن شود نوعی دیگر انقلاب محل از اول و پنجم و یازدهم سیم دو شکل
بیرون آرد و حکم از آنجا بگوید نوعی دیگر نهم و یازدهم الیکرده هم از آن بیرون آرد
فصل در دانستن دزدیده و گم شده در اول و ششم نظر کند اگر اشکال آتشی بود آن
چیز معدنی بود و اگر اشکال بادی بود آن چیز حیوانی بود و اگر اشکال آبی بود آن چیز
نباتی بود اگر اشکال خالی بود آن چیز کانی بود نوعی دیگر در خانه اول و ششم
شکلی باشد مخالف یکدیگر از آن هر دو یک شکل دیگر متولد شود بر آن شکل
حکم کند نوعی دیگر در بیرون آوردن دزدیده که چه چیز است در هفتم اگر لحیان
بود آن چیز آتشی بود که بیرون کار کرده باشد چنانچه زر و نقره و آهن و برنج
و مس و سرب و آنچه بدین مانند اگر شکل بادی بود چیز حیوانی بود و اگر شکل

آبی بود

آبی بود آن چیز نباتی بود و اگر شکل خالی بود نباتی که از زمین روید در بیان آنکه
دزدیده چه رنگ بود نظر در دوم شکل که چه رنگ دارد حکم بر آن کند و یا در دهم
نظر کند که چه شکل است بر رنگ آن شکل حکم کند در بیان درازی و کوتاهی دزدیده
از شکل اول و دهم حکم کند اگر پرسند دزد مرد است یا زن نظر در هفتم که چه
شکل است نر است یا ماده حکم بر آن کند در بیان موضعی که دزدیده نهاده
باشند نظر در شکل چهارم اگر آتشی بود نزدیک آتش نهاده باشند اگر بادی بود
در صندوق یا در دیوار نهاده باشند اگر جماعت باشد نزدیک چاه یا نزدیک
گوسفندان بود و اگر اجتماع بود نزدیک کتاب خانه بود و اگر طریق بود نزد
یک ستونی بود یا بر سر راهی دفن کرده باشند و اگر بلیس بود یعنی در دهم جا
بس کند که دزدیده در منظری و یا در خانه بلندی بود و اگر فراج لحیان بود
در مساجد بود یا بوستان و اگر حمره بود در موضع آتشی بود و اگر نصرة الخارج
بود یا فراج بود در میان سر راهی و اگر نقی بود نزدیک خانه بود که زنان باشند اگر جیا
رم شکل سعد بود دلالت کند که دزدیده در موضعی پاکیزه باشد و بلبسی ظاهر یا
ستند که صاحب منصب باشد اگر شکل نحس باشد در خانه چهارم در موضع
بلند نهاده باشد اگر پرسند که دزد کیست نظر کند که حمره در که ام خانه است اگر در
اول بود صاحب سکان بود اگر در دوم بود از بازی کران و خزینه داران و اگر

77 در سیم بود برادر لکن و یا خواهر لکن و یا دوست و اگر چهارم بود یا همراه یا همسر
یا همشیره یا همسرای و اگر در پنجم بود فرزند و یا کسی که فرزند برا شاید و اگر در ششم باشد
یا کنیزک یا خدمتکار اگر در هفتم بود زن بود یا انباز و اگر در هشتم باشد بیگانه
بود و اگر در نهم بود دزد کالا برگرفته باشد و رفته بود و اگر در دهم بود دزد مادر یا پدر بزرگ لکن
و در یازدهم دوست و یا معشوق خداوند کالا بود و اگر در دوازدهم بود دزد دشمن
او بود باشد و اگر حمره یا به از مزاج او بگوید و لکن نقی الخد است و این دو شکل
دلیل کند بر دزد لکن اگر در طالع بود و نقی در سیم دزد برادر یا خواهر بود و در دیگر
خانها همچنین قیاس کند واگر پرسند که دزد چند است نگاه کنند که حمره و نقی و
الخد چند است اگر یکی بود یکی و اگر دو بود دو و هر چند این شکل در دل بود دزد همچنان لکن
باشد واگر دزد در امهات چند کودک بود و اگر در بنات چند دزد جوان لکن بود
و اگر در متولدات چند دزد پیر بود واگر پرسند که گم شده باز یابد یا نه اگر جماعت
آید بعضی باز یابد و بعضی نیابد و اگر کوسج بود باز یابد و اگر نقی بود باز نیابد
و اگر قبض الداخل و عتبه داخل بود بیابد و اگر انکیس بود باز یابد اما برنج و اگر
عتبه خارج آید باز نیابد و اگر لحیان بیاض بود باز یابد بعد از مدتی و اگر
حمره آید باز نیابد و اگر نصرة الداخل آید باز یابد و اگر اجتماع آید باز یابد و اگر گرفته
نشود از شواهد معلوم کند و چند جا معلوم شواهد دل باید نظر کند شکل

نهم

نهم که شواهد اولست و شکل دهم شواهد دویم شکل یازدهم شواهد سیم و
شکل دوازدهم شواهد چهارم و شکل سیزدهم شواهد پنجم و شکل چهاردهم شواهد
ششم و شکل پانزدهم شواهد هفتم شکل شانزدهم شواهد هشتم است و
چنانکه شکل او شواهد نهم است شکل نهم نیز شواهد اولست اینها اول سال
نیز هم شواهد اند بر یکدیگر مسعود بر مسعود نحس بر نحس و خارج بر خارج و داخل بر
داخل گواهی دهند واگر جمعی کالا برند مر ایشان را نهم است و بعد نحس کنند
او نظر کند که جماعت آمده است یا نه اگر آمده باشد که کدام شکل داخل بود آنکس
در میان جمع بود و اگر آنکه شکل خارج بود در میان ایشان نبود دیگر قیاس کند
بر این تا آنگاه که خارج و داخل پیدا آید بر نحس آید اگر پرسند متهم بر کدام
طرف است روی بسوی قبله کند و جمع را بر نحس کند بر یمین و یسار و
امهات یمینی متولدات یسار اگر در هر دو خانه بنات او بود امهات کند تا چند
اگه علم بر یک جهت نباشد کند نوعی دیگر حاصل باید که این نوع که گفتیم بر وی
آمده که چه چیز است و رنگ وی چیست با آنکه موضعی که از وی برده اند یا موضعی
که نهاده اند و چند کس برده اند و بکدام طرف رفته و دزد مرد است یا زن
و هر یک را صفت چیست باید شعر باید نظر در خانه دویم و سیم و پنجم
و آنچه تحقیق کرده باشد مناسب آید باید بگوید واگر پرسند بکدام غلام بر طالع الله

از چهار شکل شناسند سارق و مسروق را از نهم شکل شناسند و این معنی از
دهم شکل بگویند خانهٔ دزد اگر برسند از کدام طرف است از چهارم و نهم شکلی بر تقدیر دو
حکم بر خانهٔ دزد کنند تا صواب آید و اگر برسند زن یا مرد چنین رمل زده باشد نظر
کنند که حمره چیست ولیکن مقدار که مکرر شده است عدد زن بود و اگر حمره در رمل
چهار بار و عتبهٔ خارج و نقی نتوانند شناخت اعتبار باید کرد و اگر بیاید که هم
دولتی مقام بود و بیاید که بیاید که دزد از خانهٔ ششم و هفتم و دوازده بتوانند دا
نست الله اعلم فصل در دانستن مقدار اشکال و این بر چهار ضابطه است
چنین خواهد که بداند که مقدار اشکال چهار دور را از نزدیک و نزدیکتر از دور که هر یک
مقداری دارد معین و حساب آن بر چهار ضابطه است اول
بدانکه کوسج مقدار دوری چندانی بود که دو کس با هم نرم نرم با یکدیگر سخن
گویند و سخن ایشان بیکدیگر رسد لحیان دوم اول است مقدار دوری
او چندانی بود که سه کس سخن گویند و سخن ایشان بهم رسد ٣ عتبهٔ داخل
مقدار دوری چندانی بود که شش کس سخن گویند و سخن ایشان بهم رسد
در پنهان و در شیب ٤ چهارم اول است و مقدار دوری چندانی بود
که ده کس با هم سخن گویند و سخن ایشان بهم رسد در پنهان و در شیب ضابطه
٢ نقی الخد که اول ٢٥ است مقدار دوری

وی تا بجایی بود که آواز ده کس که بخلق آواز او و لام آواز کنند
بیکدیگر رسد تا بلکه آن مقدار چند است ٢ عتبهٔ الخارج که دوم پنجم
است مقدار دوری تا بجایی بود که پانزده کس آواز بخلق کنند و
آواز ایشان از دور بهم رسد ٣ حمره سیم پنجم است مقدار دوری وی
چندانی بود که سی کس آواز بخلق کنند و بهم رسد از یکجا بیکجا ٤ انکیس
که چهارم و پنجم است مقدار دوری چندانی بود که پنجاه کس نعره زنند و آ
واز ایشان بهم رسد از آوازی تا آوازی مقدار معین کنند ضابطه ٣
نصرة الخارج که نهم اول است نیم فرسنگ بود هم در پنهان
و هم در شیب عقله که مرتبهٔ دوم و نهم است دوری چندان است
که سه نیم فرسنگ بود در پنهان و شیب اجتماع که مرتبهٔ سیم نهم
مقدار دوری شش نیم فرسنگ بود در پنهان و شیب ضابطه ٤
طریق که مرتبهٔ اول سیزدهم است سیزدهم فرسنگ
بود مقدار او در پنهان و در شیب قبض الخارج که مرتبهٔ دوم سیزدهم
است مقدار دوری وی سیزده فرسنگ است در پنهان و در شیب
جماعت که مرتبهٔ سیم سیزدهم است شش سیزده فرسنگ بود در پنهان و در
شیب قبض الداخل که مرتبهٔ چهارم و سیزدهم است و او ده

سیزده فرسنگ است هم در هبوط او هم ز شیب والله اعلم

و غیره

نسبتی منظومه دربیان نسبت امن عدو و شرف طرح و مزاج هبوط و باقی للجانی ÷

امن لیحان یکی عدو دوم — سه وبال و شرف بود چهارم

طرح پنج و مزاج شش میدان — نکبتش هفت و اتصال هشتمین

در نهم قوت و هبوط دهم — فرح و حد عشره و یازدهم

دو و ده ترس و دو شش میدان — وکلت را به سیزده میخوان

چارده وجه بطلبه [illegible] باید — شانزده عاقبت نکو آید

÷

قبض و اخل شرف مزاج یکم — امن دو دل و ضعف اوست سیم

چار حد فرح قوت پنج — وجه شش دل هبوط هفت سنج

نکبتش هشت و اتصال نهم — ده خط و حرف طرح یازدهم

دو و ده را به آنکه دل شکست — سیزده را به آنکه خور بسند است

چارده پانزده مرا [illegible] آید — شانزده کارهاش یک باید

÷

قبض خارج چو خط اوست یکم — ضعف او دو و بالی اوست دوم

اتصالست و امن اوست سیم — چار هبط فرح بدان تو ششم

بست پنجم چو صحبت رنجور — برده وی کر غرض از وی دور

حد بود هفت و نحوستش هشتم — نکبتش نه بدان شرف ده هم

حرف طرحش بود دوازدهم — عدو او بود و چو چارده هم

÷

در جماعت مرض یکم دارد — تیغ درد و دو رسیم دارد

امن چارست و ضعف او پنجم — شرفش شش و طرح او هفتم

حد بود هشت و ضعف نه دارد — نکبت اوج ده دهم دارد

یازده را تو خط وی میدان — وز هبوطش دوازده میخوان

سیزده اتصال و چارده هم نیز — پانزده شانزده یکیوی عزیز

÷

کو بیج اعداد او بود یکم — خط او بردان تو خوب دوم

سیم و چارمش ز غم خالی — پنجمش امن و آن تو خود حالی

وز هبوطش بدان تو خود به ششم — ضعف او را بدان تو در هفتم

حد او هشتم اتصال نهم — مرض و نکبتش بود دهم

از امیدش کنون بیازدهم — شرف اوست در دوازدهم

سیزده چارده تو نیکو دان — شانزده را دلیل نیکو خوان

÷

عقله ار ده هبوط او یکم — حد او را بدان تو نیز دوم

ضعف او را بدان سه و چارم — وز وبالش بدان تو در پنجم

امن او ششش شرف بود هفتم — خط هشت و ضعف اوست نهم

عدو او تو در دهم میخوان — نکبت او به یازده میدان

فرح او دوازده میدان   وز دو فش چو چارده دارد
سیزده چارده بنو نیکو دان   پانزده شانزده تو نیکو خوان
نکبت انکیس دان و کریه یکم   لحیه هبوط ست و ضعف او ست سیم
از وبال ست چارجه پنجم   طرح ششم دان و امن او هفتم
شرفش هشت و اتصال نهم   بیاقطش ده و خط بیازدهم
حرف او را بدان تو خود بدوم   فرح و قوتش دوازدهم
سیزده حرف و چهار ده نیکو است   شانزده را حذر برادر و دوست
حمره را اتصال و ضعف یکم   نکبتش لحیه و خط او ست سیم
سه و وقت و از هبوط چهار   پنج و ششش دان فرح توای دلدار
هفتمش قوت و هشتم امن   نهمش حد و آخر او غبن
شرفش ده عدد بیازدهم   طرح او را بدان لحیه ازدهم
سیزده چارده چو نیکو نیست   صبر کن عاقبت تو هم و آلیست
از بیاض اتصال دان تو یکم   دو خط نکبت و لیت سیم
عدد حد بدان مزاج چهار   فرحش پنج و یازده ناچار
ششش و بال ست از شرف هفتم   از هبوط ست پنج در هشتم
طرح امنش بلند تو خود بنهم   ضعف او را بدان تو هم به بم

از وبال ست در دوازدهم   شرف او بود بچار ده هم
سیزده نیک کارها بمراد   شانزده عاقبت شود دلشاد
نصرة الخارجه مزاج یکسم   دو بود حد و طرح او ست سیم
نکبتش چار و قوتش پنجم   ضعف ششش دلنه هبوط او هفتم
حد او هشت و از نهم فرحست   امن ده دان و بال یازده است
شرف سایل اربود بیکم   نرس سایل بود دوازدهم
سیزده غایب اربیاید نیز   چارده خود بدست ناید چیز
پانزده نیک باشدت همه کار   شانزده را امراد می انکار
نصرة الداخله خط بیکم   فرحش دو و اتصال سیم
شرفش چار و طرح او پنجم   ضعف او ششش و بال او هفتم
فرحش هشت و خط او ست نهم   ده هبوط ست امن یازدهم
قوت او بود بده و دهم   عدد او بود دوازدهم
سیزده چارده نکو میدان   پانزده شانزده نکو میخوانش
عتبة خارج چو ضعف او ست یکم   دو و بال هبوط او ست سیم
خط او دان تو چارم و پنجم   نکبتش ششش بود فرح بود هفتم
حرف هشت و عدد بود چو نهم   خط ده ضعف عز یازدهم

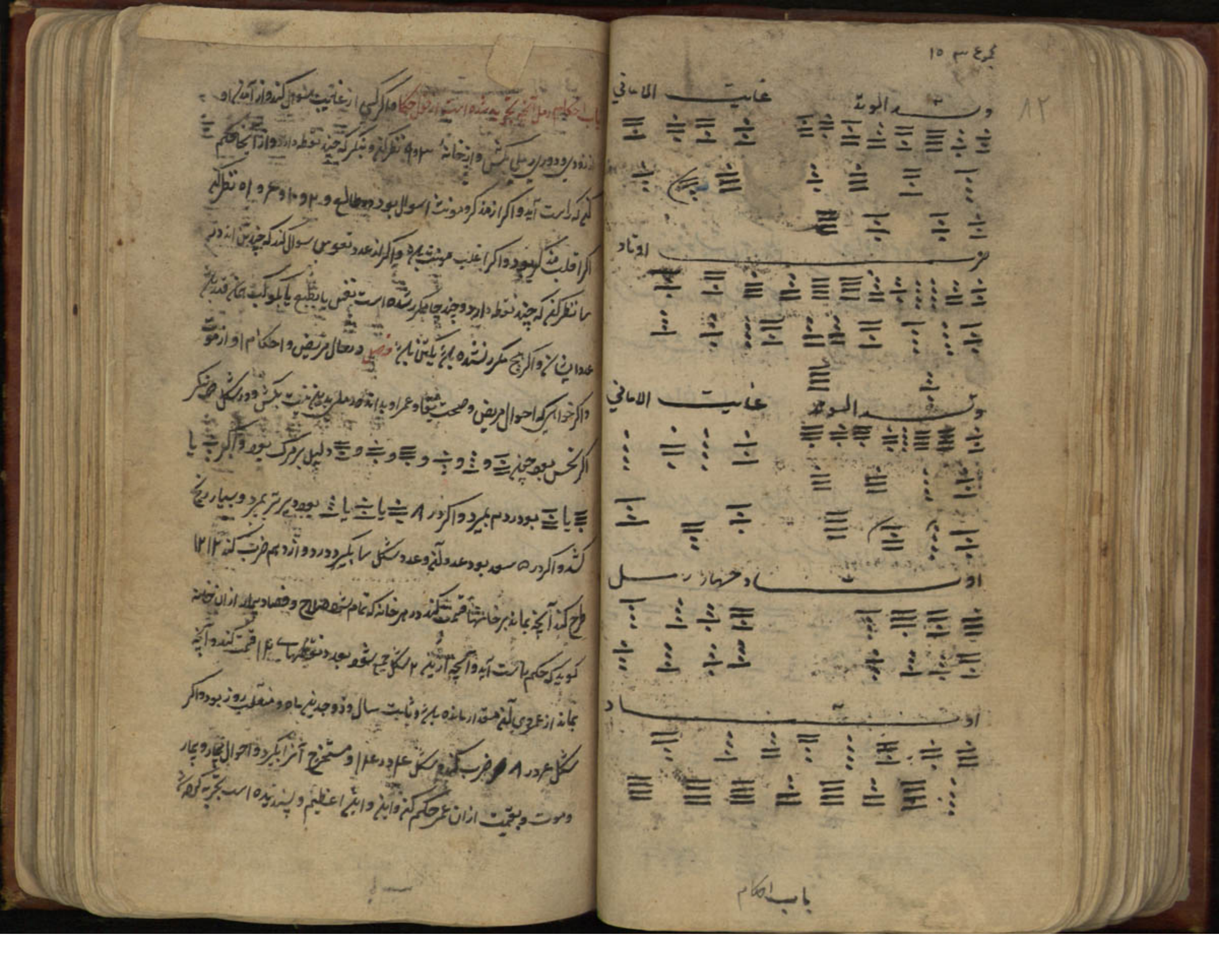
فوت وطرح او بود دهم | امن او دان تو در دوازدهم
سیزده چارده نکو نیست | شانزده را نزاع جو نیست
از نقی حد یکی وبال دوم | نکبتش سه هبوط او چارم
عددش پنج از فرح به ششم | خط واز اتصال او هفتم
قوت واز خوف او هشتم | هست خالی مقام او نهم
شرف واز خوف اوست دهم | ضعف او دان تو نیز یازدهم
طرح او دان تو در دوازدهم | امن او را بدان تو نیز دهم
چارده پایه او به شواری | شانزده راحتی ز بیماری
عتبة الداخلت حد یکم | قوت واز مزاج اوست دوم
سه عدد نکبتش بود چارم | فرح واتصال او پنجم
از هبوطش بود نکوئی چو ششم | شرف هفتم و بدل او هشتم
ضعف نه دان وخط اوست دهم | یازده طرح شرف دوازدهم
سیزده جان مراد چارده هم نیز | شانزده عاقبت نکوست عزیز
اجتماع آنکه خط او تحت یکم | نکبتش دوم قوت است سیم
از حد واتصال او چارم | عقلش پنج و شرف بود ششم
طرح هفت وخط او هشتم | از وبالش چو بود چو نهم

خوف

خوف او را چو می نهی به دهم | عدد او بود چو یازدهم
از هبوطش بود دوازدهم | از خوف فرح چو پانزده هم
غایبان را نکوست سیزدهم | واز سفر چارده و شانزده هم
از طریقت قوتش به یکم | شرف او دوم وضعف سیم
فرحش چار اتصالش پنج | نکبت او ششم است اندر رنج
هفت ضعف و هبوط او هشتم | طرح نه دان وبال اوست دهم
خط او را بدان بیازدهم | ضعف دشمن بود دوازدهم
عدد او بود چو سیزدهم | چارده خط امن شانزدهم

تمام شد کتاب رمل در ۹ شهر جمادی الاول سنه ۱۱۲۸ بخط فقیر الحقیر
خورشید نوشته شد ان رسم سپهردان فرید الوری

اول



باب احکام رمل آنچه تجربه شده است از قول حکما اگر کسی از غایب سوال کند و از آمدن او [illegible] زود یا دیر رمل بکش و از خانه ۳ و ۹ نظر کن و بنگر که چند نقطه دارد و از آنجا حکم کن که راست آید و اگر از مذکر و مونث سوال بود در طالع و ۲ و ۴ و ۱۰ و ۶ و ۱۰ نظر کن اگر اغلب مذکر بود و اگر اغلب مونث باشد و اگر از عدد سوال کند که چند [illegible] اند در [illegible] نظر کن که چند نقطه دارد و چند جا مکرر شده است [illegible] عدد آن [illegible] و اگر هیچ مکرر نشده [illegible] فصل در حال مریض و احکام او و از موت و اگر خواهی که احوال مریض و صحت [illegible] و عمر او بدانی [illegible] رمل بکش و در شکل [illegible] اگر نحس بود چنانچه [illegible] دلیل بر مرگ بود و اگر [illegible] یا [illegible] بود در دم بمیرد و اگر در ۸ [illegible] یا [illegible] یا [illegible] بود دیرتر بمیرد و بسیار رنج کشد و اگر در ۵ سعد بود عدد [illegible] و عدد شکل [illegible] بگیرد و از دهم ضرب کند ۱۲۱۲ طرح کند آنچه بماند بر خانها قسمت کند در هر خانه که تمام شود صلاح و فساد [illegible] از آن خانه گوید که حکم راست آید و آنچه [illegible] شکل [illegible] بعدد نقطهای ۱۶ قسمت کند و آنچه بماند از عمر [illegible] سال و [illegible] ماه و [illegible] روز بود و اگر شکل [illegible] در ۸ ضرب کند [illegible] و مستخرج [illegible] احوال بیمار و بیمار و موت و [illegible] از آن [illegible] حکم کند والله اعلم و [illegible] است تجربه کرده ام

غایت الامانی

[illegible] الموجد

اوتاد

غایت الامانی

[illegible] الموجد

او [illegible] چهار رمل

او [illegible]

فصل در احکام دزد و دزد برده و اگر کسی از دزد دیده پرسد که چه چیز است و رنگش چو
و اگر در ... بود چیزی بود که آتش یا آتش در وی عمل کرده باشد چنانچه آهن
و برنج و روی و ارزیز و سرب و نقره و زر و آنچه بدین ماند و اگر دیگر شکل آتشی
باشد حکم بر بعض چیزها که گفته شد بکنید و اگر شکل بادی باشد چیزی از حیوانی بود یا خوردنی
بود و اگر شکل آبی بود مروارید و لعل و صدف و شنگرف و سنگ پاره آبی بود و اگر
شکل خاکی بود از نباتات بود و مثل پنبه و کرباس و غیره و اگر پرسند که رنگش چیست
بنگر که چه شکل آمده و رنگ آن شکل را بچه رنگ نسبت کرده اند حکم کند و اگر پرسند دراز
است یا کوتاه بنگر که طالع چه شکل است و آن شکل دراز گرفته اند یا کوتاه و حکم
شکل کن تا خطا نرود و نیکو بیرون آید فصل در بیرون آوردن که کجا نهاده است کالا را
اگر پرسند که این کالا کجا نهاده است بنگر در ۴ چه شکل است و بر موضعی که بدان شکل
نسبت کرده اند و حکم کن که بسیار نیکوست و اگر پرسند که بکدام طرف نهاده است بنگر
که در ۹ چه شکل است و متعلق بکدام جانب دارد از شرق و غرب و جنوب و شمال
و حکم بدان طرف کن که تعلق بشکل ۹ میدارد و اگر پرسند که اینجا تا آنجا چند است
یا چند خانه در میان است بنگر در ۹ چه شکل است و در ۸ چه شکل است و در
چه شکل است و در ۴ چه شکل است و در ۵ چه شکل است بعدد اصل ۱۰ قسمت

کن

کن و آنچه از قسمت بیرون آید حکم قدر خانه بود و خانه دزد نیز بر بعض دستور
حکم کن و اگر در ۹ ... یا ... بود در آن خانه باغچه ها یا کنده کاری بود اگر
یا ... بود در آن خانه سرخ بود بندهای مس یا برنج بروی زده بود و اگر ... بود
در آن خانه بلند و باریک بود باز بجز و حلقه بود و اگر ... بود در آن خانه سفید و
ریسمانی در وی کشیده باشد و اگر ... بود در آن خانه از چوب نو بود و رنگ
و اگر ... بود در آن خانه سیاه بود و بند آهنی بر وی بود و اگر ... بود در آن خانه
یا حلقه سیاه بود یا کهنه شده و اگر ... بود در آن خانه با زینت آراسته بود
و اگر ... بود در آن خانه زرد بود که بکهنگی زند و اگر ... بود در آن خانه بلند
و معظم بود و اگر ... بود در آن خانه نو با قیمت و پست بود و اگر ... بود در
آن خانه پست و خفته و سرخ رنگ بود و اگر ... بود در آن خانه از بور و ویران
و اگر ... بود در آن خانه نیکو و نو بود و پوستی یا چیزی در وی کشیده فصل
اگر پرسند که دزد مرد است یا زن بنگر که در ۱ چه شکل است و آن نیز نسبت
کرده اند نر یا ماده و حکم بر آن کن اگر پرسند شکل دزد چیست بنگر که در
... چه شکل است و رنگ آن چیست بر آن حکم کن فصل اگر پرسند که دزد آ
شناست یا بیگانه بنگر که شکل ها در کدام خانه است و تکرار کرده است

دزد او باشد مثلا اگر شکل [figure] بود غایب پهلوانی و کالهٔ او دیر بدست آید و اگر
در خانهٔ اول مکرر شود دزد سایل بود و اگر در ۲ مکرر شود دزد یا زن سایل باشد و اگر در
۳ مکرر شود دزد برادر سایل باشد و اگر در ۴ مکرر شود دزد پدر سایل بود و اگر در ۵
مکرر شود دزد فرزند یا محبوب سایل بود بر این دستور تمام خانها حکم باید کرد
و اگر در ۶ مکرر شود غلام و نوکر بود و اگر در ۷ بود زن و غایب شریک و ۸
بیکاره و ۹ مردم سفر و ۱۰ مادر یا بزرگی ۱۱ دوستان و معشوقه و ۱۲
دشمن یا بیگانه **فصل** اگر پرسند که مال چه وقت حاصل شود بنگر که در خانهٔ ۱ چه شکلست
اگر سعد داخل باشد بآسانی و اگر سعد خارج باشد بیاید امکان دارد بگو الهی کسی و اگر
نحس خارج باشد نیاید و اگر نحس داخل باشد بیاید بزحمت بسیار و اگر خواهی که بدانی
که چند گاه دیگر بیاید شکل ۱ و ۲ با یکدیگر ضرب کنی و عدد از مستخرج ایشان
بگو و اگر در اوتاد باشد بروز باز یابد اگر در مایل اوتاد باشد بماه باز یابد و اگر در زایل
اوتاد باشد بسال باز یابد و الله اعلم **فصل در احکام غایب خیانت دمات** رملی
بزند در خانهٔ ۹ بنگرد و دیگر ۱۰ و ۱۶ اگر در این خانها [figure] باشد بایدش
مردن غایب باشد اگر این شکلها یکی باشد دلیل بیماری و دست تنگی باشد چنانچه [figure]
و [figure] و [figure] و استدارک حلت و خانهٔ اول و ۴ و ۵ و ۲ و ۶ و ۱۲

باب

باب استخراج دزدیده و شکل و صورت دزد اگر خواهی که بدانی که دزد کدام است
مردم را گرد کند و برده قسمت کند و از هر قسمی جداگانه رملی بزند و بنگرد که
در کدام رمل که خانهٔ ۹ و ۱۰ و ۱۳ و ۱۲ اگر از این شکلها باشد [figure] و [figure] و [figure]
و [figure] دزد در میان ایشان باشد **فصل** نوعی دیگر در شناختن دزد مردم را
گرد کند و رملی بزند و در بنگرد تا در خانهٔ ۶ و ۱۲ اگر شکل داخل بود دزد
در میان ایشان بود بر این مثال [figure] [figure] [figure] [figure] [figure] [figure] [figure] [figure] و
اگر شکل خارج بود در میان ایشان نبود [figure] [figure] [figure] [figure] [figure] [figure] [figure] و
اگر [figure] و [figure] مکرر شده باشد دزد از شهر بیرون است و اگر صورت حما
شده در رمل است رخت بیرون نبرده باشد **فصل** چنانچه خواهی که بدانی که دزد
بکجا رفته است و نظر در خانهٔ اول و چهارم کند اگر اشکال خارج بود رفته باشد و اگر داخل
بود نرفته است و اگر ثابت بود بیرون شهر مختفی باشد و چنانچه معلوم شود که بیرون شهر است
و خواهد که بداند که بکدام طرف رفته باشد نظر کند در خانهٔ ۱۰ و ۱۱ چنانچه در این خانها یکی بیند دزد
بدان جانب رفته است بوده و اگر شکلها آتشی بود شرق بود بادی غرب و آبی
شمال و خاکی جنوب والله اعلم **فصل** دیگر نظر در خانهٔ ۸ کند که چه شکل
افتاده است و حکم کند بر چگونگی دزد و در خانهٔ ۴ نظر کند که مال بادی

است یانه و اگر خواهد که بداند که مال خرج کرده است یانه نظر در خانه ۸ کند و اگر خا

بج بود خرج کرده است و اگر داخل بود خرج نکرده است و اگر منقلب بود خرج

کرده چیزی نه و اگر ثابت بود مال را به تمام مدفون کرده ولکن معاهر ایجاد و بلی

که بیرون آورده ایم طلب کند وجه و الخروج النجبا یا اول موضعی را که مکان

می برد خطی مربع برکرد آن مقام موضع بکند و میان آن دیوار چهار قسمت

کند چنین

	مشرق
جنوب	شمال
	مغرب

پس نظر کند در خانه علم که بکدام جانب تعلق دارد و اگر شکل آتش بود شرق و بادی غرب

آبی شمال خاکی و جنوب پس الله اغ

ع ا لسان الامر دوم ع ا لسان الامر ثانی

انقلاب اشرف انقلاب باقیت واو تا داخیت

اوه ا و ۲ ا و ع ا ۲ ا ۳ ا و ع یا ۱۴ ا و ۷ ا ۵ ا و ۱ ا باع اخرب

کند چهار شکل بیرون آورد بار دیگر این شکل را با خود حلال و بیع اصلیه بیرون کلمه تجلی کم خلا

یا صنع الله یوح نحی الرا

کذا ایوب عوم السلام

لا اله الا الله محمد رسول

الله و علی ولی الله

لا اله الا الله

۱۳۶ اللهم

ذکر محل و اراده حال بقیاس بقیاس جزو بر کل و سایره واضحی که کواکب را اتفاق افتد

و در افلاک مجموع را بیاورند جهت تکمیل ادراک آثار پس بجهت معرفة اوراق مذکوره

سلطان المحققین و برهان المدققین و افضل المتبحرین و المتاخرین نصیر الحق و الدین و

الطوسی قدسه الله بغفرانه و فی الفرادیس اعلی جنانه مختصری ساخته است و آن را نام سی

فصل ساخته و مخصوص بتحقیق آن شده حسب اختصار این بنده حقیر بی بضاعت که ملقب

است بعبید منجم آن فصول را بتقدیم وضع شرعی کرده و نامش وسیله نهاده شده امید در آن

حضرت مقبول و مقبول گردد ان شاء الله وحده العزیز متن این مختصر مرتب در معرفت تقویم مشتمل

بر سی فصل فصل اول در حساب جمل و آن بر ترتیب جمل است و آن بر ترتیب ابجد هوز حطی

کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ است الف یکی ب دو ج سه د چهار ه پنج و شش ز هفت

ح هشت ط نه ی ده ک بیست ل سی م چهل ن پنجاه س شصت ع هفتاد ف هشتاد

ص نود ق صد ر دویست ش سیصد ت چهارصد ث پانصد خ ششصد ذ هفتصد ض

هشتصد ظ نهصد غ هزار و این جمله بیست و هشت عدد است و نه احاد و نه عشرات و نه

مآت و یک الف و باقی بمقدار رقم ازین حروف ترکیب کنند و پیش را فراموش دارند و

مکرر فراموش مثل یا یازده یب دوازده لب سی و دو قمه صد و چهل و پنج غظ

هزار و نهصد و نود و نه چنین عدد هزار مضاعف کرده آن را حرف غین در رقم هزار

184 است مقدم دارند چنانچه بیغ دو هزار است قبع صد هزار خلغغند لجثند سیصد و سی و پنج هزار
هزار و هشتصد و سی و سه هزار و سیصد و چهار دهم بر این قیاس چند انکه مرتبه نوشت و آنجا که
هیچ عدد نباشد صفری بر نهند بر این صورت ۰۰۰ درنج چون تقویم جزوی است از علم نجوم
لاجرم بلفظ معرفت تعریف فرموده و تقویم از روی لغت راست داشتن و قیمت
کردن چیزها باشد و در اصطلاح قوسی باشد از دایرهٔ فلک البروج که واقع باشد میان اول نقطهٔ
حمل و جرم کوکب بر توالی بروج اما اگر کوکب را عرض باشد از اول حمل تا تقاطع دایرهٔ عرض
او با منطقهٔ بروج فرض باید کرد و مؤلفات که در علم نجوم تالیف کرده اند از تقویم
و غیر آن مجموع مبنی بر حساب جمل است از برای آنکه الف ارقام است چنین غرض
طلب اختصار است و احتراز از کثرت سواد چه اگر میان این معنی بجملی از خطوط ثبت
کردندی فراحتمال آن نکردندی و آن بیست و هشت حرف است زیرا که حروف لغت
عرب از این بیش نیست بر خلاف حروف سایر امم و جمل جمع جمله یعنی مجموع و هر جمله تا
ثلاثی بلکه بار باعی چون ابجد هوز بر خلاف حروف ثنائی و هجیات وضع این فن و بر این حروف
جهت سبقی اوست بزبان بر حروف کلمی و اصول و فروع اعداد برین حروف مرتب است اما الاصول
اعداد چهار ۱ احاد ۲ عشرات ۳ مات ۴ الف و فروعی که از این اصول مرکب میشود و نهایتی ندارد
و لیکن احاد که اصل اول است او را ابجد تا ط دعشرات که اصل دوم است از ده باشد تا نود و ارقامش
از

از ی باشد تا ص و مات که اصل سیوم است از صد باشد تا نهصد و ارقامش از ق باشد تا ظ
و اصل چهارم هزار است و رقم آن غ باشد و مجموع اعداد اصول اربعه بیست و هشت بلفظ سیاده
جمل و اهل حساب این اعداد را مفرده خوانند همچنان که باقی عددها از این اعداد مرکب اند ارقامشان
نیز از این ارقام مرکب است و طریق ترکیب که رقم هر عددی که زیاده باشد مقدم دارند بر رقم عقد
کو زیاده و بیند که کمتر باشد بر سبیل اصطلاح یا جهت خفت و دلالت مثلا حرف ی را که رقم ده است
بر حرف ا که رقم یک است مقدم دارند و ک را که رقم بیست است بر ب که رقم دو است
مقدم دارند و ل را که رقم سی است بر ح که رقم هشت است مقدم است و ق که رقم صد
است و بر م که رقم چهل است و م مقدم است بر ه که پنج است و غ که رقم هزار است و مقدم
است بر ذ که هفتصد است و ذ مقدم است بر ف که هشتاد است و ف مقدم است بر ط که نه است
و مصنف رحمة الله علیه پنج مثال نموده است و سه مثال اول تحکم دارند اما جهت تنبیه مبتدی را
آورده و الا یکی از آن باد و مثال آخر کافی بودی و از برای آنکه ارقام اعداد از سه حال خالی
نیست یا احاد یا عشرات یا مات است یا اجتماع احاد و عشرات با مات چنانچه در مثال
رابع است یا از ترکیب احاد و عشرات و مات است یا علوف نه در مثال خامس است
و در این صورت که بیشتر را پیشتر مینهادند و حالت ترکیب است اما اگر عدد هزار را
مضاعف سازند تا چهار اقل بر اکثر مقدم باشد تا رفع اشتباه شود چه اگر حرف غین را بر

با مقدم دارند و جهت ملاحظه آن ملتبس شود که مراد هزار باده است و یا هزار و دو هزار آنچه حرف
را بر غین مقدم باید داشت همین است قیاس سایر اشکال اما این نوع چهارم است خارج حسب
و از آن انواع سه گونه که در ترکیب اعداد ذکر رفت و این نوع آخر بر چهار قسم است برای
آنکه رقم هزار یا مجموع است با مستعد و هر یک از این کثیر باشد یا نباشد مثلا رقم متحد و
غین باشد تنها و مثال رقم متحدی که با او کثیر باشد غف یعنی هزار و هشتاد و رقم متحد و بی کسر فغ
یعنی هشتاد هزار و مثال رقم متعدد مع کسر نغش یعنی پنجاه هزار و سیصد و در هنگام کتابت این
ارقام مذکور عادت چنان رفته است که حرف جیم را بر نویسند تا بحرف حا ملتبس نشود و کاف
را مایل نویسند تا بلام مشابه نباشد و این حرف باء را با یا برنیس کنند تا ممیز شود میانه او و نون
و هر گاه باء یا نون را مرکب سازند با حرف احاد البته نقطه بزنند تا فرق شود میانه ایشان و فرق
میان سین شین هم منقوط باشد و دال را چون همزه نویسند تا از ذال فرق کنند دیگرها قیاس چنین
است و صورت صفر حلقه باشد که بالای او خطی مماس باشد و هر مرتبه که خالی باشد از عدد حرف
بجای آن وضع کنند تا معلوم شود که در آن مرتبه هیچ عدد نیست و صفر را در لغت بمعنی حا
لی وضع کرده اند **فصل دویم** در ایام جمعات و در ارقام آن ا یکشنبه ب دوشنبه ج
سه شنبه د چهارشنبه ه پنجشنبه و آدینه ز شنبه و بعضی نشان شنبه صفر کنند
شرح ایام جمعات روزهای هفته باشد و ابتدای روز از بر آمدن نصف قرص آفتاب است

و شب

و شب از فرو شدن او و از ابتدای شبانه روز اختلاف است هر قومی را بحسب رای ایشان
که اینجا بیان نتوان کرد و اما اهل شرع ابتدای شبان و روز از غروب نصف جرم آفتاب گیرند
بواسطه آنکه اول ماه که از روئیت هلال گیرند و هلال بعد از فرو رفتن آفتاب توان دید و پیش
ایشان شب بر روز مقدم باشد و اصحاب تنجیم از نیم روز گیرند که آفتاب بر دایره نصف النهار باشد
و آن دایره باشد که بسمت الراس و قدم گذرد و بر دو نقطه شمال و جنوب که شته میان مشرق
و مغرب و آن اعدال زمان است زیرا که اختلافی ندارد و میان ایام وسطی که آن مقدار حرکت
فلک اعظم باشد یا مقدار حرکت وسط آفتاب در یک شبانروز بمطالع و ایام حقیقی که آن مقدار
یک دور فلک اطلس باشد یا مقدار حرکت آفتاب در آن شبانروز بمطالع و آن اختلاف بوقت
طلوع و غروب آفتاب ظاهر شود و در نیم روز منعدم شود و در زیجات و تقاویم حرکات کوا
کب را بر نیم روز نهاده اند و علت این است که گفته شد اکنون از چیزها که در تقویم باشد و
ثبت میکنند یکی روزهای هفته است اما وضع کنند در برابر هر روز هر روزی آنچه معلوم کرده باشند
بتحقیق از حرکات کواکب و پیوستن اشعه ایشان بیکدیگر که آنرا اتصالات خوانند
و جنس دیگر قرار داد بتقویم مشهور است سال بسال تجدید میکنند و سال دوازده ماه است چنین
لازم آید که دوازده ورق بیاورند بعدد شهور مذکوره و تقویم یک ورق از آن اوراق
کافی باشد چه بعد از معرفت آن سایر اوراق طریق یکی است و چون در قرار داد و ضبط باشد

یکی بر یمین و یکی بر یسار ناظر از صفحه یمین مواضع هفت ستاره سیاره در فلک البروج و نظرهای
ایشان باید کرد و انتقالات از برجی برجی خبر باید داد و دیگر احوال کواکب ثابته که اورا منازل قمر خوانند
و آن منزلی که ماه در آن منزل باشد در آن ثبت نمایند و دیگر حالات که ماه را اتفاق افتد مجموع در
آن صفحه می‌نویسند و ابتدا کنند از صفحه اول که یمین است با ایام اسابیع باعداد چون اول هفته را
یکشنبه گیرند لاجرم رقم اورا الف وضع کنند بی را برای دوشنبه و جیم را برای سه‌شنبه و دال چهارشنبه
و ها پنجشنبه و واو جمعه و زا شنبه و شاید که جهت علامت شنبه صفر وضع کنند **فصل سیم** در تاریخ
عرب و آن مشهور است و نامهای ماههای ایشان اینست محرم ∴ صفر ∴ ربیع الاول ∴
ربیع الآخر ∴ جمادی الاول ∴ جمادی الآخر ∴ رجب ∴ شعبان ∴ رمضان ∴ شوال
و ذیقعده ∴ ذیحجه ∴ اول این ماهها بدین ما نوشته شد و عدد روزهای هر ماهی سی روز است و یا
بیست و نه روز باشد و نشان روزها بر تقویم رقم عدد روزها باشد و روز اول از ماه غره خوانند و روز
سیم را سلخ خوانند و چون با آخر آید ذوالحجه از دست راست بر صفحه اول نام آن ماه که نو شود نو
شته باشد و اهل حساب ماه اول را از سال سی روز گیرند و ماه دویم بیست و نه روز تا آخر ماهها در هر
سی سال یازده بار در آخر ذیحجه یک روز زیاده کنند تا سی روز شود و آن روز را کبیسه خوانند و ابتدای این
تاریخ از هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گیرند از مکه بمدینه **شرح** در صفحه دست راست تقویم بعد از این
اسامی تواریخ که مستعمل روزگار است بیاورند و وقتی است معلوم که نسبت کنند با وز

مسایرا که بعد از و باشد و تواریخ بسیار است و هر یک مستقل طایفه اما درین مختصر زیاده از چهار تا
ریخ ذکر نفرموده است تاریخ عرب و تاریخ روم و تاریخ فرس و تاریخ ملکی هر چند تاریخ عرب
پس تر از تاریخ رومی است اما اظهر و اشرف تواریخ است او را مقدم داشت و چون آفتاب
و ماه اظهر اجرام سماوی اند مدت یک دور نزدیک و بجای تمام میکنند در زمان جاهلیه سالها را شمسی
و ماهها را قمری استعمال میکردند بر آینه ماههای هر سالی زیاده از دوازده و کمتر از سیزده بوده
است پس صورتی میشد بانکه هر دو سال یا سه سال عدد ماههای سیزده شدندی و ارباب
عقول و طبعهای سلیم این نوع را مقبول نمیدارند و بر مصداق این کلام رب العزة انما
مطلق است ان عدة الشهور عند الله اثنی عشر شهرا فی کتاب الله و بنای این تاریخ بر
سالهای قمری نهاده اند و آن دوازده ماه قمری باشد و یکماه قمری عبارت است از زمانی که میان
دو اجتماع باشد یعنی از مفارقت ماه از آفتاب و باز پیوستن بوی در صفحه بحسب سیر وسط جزو از
فلک البروج و این مدت بحسب رصد بیست و نه روز باشد و دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه
و این ماهها وضعی یا وسطی خوانند و آنکه میفرماید که اول ماه به دیدن ماه نو شناسند و آخر از
ماههای وضعی میکنند و این دیدن ماهها نظام و نسقی نیست بلکه مختلف میباشد بجهت اختلاف
مسیرات قمر و اختلاف آفاق چه بر تقویم او ارتفاع افقی میباشد خاصه خلاف سایر آفاق
که گاه باشد که و این ماهها سه ماه یکماه پیاپی سی روز سی روز باشد و چهار ماه نادر افتد دو

ماه متوالی بیست و نه روز و بیست و نه روز نوشته نادر افتد و این ماهها در تقویم اعداد ارقام
او باشد مثلا الف که رقم یکست علامت روز اول باشد و با علامت روز دویم و جیم علامت
روز سیم و همچنین تا آخر ماه که علامت آن کط باشد یا ل و روز اول ماه را غره خوانند بر سبیل استعاره
از سپیدی پیشانی گرفته اند وقت دیدن هلال و روز سیم را سلخ خوانند استعاره کرده اند از
بیرون آوردن گوسفند از پوست و آن بیرون آمدن ماه است از شعاع آفتاب و چون عدد
ماهی در تقویم با آخر رسد بر حاشیه صفحه دست راست نام ماهی که نو خواهد شد بنویسند و همچنین
نام ماههای مستقبل هر تاریخی که در آن تقویم باشد هم بنویسند تا بدانکه از آن تواریخ
بعضی را بر جانب دست چپ نقل کنند برای حفظ اما اهل حساب را چون اختلاف رؤیت
هلال معلوم نمیگردد بدان التفات نمیکنند و اعتبار ماهها وضعی کنند که آن مدت از ما بین دو
اجتماع حاصل آمده باشد چنانکه گفته شد و مصطلح اهل حساب چنان است که هر عدد که از
نصف زیاده باشد آنرا یکی گیرند و چون کسر مذکور از شبانه روزی زیاده است ماه اول سی
روز شمرند ماه دویم بیست و نه روز گیرند زیرا که کسر ماه آخر را جبر کند جهت نقصان ماه اول
و اما بقی ماهها را بهمین ضابطه نگاهدارند چنانچه روزهای شش ماه که عدد ایشان فرد
باشد سی روز شمرند و روزهای شش ماه که عدد ایشان زوج باشد بیست و نه روز گیرند و
جمله سیصد و پنجاه و چهار روز باشد بعد از آن کسری که بر نصف شبانه روزی زیاده است

یعنی چهل و چهار دقیقه در مدت دوازده ماه پانصد و بیست و هشت دقیقه جمع آید و حصه
بساعات کنند چنانچه هر شصت دقیقه را ساعتی گیرند و چهار صد و هشتاد دقیقه حصه
ساعت باشد و چهل و هشت دقیقه را افضل السنه خوانند بساعات یک شبانه روز
که بیست و چهار ساعت است خمس و سدسی باشد چنانچه خمس بیست و چهار ساعت بود با
فی هر خمس صحیح نیست با کسر دو بیست و چهل و هشت دقیقه کسر خمس او چهل هشت بود و
این کسر را ربع اخماس یک ساعت بود پس خمس نیست و چهار ساعت چهار ساعت
چهل و هشت دقیقه و سدس چهار ساعت مجموع هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه بود و موافق
فضل السنه مذکوره با ایام شهور جمع کردند سیصد و پنجاه و چهار روز خمس و سدس روزی شد
آنگاه کمتر روزی طلب کردند که او را خمس و سدس صحیح باشد این کسور در وی با ایام صحیح
مرفوع کرد و سی سال را یافتند که خمس او شش باشد و سدس پنج مجموع یازده باشد و این سی
سال را دور کبس عربی خوانند پس در هر سال که کسور زیاده بر نصف روزی بود یکروز
در آخر ذوالحجه که آخر شهور است زیاده میکنند تا سی روز شود و آن روز را کبیسه یعنی پر شدن
جائی بود بچیزی یعنی آن روز را بکسور پر سازند و در حقیقت کبیسه نوبت سالی است که در
وی زیاده کنند آن روز را و آن یازده سال کبیسه از سی سال دوم و پنجم و هفتم و دهم و
سیزدهم و پانزدهم و هجدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و ششم و بیست و نهم بار

جدول دور کبس عربی

عدد سنین	ساعات	دقایق	کبیسه	ایام	سنین	کبیسه	ساعات	دقایق	کبس	ایام
١ ٢	ح ر	لم	ک	ه ب	٣١	٣٢	نو	لج	ک	ح ر
٣ ٤	ما ا	لج		د ر	٣٣	٣٤	ط	لم		ه ا
٥ ٦	کل ر	لم	ک	و ا	٣٥	٣٦	ع ع	لج	ک	و ز
٧ ٨	الب و	لج	ک	ح ا	٣٧	٣٨	کا	لم	ک	ا ا
٩ ١٠	د ب	لم	ک	ه ا	٣٩	٤٠	ز	لج	ک	ح ر
١١ ١٢	ح ط	لم		ز د	٤١	٤٢	الز	لم		ه ا
١٣ ١٤	لو ا	لم	ک	و ا	٤٣	٤٤	لو ا	لج	ک	و ز
١٥ ١٦	ک	لم	ک	ح ر	٤٥	٤٦	ظ ع	لم	ک	ا ه
١٧ ١٨	ذ	لم	ک	ه ا	٤٧	٤٨	ح س	لج	ک	ح ر
١٩ ٢٠	الب ر	لج		ز	٤٩	٥٠	ک ه	لم		ه ا
٢١ ٢٢	ع	لم	ک	و ا	٥١	٥٢	ع	لج	ک	و ز
٢٣ ٢٤	ط ع	لج	ک	ح ر	٥٣	٥٤	نو	لم	ک	ا ه
٢٥ ٢٦	ا ا	لم		ه ا	٥٥	٥٦	ل	لج		ح ر
٢٧ ٢٨	ک ه	لج	ک	ز	٥٧	٥٨	بح	لم	ک	ک ا
٢٩ ٣٠	ک ال	لم	ک	و ا	٥٩	٦٠	اا	لج	ک	و ز

مجموع در ین لفظ مختصر است بهز یجبهج کا د و ط و در ین باب اصحاب در حساب
مبالغه فرموده اند و در اقتضای آن تکلف نموده اند زیرا که پیش ایشان کسور یکماه قمری
وسطی دوازده ساعت و چهل و سه دقیقه و سادسه و بیست و سه سابعه و کسری
است و چون در دوازده ضرب کنند که عدد شهور سال است بطریق
سابق بعد از دفع هشت ساعت و چهل و پنج دقیقه و سه ثانیه
ماند از خمس سدس روزی قریب سه دقیقه کم باشد بدین واسطه
آن قاعده معهود متروک کرده و آن ضابط معقود شود و چون این ضعیف
بر این دقیقه اطلاع یافت واجب شد این معنی را مشروح شدن و تفصی نموده
چنانکه هیچ دقیقه مبهم و معلق نماند و هرگاه کسور سال بگردد هر
آینه دو کبس در آمد تا مدت چندان مجتمع شود و چون آنرا
به ایام مرتفع گردانند کسور منتهی شود و چیزی باقی
نماند حیث انکه نسبت این کسور که بتحقیق پیو
ثابت در مدت نود و شش سال قمری سی
و پنج سال نوبت استغراق کبیسه رفته
معرفت جدول دور کبس عربی که کسور ایام در وی

بقیهٔ جدول دور کبیس عربی				
سالهای عربی	ساعات	دقایق	مواضع کبیسه	ایام
٦١ ٦٢	ند ه	له	ک	ا ه
٦٣ ٦٤	کح ح	مد		ر ح
٦٥ ٦٦	الو	له	ک	ب د
٦٧ ٦٨	لط س	مد	ک	ح و
٦٩ ٧٠	اح	له	ک	ا ه
٧١ ٧٢	و ک	مد	ک	ر ح
٧٣ ٧٤	کح	له	ک	ب د
٧٥ ٧٦	رح	مد	ک	ح و
٧٧ ٧٨	ی ا	له		ا ه
٧٩ ٨٠	کط	مد	ک	ر ب
٨١ ٨٢	کا	له	ک	ب ی
٨٣ ٨٤	یه و	مد	ک	ر و
٨٥ ٨٦	کح	له		ا ه
٨٧ ٨٨	ا س	مد	ک	د ب
٨٩ ٩٠	طا	له	ک	ا ی

بقیهٔ جدول دور کبیس عربی				
سالهای عربی	ساعات	دقایق	مواضع کبیسه	ایام
٩١ ٩٢	کح	مد	ک	و ه
٩٣ ٩٤	و ک	له		ا ه
٩٥ ٩٦	مد	مد	ک	ب ر

جدول تصغیر ادوار کبیس عربیه				
عدد ادوار	سالهای ادوار	ایام	الشهور	ایام
ا		و	ذی القعده	ر
ب		ه	جمادی الآخر	ا
ج		د	ذیقعده	ب
د		ح	صفر	
ه		ب	رجب	ح
و		ا	ربیع الاول	
ز		ر	ذیحجه	د
ح		و	شعبان	ه
ط		ه	ربیع الآخر رمضان	و
ی		د	جمادی الاول محرم شوال	ر

ومعرفت

ومعرفت این جدول چنان است که سالهای تامهٔ عربی را بر سی صد و هفتاد و دو قسمت
کنند و آنچه از قسمت باقی مانده باشد در جدول تصغیر ادوار طلب کنند اگر آن عدد باقی درین جدول
بعینه یافته شود از برابر او علامت جهات بردارند و اگر مثلا این نباشد حال از دو خالی نباشد یا کمتر از آن
عددها باشد که در جدول ثبت است یا زیاده بر آن اگر کمتر باشد همان عدد را در جدول دور کبیس و
طلب دارند و باز از آن علامت جهات بردارند و آن علامت سر سال باشد یعنی اول محرم و اگر زیاده بر آن
عددها باشد در جدول تصغیر ادوار بهت عددی طلب کنند که از عدد باقی کمتر باشد و با او
نزدیکتر و از برابر او علامات جهات برگیرند و آنرا محفوظ دارند آنگاه آن عدد جدول را
از آن عدد باقی کم کنند آنچه باقی ماند آنرا در جدول دور کبیس طلب دارند و باز از آن علامت
جهات بردارند و با محفوظ جمع کنند محصول اگر از هفت زیاده باشد از و طرح کنند آنچه باقی ماند علامت
جهات سر آن سال بود و در اکثر اوقات مدخل سر سال باین جدول موافق رویت هلال باشد
چون این طریق برویت هلال اقرب است پس این جدول اصوب باشد و چون علامت سر سال
معلوم شود بعد از آن در جدول در آید و از برابر هر ماهی که مطلوب باشد علامت آن ماه نوشته
باشد در برابر او بردارند و با علامت سر سال جمع نمایند علامت اسامی آن ماه باشد و اگر بر هفت
زیاده باشد هفت از وی طرح باید کرد و اول این تاریخ بحسب رویت هلال روز آدینه بوده باَمر
اوسط روز پنجشنبه و سال ششصد و بیست و دوم بوده از هجرت رسول صلی الله علیه و آله

و سلّم که مبداء این تاریخ بوده تا امسال که شرح این معلوم کرده شد والله اعلم **فصل چهارم**
در تاریخ رومی و نام ماههای ایشان اینست ◦ تشرین الاول ⁂ تشرین الآخر ⁂
کانون الاول ⁂ و کانون الآخر ⁂ شباط ⁂ آذار ⁂ نیسان ⁂ ایار ⁂ حزیران ⁂ تموز ⁂ آب ⁂ ایلول
ازین جمله دوازده ماه چهار ماه سی سی بوده آن تشرین الآخر و نیسان و حزیران و ایلول است و روزها
هفت ماه دیگر غیر شباط آذار سی و یک سی و یک باشد و شباط آذار هر سه سال بیست هشت روز بیست و
هشت روز باشد و در سال چهارم کبیسه باشد و روز فتان رقم عدد های آن ده روز است و مبداء این
تاریخ از عهد اسکندر فیلقوس رومی باشد **شرح** چون کیت و کیفیت سال و ماه قمری معلوم شد پس
از آن بباید دانست که تواریخ باقیه بر سه گونه مبتنی اند بر سالهای شمسی و یک سال شمسی حقیقی
از آن مفارقت آفتاب است از هر نقطه که فرض کنند از فلک بروج و باز عود کردن بهمان نقطه
بحرکت خاصه او که از مغرب است بسوی مشرق و این مدت بحسب رصد بطلمیوس سیصد و شصت
پنج روز باشد و ربعی الا جزوی از سیصد جزو و ارصادی که بعد از آن بسته اند باندک چیزی کمتر از آن
یافته اند اما آنچه که پیش از و رسم کرده اند چون بطلموس خارش و ابن حسن ربعی تمام یافته اند
بی زیاده و نقصان و بنای تاریخ رومی و فرس بر این است و ماههای رومی اصطلاحی باشد چنانچه
هفت ماه را سی و یک روز شمرند و آن تشرین الاول و کانون الاول و کانون الآخر و آذار
و تموز و آب است و چهار ماه را سی روز گیرند و آن تشرین الآخر و نیسان و حزیران و ایلول است

و یکماه

و یکماه شباط را در سه سال متوالی و بیست و هشت روز شمرند مجموع سیصد و شصت و پنج روز
باشد و در سال چهارم بیست و نه روز گیرند و آن یک روز و آن یک روز از جمع ارباع زیاده کنند
و آنرا کبیسه رومی خوانند و آن سیصد و شصت و شش روز گردد و سالهای این تاریخ در اصل وضع
شمسی حقیقی بوده است اما بحسب ارصاد متأخرین شمسی اصطلاحی باشد و مبداء این
تاریخ روز دوشنبه بوده است فی خلاف و بعضی بر آنند که تاریخ را بعد از وفات اسکندر فیلقوس
رومی بدوازده سال وضع کرده اند بنام او که بر جمیع اقالیم مستولی گشت و این سخن بغایت واهی
می نماید از آنجهت که امری لازم آمده باشد که بعد از وفات پادشاهی بنام تاریخی وضع کنند اما منقول
آنست که چون او از بلاد یونان خروج کرد جهت تسخیر فارس گذرش بر بیت المقدس
افتاده جماعتی از ربان که معظم بنی اسرائیل اند آنجا ساکن بوده اند ایشان رو نمود که تاریخی که از
زمان موسی علی نبینا و علیه السلام می گرفته اند آنرا ترک کنند و از زمان تو گیرند ایشان فرمان بردار
او قبول کردند و نیز ما را باخبار صحیح معین شده است که هزار سال که ازین تاریخ بگذرد
آنرا ترک کنند و مبداء از هزار دیگر گیرند و امسال هزار سال ... و مبداء تاریخ از سال آینده گیرند
و آن سال بیست و ششم بود از عمر اسکندر و همچنین کردند بعد از آن چنین هزار سال تمام شد هیچ امری
حادث نشده و از حوادث ارضی و سماوی که او را امید انتظار نبود پس این تاریخ را بنام او مقرر
داشتند الی یومنا هذا و مصنف نیز در عهد اسکندر میسر نماید و اول سال رومی وقتی باشد

آفتاب در حدود وسط میزان بود و از ابتدای این تاریخ تا امسال که شرح که میشود یکهزار و ...
سال گذشته بنابر فصل منجم در تاریخ پارسیان و نام ماههای ایشان اینست فروردین ماه .. اردیبهشت ماه
.. خرداد ماه .. تیر ماه .. مرداد ماه .. شهریور ماه .. مهر ماه .. آبان ماه .. آذر ماه .. دی ماه .. بهمن ماه ..
اسفندارمذ ماه .. و روزهای هر ماهی سی روز باشد و پنج روز دیگر را در آخر آبان ماه یا اسفندارمذ ماه
بیفزایند و آنرا خمسه مسترقه خوانند و این ماهها را بتقویم قید کنند و مبدا این تاریخ از اول جلوس
ملک یزدجرد بن شهریار گرفته که آخر ملوک عجم بوده و نشان روزها رقم عدد هر روزی باشد و نام
روزها بزبان فارسیان اینست اورمزد ۱ بهمن ۲ اردیبهشت ۳ شهریور ۴ اسفندارمد ۵
خرداد ۶ مرداد ۷ دی بآذر ۸ آذر ۹ آبان ۱۰ خور ۱۱ ماه ۱۲ تیر ۱۳ گوش ۱۴ دی بمهر ۱۵ مهر ۱۶ سر
وش ۱۷ رشن ۱۸ فروردین ۱۹ بهرام ۲۰ رام ۲۱ باد ۲۲ دی بدین ۲۳ دین ۲۴ ارد ۲۵ اشتاد ۲۶ آ
سمان ۲۷ زامیاد ۲۸ ماراسفند ۲۹ انیران ۳۰ و پنج روز دزدیده را نام اینست اهنود ۱
اشتود ۲ ماتره سونذ ۳ وهشت ۴ بهشتوش ۵ وضع این تاریخ در زمان جمشید
کرده اند بعد از او عادت چنان بوده که هرگاه پادشاهی والی ملک شدی تاریخ او را از وقت
جلوس او گرفتندی چون از زمان او آخر شدی ترک کردندی و بنام آنکس که استیلا یافتی تجدید
کردندی تا آنکه ملک بملک یزدجرد بن شهریار بن پرویز رسید تاریخ را بنام او نقل کردند و او آ
خر ملوک عجم بوده و بعد از آن از آن دولت پادشاهی به استقلال برنخواست که تاریخ

بنام

بنام او منتقل شود لاجرم تاریخ فرس که از اول عهد بعد بنام او قرار گرفت و مشهور بود و ایام ما
ههای این تاریخ را بی روز و بی روز کبیسه در آخر آبان ماه یا اسفندارمذ ماه پنج روز زیاده کنند و آنرا
خمسه دزدیده خوانند زیرا که ماههای روز شمرند جمله سیصد و شصت روز باشد از ضرب دوازده
در سی و سال شمسی پنج روز زیاده از این است آن پنج روز را از ماههای حقیقی استراق کردند
الا آن طایفه که در آخر اسفندارمذ ماه زیاده کردند جهت آن است که آخر ماهها است و این او
لی بوده آنکس که در آخر آبان ماه میکنند آن است که در زمان پیشین این تاریخ را کبیسه کرده
بعد است اما نه آنچنان که رومیان میکنند بلکه میگذاشتند تا از ایام کبایس که از ارباع
سال حاصل آمده در مدت صد و بیست سال سی روز تمام جمع میشدی آنگاه در آن سال یکماه
کبیسه میکرده اند تا آن سال سیزده ماه شدی و ماه فروردین در آن سال دو نوبت مکرر گشتی هم در
اول و هم در آخر و آن ماه زایده را به اصطلاح ایشان بهیزک خواندندی بر این تقدیر ماهها
سالهای کبیسه ثابت بوده بر دو ماهای سالهای بسیط منتقل چنانکه در مدت یکهزار و چهارصد و
چهل سال که دور کبس ایشان بوده است فروردین ماه منتقل مطابق فروردین ماه ثابت شدی
آنگاه بعد از صد و بیست سال نوبت باردیبهشت رسیدی که مطابق فروردین ماه ثابت
شدی باین ترتیب تا آخر شهور و خمسه مسترقه را در آخر ماهی از شهور منتقل که نوبت بدو بود
الحاق میکرده اند تا آن مطابق اسفندارمذ ماه ثابت شدی و مسترقه منتقل مطابق مسترقه

ثابت و بین ساقط از ماه بودی جهت کبس و بر عکس این نیز گفته اند یعنی آن ماهی که نوبت
کبس بدو رسیده بودی بعد از ماهی گرفتندی که آنرا بنام آن ماه خواندندی و در این صورت ماههای
سالهای قدیم کبیسه منتقل باشد و از آن لسبط ثابت هر چند که در واقع این اشتغال بحسب
الاسم است و اگر نه در مدت صد و بیست سال یکماه بیش نقل نمیکنند زیرا که ماه کبس بار جریان
میکند توجیه آن بواجبی کس نتواند کرد و چون زمان اضطراب دولت ملوک فارس در آمد تاریخ
الاسم مذکور مهمل ماند و ابتدای دور کبس ایشان نهصد و شصت گذشته بود و نوبت به آذرماه
منتقل رسیده که مطابق فروردین ماه ثابت باشد و آبان ماه منتقل مطابق اسفندارمذ ماه ثابت پس
خمسه مسترقه در آخر آبان ماه قدیم منتقل بماند و چون اهل مجوس مبنی بر این تاریخ بنا گشته که هر
خمسه مسترقه در آخر آبان ماه میباید که اگر تغیر کنند بیاد اخلی بدین ایشان راه یابد و دیگران
بتقلید متابعت ایشان کردند و چون منجمان بغور این رسیدند مسترقه را باز بقاعده اصل بردند
ما چون کسور متروک شده ایشان نیز ترک کردند و مصنف رحمهم الله بر دو را ذکر کرده
ماههای این تاریخ را بتقویم از آن نسبت و جهه با اسامی ماههای مشارکت با ماههای تا
ریخ ملکی دارد و این تاریخ بزمان از و اقدام است لاجرم بتقدیم صفت کنند و نام ماهها
آن تاریخ را ملکی یا جلالی از برای تمیز میان هر دو تاریخ چنانچه بعد از این شرح داده شود و
نشان روزهای و ماهها در تقویم رقم عدد او بکه و قرار در قدیم الایام اصطلاح نبوده

دبروزی

و هر روز را نامی نهاده بودند و نام ماهها و رستش گفته شد و گویند که اسماء ملایکه است الا اورمزد
و دی که از نامهای خدای تعالی است و نام هر روزی که موافق نام آن ماه باشد آن روز
را در آن ماه جشن سازند یعنی عید کنند چنانکه روز نوروز هم از ماه فروردین و سیم از اردیبهشت
و ششم خرداد و سیزدهم تیر و هفتم مرداد و چهارم شهریور و شانزدهم مهر و دهم آبان و آذر روز نهم
و پانزدهم و بیست و سیم دی و ماه و دویم بهمن و پنجم اسفندارمذ و شاید که در تقویم این نامها
را برابر هر روزی از ماه فرس بنویسند و اول این تاریخ روز سه شنبه بوده و سال نهصد و شصت و
نهم بار از وضع این تاریخ والله اعلم **فصل ششم** در تاریخ ملکی در عهد سلطان جلال الدوله
والدین تاریخ وضع نهاده اند نامهای ماههای این تاریخ هم نامهای ماههای فرسیان است و
عدد روزهای هر ماهی سی باشد و پنج دزدیده در آخر اسفندارمذ کنند و بعد چهار سال یا پنج سال
یکبار یک روز دیگر جهت کبیسه در آخر پنجه افزایند تا شش روز شود و اول روز فروردین ماه اول روز
بود که در نیمروز آن روز آفتاب در حمل باشد و از حوت انتقال کرده باشد و بعضی اول فروردین
ماه اول دیگر ماهها روزی گیرند که در آن روز یا در آن مبنی که پیش از آن باشد انتقال کرده باشد از
برج و این نامها را ماههای جلالی یا ملکی نامند و ابتدای این تاریخ از کبیسه ملکشاهی گیرند
و در تقویم پنج جدول باریک در صفحه دست راست پیش از تقویم کواکب برکشند و در یکی
روزهای هفته برقم نویسند و در چهار دیگر روزهای ماههای این چهار تاریخ هر روز دست

۹۸

آنجا که هر ماه باید بنویسند تاریخ سلطان جلال الدین ملکشاه حکیم عمر خیام و خواجه عبد الرحمن
خازنی را حاضر کردند تا بنام او رصدی بندند باهم مشورت کردند و صلاح در آن دیدند که آنرا
با عذری خواهند و در حضرت سلطان عرضه داشتند که اکثر زمانی که در او رصد تمام شود سی
سال است که تمامی دور زحل است و ما را معلوم نیست که عمر با تمام آن وفا کند یا نه و بر آن تقدیر که
تمام شود یا نه چون در حرکات کواکب بمرور ایام تفاوتهای فاحش بهم می آید پس احتیاج
می افتد برصدی دیگر و بدین سبب این تاریخ منسوخ میگردد و ما چیزی بنام سلطان بسازیم که هرگز
تمام نشود و الی ابد الدهر باقی ماند همانا که هیچ تاریخی نیست در این زمان که مطابق سال شمسی
حقیقی باشد تا منجمان بر آن تقاویم وضع کنند و تقاویم در این روزگار بر تاریخ فرسیان وضع
میکنند که موافق سال شمسی حقیقی نیست سلطان قول ایشان را پسندیده داشت و در تاریخ
چهارصد و هفتاد و یک هجری این تاریخ وضع کردند و آن کبیسه شمسی بود نامش کبیسه ملک
شاهی نهادند سالهاش شمسی حقیقی باشد و اول سال روزی دارند که در آن روز آفتاب
در اول حمل باشد و از آخر حوت نقل کرده باشد و الا روز دیگر گیرند و بعضی مطلق آن روز اعتبار
کنند و در شب خلاف نیست و هر ماهی را سی روز گیرند و پنج روز در سالهای بسیط و شش
روز در سالهای کبیسه در آخر اسفندارمذ ماه زیاده کنند و نام ماههای این تاریخ بعینه
نام ماههای فرسیان است اما ملکی یا جلالی نسبت دهند و چون سال از نبی ظاهر است بدین

واسطه

واسطه گاه در سال چهارم کبیسه افتد و گاه در سال پنجم و بحسب رصد جدید ایلخانی در دویست
صد و بیست سال شمسی بیست و نه روز کبیسه بود چهار از آن خامس بود یعنی در سال پنجم
دی و چهارم و شصت و سیم و نود و ششم بود و بیست و پنج نوبت دیگر در چهار سال اتفاق افتد
و درین شهر که این معنی یاد کرده میشود سیصد و چهل و یکم باشد از اول تاریخ ملکی و سال سی
و چهارم باشد از دور کبیسه و امسال کبیسه خامسه باشد و گروهی منجمان ماههای این
تاریخ را هم شمسی حقیقی اعتبار کنند چنانکه اول ماهی از حلول آفتاب گیرند باول برجی مثلا اول
فروردین ماه از تحویل آفتاب گیرند باول برج حمل و از اردیبهشت از اول ثور تا دوازده
برج تمام شود دوازده ماه حاصل آید و ماهش بیست و نه روز باشد و آن ماههای مذکور آذرماه
دو ماه باشد و از بروج قوس و جدی و چهار سی روز سی روز بود و آن ماهها آذر ماه و دی ماه باشد
و از بروج قوس و جدی و چهار سی روز سی روز باشد و آن شش ماه مهرماه و آبان ماه و بهمن ماه و ا
سفندارمذ ماه است و از بروج میزان و عقرب و دلو و حوت است و پنج ماه سی و یک روز
و سی و دو روز باشد و آن ماهها فروردین ماه و اردیبهشت ماه و تیر ماه و مرداد ماه و شهریور ماه بوده
از بروج حمل و ثور و سرطان و اسد و سنبله باشد یک ماه را سی و دو روز گیرند و آن خرداد ماه باشد و از
از بروج جوزا چنانکه در این بیت مستجمع است لا ولا لب لا ولا لا شش سه است لل
کط د کط لل شهور کونه است و که بهار و تابستان را گویند که جمیع از تفاعات ست

وبکیسه خریف و زمستان و عکس آن دو فصل اند و این چهار فصل را بر ترتیب بروج نهاده اند و ابتدا
از حمل کرده اند بر توالی تا آخر و طایفه که این ماهها مستعمل ایشان است منجمان مشرقه و غیرهم
احتیاج دارند و در وقت نام صفحه درست راست اول پنج جدول باریک بر کشند تحت برا
ایام اسابیع برقم چنانکه گفته شد و چهار دیگر برای چهار تاریخ مذکور و ابتدا بتاریخ عرب
کنند و اگر ماه ناقص باشد رقم شش تا کط بود و اگر کامل بود رقم شش تا ل بود و بعد از آن ایام روم
بنویسند چهار ماه که عدد روزها سی روز سی روز بود ابتدا از ا کنند و انتها به ل و هفت ماه که
عدد سی و یک روز باشد ابتدا از ا کنند و انتها لا و یکماه شباط را ابتدا به ا کنند و انتها به کح و از
سالهای کبیسه کط و در سال کبیسه و در جدول چهارم ایام فرس و جمله ماهها ابتدا به ا کنند
و انتها به ل و جدول پنجم ایام جلالی بر عدد و علامت ایام فرس و یک ورقی دیگر بیاورند و
در آخر ده از ده ورق برای ایام خمسه مسترقه والله اعلم فصل هفتم در ستاره کان هفتگانه و افلا
ک ایشان و این ستاره کان هفت اند زحل مشتری مریخ شمس زهره و
عطارد قمر و هر یکی بر فلکی دیگر اند هم برین ترتیب که یاد کردیم و دور بر این افلاک و از زمین
فلک زحل بلند نزدیکترین فلک قمر و نشانهای این کواکب در تقویم حروف آخر باشد از نا
مهای ایشان و این هفت شمس و قمر را نیرین خوانند و شمس را نیر اعظم و قمر را نیر اصغر
و پنج باقی را خمسه متحیره از جهت آنکه هر یکی را از ایشان استقامتی باشد پس وقوفی پس

رجوعی

رجوعی پس وقوفی دیگر پس بار با استقامت مشود و شمس و قمر را جز استقامت نبود و زحل و
مشتری را علویین خوانند و زهره و عطارد را سفلیین و زحل و مریخ را نحسین و مشتری و زهره را سعدین
و در وشن این ستاره کان مختلف باشد و باقی ستارکان که بر آسمان باشند ثابته خوانند و جمله بر
فلک هشتم اند و بالای او فلک نهم که او را فلک الافلاک خوانند و او همه افلاک را از جانب
مشرق بجانب مغرب حرکت میدهد بحرکت شبانه روز و دیگر افلاک از جانب مغرب بجانب
مشرق حرکت میکنند و یک بحرکتی خاص شرح در تقویم بصفحه دست راست مواضع کواکب
از فلک بروج ثبت کنند بحسب هر روزی چنانکه اقتضا کنند اثر از غیر فلک بروج دیگر افلاک
و حرکات ثبت اما درین فصل میان افلاک و کواکب ایشان میکند و در فصل هشتم تعیین مواضع
در فصل نهم حرکات ایشان بر ترتیب و مقدم داشتنی اما الغیر کواکب بر هر کاتشان عرض آن
است که حرکت در غیر مکان امکان ندارد لاجرم مکان مقدم باشد بنفات بعد از تقدیر این
تقریر آن است که چون در احوال کواکب مایل در بادی النظر یکشبانه روز دیده شد که از
جانب مشرق طلوع کنند و از طرف مغرب غایب شوند بی آنکه سیاحتی کنند در آسمان چنانکه
ماهی در آب زیرا که این قول مردود است و در علم طبیعی معلوم شده است که بسایط
الخرق والالتیام محال است و آسمانها کوتهای مجوف دارند محیط بر زمین چون سفیدی
بیضه بر زردی و بر یکدیگر منطبق اند چون توهای پیاز و کواکب کوتهای مصمت اند و مرکوز

در افلاک چون پنج دایره بود یا کلیین داکثری و افلاک بر پیرامون زمین دور میکنند
و کوکبها را گرد او بری آورند چون افلاک بر گرد زمین متحرک دیدند بحرکت دوری مانند فلک
منزل از اینجا بر سبیل استعاره فلک نام نهادند و این کواکب که بر روی فلک ظاهراند دو قسم
اند سیاره و ثوابت الکسیاره آنرا متحیره گویند که در حرکتش ذوق نمود زیرا که هر یکی علی حده مرکوزه
در فلک چنانکه برهنه یافته اند و حرکات ایشان مخالف یکدیگر بشرط آنکه استعداد بحرکات بسیط
هر یک نکنند اما ترتیب افلاک کوکبها چنان ادراک کرده اند که در وقت قرانشان ماه
عطارد را بپوشانیده است و عطارد زهره را و زهره مریخ را و مریخ مشتری را و مشتری زحل را
بر این ترتیب یکدیگر را کسف میکنند و لا محاله فلک کاسف منکسف فلک منکسف خواهد بود و
این کواکب با آفتاب بر ترتیب اند زحل و مشتری و مریخ بوجهی زهره و عطارد بوجهی ماه
بوجهی دیگر و تحقیق آن در ریاضات از کتب ریاض معلوم شود اما در بعضی احترافات
زهره بر روی آفتاب چون خالی دیده اند از اینجا متعین شود که فلک آفتاب بالای
فلک زهره بود و آفتاب را جز ماه هیچ کوکب کسوف نتواند کرد و از این ترکیب معلوم گشت
که دورترین فلک زحل است از زمین و نزدیک ترین فلک ماه و علامت این کواکب در تقویم
آخرین حرفی باشد از نامهای ایشان مثلا ل از نام زحل و ش از نام شمس و د از عطارد
و دیگرها بر این قیاس و این کواکب در رسم سیاره مشارک اند اما بر دیگر نام حقیقی و نام آفتاب

باشد

باشد چنانکه نامهای حقیقی آفتاب و ماه بطریق بدل بر این است بجهت غلبه نور ایشان با سایر
کواکب آفتاب را با صالت و ماه بطریق بدل و پنج دیگر را متحیره از برای آنکه میخوانند که هر یک از ایشان
گاهی است بر توالی و خلاف توالی بروج که بتدریج بطی و سریع میشوند گاه از سرعت به بطی
و از بطی به سرعت بروند تا حدی معین و در اثنای این دو حال بسبب یا کلیان زمین را وقوف
نماید و وقوف اول که میان بطی و سرعت باشد گویند کوکب مقیم رجعت است و از این جهت ایشان
را متحیره خوانند که گاه راست روند و گاه باژگونه چون نام متحیره سبب این علت آن است که هر یک را
از این خمسه متحیره فلکیست کوچک که محیط نیست متصل زمین نیست و کوکب در او مرکوز و لیکن
فلکرا تدویر خوانند و او نیز مرکوز است در ثخن فلک که شامل ارض بود و این فلکرا حامل آن تدویر
خوانند و این فلک حرکت میکند بر توالی و تدویر را با خود میبرد و تدویر بر حول خود متحرک است
در مکان خود و بعضی و آن تدویر در جهت موافق حرکت میکنند و آنرا قوس استقامت خوانند
و بعضی بر خلاف جهت او و آنرا قوس رجعت خوانند و مقدار حرکت تدویر زیاده بر حرکت حامل است
و کوکبرا با خود در جانب اعلی بر توالی میبرد اند و هر آینه حرکت در این وضع سریع نماید چون حرکت
باهم مرکب شوند و در جانب اسفل بر خلاف توالی بود حرکت کوکب بطی نماید زیرا که فضل حرکت
تدویر احساس افتد بر حرکت حامل و در میان این دو حالت کوکب متوقف نماید از این جهت که حرکت
تدویر احساس حبا قصد و جهت با مرکز عالم نیداری که کوکب بر خط مستقیم فرو می آید یا آنکه در این

درین حالت حرکت تدویر مساوی حرکت حامل باشد در سمت او بحسب رویت و منی لف در جهت
چون کوکب از یکی ازین دو موقف در گذرد روی ببطء بالانهد از تدویر بتدریج متحرک شود بر توالی
الی از بطی بسرعت انجامد وانه بار اتحاد در جهت تا آنگاه که بنقطه رسد که مشترک بود میان حامل
و تدویر و آنرا ذروه خوانند و آنجا غایت سرعت کوکب باشد زیرا که آن نقطه غایت اتحاد آن دو فلک
بود در جهت و چون کوکب از اتحاد در گذرد از سرعت روی ببطی نهد بسبب انتقاص اتحاد در
جهت بر حینیه که جه از کواکب از ذروه زیاده میشود حرکتش بطی میگردد تا آن وقت که باز متوقف
شود از وقوف در گذرد متحرک نماید بر خلاف توالی بسبب فضل حرکت تدویر بر حامل و
اختلاف جهت و بتدریج حرکت زیاده شود تا بنقطه دیگر رسد که برین نقطه ذروه باشد و آنرا حضیض
تدویر خوانند و غایت سرعت او در رجعت آنجا بود چه غایت اختلاف حامل و محمول در جهت
آن نقطه تواند بود و حرکت آنجا بمقدار غایت فضل حرکت مخالف بود و چون از حضیض در گذرد
بتدریج حرکتش کم شود و بسبب نقصان و اختلاف در جهت تا آنگاه که مقیم
گردد و با حال اول آید اینست علی الدوام احوال کوکب
بحسب مشاهده در حرکاتشان هرچند که این وقوف و رجعت و بطی
و سرعت بریشان عارض نمیشود برابر
آنکه حرکات فلکی متسق و متشابه اند از جهت

اند اکثیف دو دایره کشیده شد یکی حامل و یکی تدویر و صورت
هر دو دایره اینست سیر بر بهیئه را
استقامت باشد زیرا که آفتاب را تدویر نیست و ساده را
حرکت حامل را جهت بر حرکت تدویر و حرکت تدویر
او بر خلاف تداویر متحیره است اسماء اضافی
بمقاله بعضی کواکب بلند بعضی چنانکه متحیره را هرگاه که قیاس کنند با آفتاب زحل و مریخ و مشتری
را علوی خوانند برای آنکه افلاک ایشان بالای فلک آفتاب است و زهره و عطارد را سفلیین
برای آنکه افلاک ایشان شیب فلک او ست و اگر آفتاب را قیاس کنند بل کواکب ستره شمس خوانند
برای آنکه جوهر او که در وسط افتاده است آنرا شمس گویند و آفتاب در میان سیاره چنان است
این بود شرح سبعه سیاره اما کواکب ثابته و ایشان در آسمان دیگر اند غیر این آسمانهای سیاره و
را بدین نام آن نیست که ایشان غیر متحرک است بلکه از جهت قلت حرکت چنانکه در فصل نهم
شرح داده شود یا آنکه مجموع حافظ ارض خود ند خلاف سیاره یعنی بر ارض خود ثابت اند و مرکز
عرضشان متغیر نگردد و حصر ایشان تمام متعذر است اما آنچه مرصود اند هزار و
و بیست و دو کوکب اند و حکمای یونان از برای اسامی موضعشان چهل و هشت صورت
تخیل کرده اند دوازده از ان جمله بروج است و بیست و یک شمالی منطقه و پانزده در جنوبی

اما آنچه بر منطقه است اول صورت حمل است و آن صورت گوسفندی را ماند سر باز کرده و
بر پشت نهاده و بدو لت فرو خفته بسوی مغرب هشتده ستاره است داخل برج سیزده و خارج
پنج دویم صورت ثور است و نیمه اول او گاو را ماند از ناف بریده سر باز پس کرده شاخ زده را
از الم قطع فرو خفته بسوی مشرق چهل ستاره است سی و سه داخل برج یازده خارج سیم صورت
جوزا است و آنرا توامان خوانند یعنی دو کودک بیک شکم زاده چنانکه دو کودک را ماند روی
بمغرب نهاده و دست در گردن هم آورده سرشان مایل بشمال بر منطقه بیست و پنج ستاره است
داخل صورت هشتده و خارج هفت چهارم صورت سرطان است پنج پایک را ماند در
وی بمشرق نهاده سیزده ستاره است داخل صورت نه و خارج چهار پنجم صورت اسد است
شیر را ماند نه تمام خفته و نه تمام ایستاده روی بمغرب آورده و پایهای بسوی جنوب
سی و پنج ستاره است داخل صورت بیست و هفت و خارج هشت ششم صورت سنبله
است کنیزکی را ماند سر بسوی مغرب و پایها بسوی مشرق و روی بجنوب آورده و بال و پر دامن
در پای کشان در یک دست خوشه گرفته که آنرا صنبوره خوانند بر شکل مثلثی سی و دو ستاره است
داخل صورت بیست و شش و خارج شش هفتم صورت میزان است ترازو را ماند و ده
پلهٔ وی بسوی مغرب هشت ستاره است داخل صورت هشت و خارج نه هشتم صورت
عقرب است کژدم را ماند روی بمغرب نهاده و دم برداشته بسوی شمال بیست و چهار ستاره

است

است داخل صورت بیست و یک و خارج سه نهم صورت قوس است تیر را ماند از کمر
تا آخر و پای بر رو کرده اوی را ماند با گیسوها تیری در کمان نهاده و تمام کشیده برای انداختن
از این سبب برامی تیرش خوانند و یک ستاره است دهم صورت جدی است حیوانی را ماند
مرکب از نیم اول بزغاله و نیمه آخر ماهی بیست و هشت ستاره است یازدهم صورت دلو
است مردی را ماند ایستاده و دامنهای منطقه سرش سوی شمال غربی و دو دست دراز کرده و
بیک دست کوزهٔ آب مقلوب کرده و آب سوی پایهای او میریزد از این جهت ساکب
الماء نیز خوانند چهل و پنج ستاره است دوازدهم صورت حوت است دو ماهی را ماند سر
سوی ذنب یکدیگر نهاده و ذنب هر یک بدیگر باز بسته بر رشته که آنرا خیط الکتان خوانند داخل
صورت سی و چهار است و خارج چهار ستاره بجمیع سیصد و چهل و شش ستاره است غیر هیئت و
مدار آفتاب دایم در میانهٔ این دوازده برج باشد اما صور شمالی اول صور فی که منطقه معدل ا
لنهار نزدیکتر است بنات النعش صغری است و دویم بنات النعش کبری و هر یک هفت ستاره
باشند از آن چهار ظاهر که بهیات مربع اند نعش خوانند و سه دیگر بر طول واقع اند بنات گویند
و بعضی این هر دو صورت را بدو خرس تشبیه کرده اند اول دب اصغر گویند و دوم را دب اکبر تصور
کرده اند دو ستاره که بر سینهٔ او باشد فرقدان خوانند یکی از دیگری روشن‌تر و یک ستاره روشن که بر
ذنب اوست جدی گویند و او نزدیک‌ترین ستاره‌ها است بقطب شمالی بدا وسط حرکتش

ظاهر گردد و خارج این صورت ستاره هشت کوچک است آنرا گویند دب اصغر و دب اکبر خوانند
و او تمام اندام است از آن سبب اکبر گویند و نزدیک سیمین کوکب از دم دب ستاره باشد
روشن بسیار خورد که نور چشم بدو امتحان کنند و او را سها خوانند و ستارگان داخل و خارج
او سی و پنج اند صورت سیم تنین است اژدها را ماند گرد بر گرد قطب شمالی برو بر آمده
و ستارگان او سی و یک است صورت چهارم قیفاوس است ملکی را ماند تاج
بر سر نهاده و دو دست و پای بجنبانید برای دویدن از بیم و ستارهای داخل یازده اند و خارج دو صو
رت پنجم عوا است و او را حارس شمال نیز خوانند مردی را ماند دو دست دراز کرده بانگ میکند
ستارهای او بیست و دو اند داخل و صورت خارج یکی و شمال رامح از این جمله است و آن
دو کواکب است بمقدار یک نیزه از هم دور میان دو پای عوا در جانب جنوبی او کوکبی باشد رو
شن اطراف او خالی از کواکب او را سماک اعزل خوانند صورت ششم فکه است
اکلیل نیز خوانند دایره را ماند رخنه شده ستارگانش هشت اند صورت هفتم الجاثی
علی رکبتیه مردی را ماند ایستاده برای پاکوفتن بدین سبب او را نیز ستارگان وی بیست و
هشت اند و خارج یکی صورت هشتم شلیاق است چنگ رومی مشهور و او را سلحفاة هم گویند
بر یک طرف او ستاره ایست روشن او را نسر واقع خوانند و ستاره است صورت نهم دجا
جه است مرغی را ماند گردن دراز کرده برای دانه و سوی مغرب و دو پر باز کرده برای پریدن

نوزده ستاره است و از این دو خارج است صورت دهم ذات الکرسی زنی را ماند بر کرسی نشسته
روی بجنوب آورده بر آن کرسی ستاره ایست روشن و موصوف بکف الخضیب سیزده ستاره
است صورت یازدهم برساوس است و او را حامل رأس الغول خوانند مردی را ماند ایستاده
سر سوی شمال و پایها بسوی جنوب بدست شرقی آلتی قتل دارد و بدست غربی سر بریده
ناخوش کرده بیست و شش ستاره داخل صورت و سه خارج صورت است صورت دو
ازدهم ممسک الاعنه است مردی را ماند ایستاده بیک دست عنان مرکبی گرفته و بدست دیگر
تازیانه جانب چپ او ستاره ایست روشن او را عیوق خوانند چهارده کوکب داخل
و دو خارج است صورت سیزدهم حوا است مردی را ماند رو بجنوب آورده و ماری بدو دست گرفته
بیست و چهار کوکب است خارج صورت پنج صورت چهاردهم حیة الحوا است ماری است
سر و دنب برداشته برابر حوا روی بجنوب کرده هژده ستاره است صورت پانزدهم سهم
است تیری را ماند پیکانش سوی مشرق پنج ستاره است صورت شانزدهم عقاب است عقا
بی را ماند در پرواز روی بمشرق و بر پای او کوکبی باشد روشن و نسر طایر نیز خوانند نه کو
کب اند داخل و صورت و شش خارج صورت هفدهم دلفین است حیوانی بود بحری
بر شکل خیکی بود کوتاه پای آدمی دو دست مرغی را که در یابد برهاند و از آفتاب ببرد ده
ستاره است چهار او را صلیب خوانند صورت هژدهم رأس الفرس است سر اسپی را

ماند نوکش سوی جنوب چهار کوکب تاریک است نوزدهم فرس اعظم است نیمهٔ او
ل اسبرا ماند با دو پر روی بجنوب نهاده بیست ستاره است صورت بیستم مراة المسلسله
است زنی را ماند ایستاده سر سوی مشرق و روی بشمال آورده دستها برکشیده از زنجیر بسته
بیست و سه ستاره است صورت بیست و یکم مثلث است مثلثی متساوی الساقین را
ماند چهار ستاره است سه از آن بر سر زاویه یکی بر قاعده مجموع سیصد و شصت ستاره است
اما صور جنوبی پانزده اند اول صورت که بصورت بروج نزدیک در جنوب منطقه
قیطس حیوانیست بحری کشتی را ماند و جنبش چون دنب ماهی است و روی بمشرق آورده
بیست و دو ستاره است صورت دویم جبار است مردی را ماند شمشیر بر میان بسته و عصایی در
دست گرفته و روی بجنوب نهاده و سی و هشت ستاره است صورت سیم نهر است جوی آبرا
ماند که بچهار روی پیدا و در آخر او ستاره روشن است سمی باخر النهر بیست و چهار ستاره
است صورت پنجم کلب اکبر است سگی را ماند بر دو پای ایستاده رو بجنوب نهاده هجده ستاره
داخل صورت و یازده خارج صورت و شعری اینست عبور که یمانی خوانند در دهان وی است کو
کبی بغایت روشن است صورت ششم کلب اصغر است کلب متقدم نیز خوانند و دو ستاره است
یکی شعری غمیصا که بغا می موصوف است و دیگری مقابل که عرب مرزم خوانند صورت هفتم
سفینه است کشتی را ماند و چهل و پنج ستاره است و سهیل بر طرف بر شرقی اوست صورت

هشتم

هشتم شجاع است ماری را ماند دراز و باریک روی بجنوب بیست و پنج ستاره است صورت نهم
کاس است باطیه نیز خوانند هفت ستاره است صورت دهم غراب است زاغی را ماند سر سوی جنوب
زیر شجاع نشسته هفت ستاره است صورت یازدهم قنطورس است بر صورت برج قوس است
سی و هفت ستاره است صورت دوازدهم سبع است شیری را ماند و قنطورس پای او را گرفته
سر سوی شمال نوزده ستاره است صورت چهاردهم اکلیل جنوبی است سیزده ستاره است صورت سیزدهم
مجمره است عود سوز را ماند هفت ستاره است صورت پانزدهم سمکه جنوبی است ماهی را ماند سر
سوی مشرق نهنده یازده ستاره است مجموع سیصد و شانزده کوکب است هر کس که معرفت صور به
از این خواهد از کتاب استاد عبد الرحمن صوفی علیه الرحمة طلب دارد چون این نوبت از حرکت بر یک
سؤال است پس جمله از هر یک فلک نهم بالای زحل زیرا که زحل این از اکسف کند و بالای او
فلک نهم است که حرکت ستارگان بر وی از اوست و او را محرک حرکت اولی خوانند که حرکت اولی
از وی ظاهر و فلک الافلاک خوانند چندین همه افلاک را از مشرق بمغرب حرکت میدهند و فلک
اطلس خوانند چون غیر مکوکب است فلک اعظم نام کنند چندین بر همه افلاک محیط است
و بحسب ارصاد و حرکات ثوابت و سیاره را مخالف حرکت یومیه دیده اند هم در جهت
و هم در کمیت از برای این حرکت ثانیه خوانند اما تحت فلک قمر کره آتش است و علی
الترتیب کره باد و کره آب و کره خاک که مرکز کل است و این جمله عالم

عالم خوانند بدین صورت که نموده میشود در این دایره والله اعلم بالصواب

ا ب ج د ه و ز ح ط ی یا

فلک اعظم
فلک ثابت
فلک زحل
فلک مشتری
فلک قمر
کره نار
کره هوا

فصل پنجم در بروج و اجزای آن و سیر کواکب در آن و دور فلک را که کواکب بر آن حرکت میکنند

بدوازده بخش قسمت کرده اند هر یکرا برجی خوانند و هر برجرا بسی بخش کرده اند و هر یکرا درجه خو

انند و هر درجه را بشصت بخش کرده اند و هر یکرا دقیقه خوانند و همچنین هر دقیقه بشصت ثانیه و

ثانیه را بشصت ثالثه و هر ثالثه را بشصت رابعه و چندانکه خواهند بخش و نام بر جها این

ا ب ج د ه و ز ح ط ی یا

دوازده گانه اینست حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبله میزان عقرب قو

س جدی دلو حوت و نشانهای ایشان چنان بود که حمل را صفر نشان کنند و ثور

را الف نشان یکی و جوزا را نشان دو تا بحوت او را نشان یازده بنشد و عدد درجات از سی

و نه نگذرد از این جهت که چون سی شود برجی شود و عدد دقایق از پنجاه و نه در نگذرد زیرا که چون

شصت شود درجه باشد و در تقویم سبعه از جدولهای تواریخ بهفت جدول متساوی بر کشند

جهت مواضع کواکب که ونه در نیم روز بر روزی بر کشند در هر جدولی بر ازای بر روزی

سه رقم بر کشند یکی رقم برج و یکی رقم درجه و یکی رقم دقیقه و آنکه کوکب باشد و آنقدر درجات

و دقایق که تا آن نیم روز رفته باشد از آن برج بنویسند و ابتدای کوکب به آفتاب کنند پس

بماه پس بکواکب متحیره بر ترتیب افلاک و چون درجه و دقیقه کواکب روز بروز زیاده

میشود کوکب مستقیم بود و چون در نقصان بود راجع باشد و اگر زیاده و نقصان نبود مقیم بود

شرح چون مصنف فارغ شد از ذکر کواکب و افلاک ایشان شروع کرد در تفسیر آنکه ایشان از فلک

بروج فلکرا که کواکب در او سیر میکنند قسمت کرده اند باجزای صغار و قاعده در این قسمت چنان رفته

است که تمامی از فلکرا قسمت کرده اند باقسام دیگر و همچنین هر قسمی را از اقسام باز قسمت کرده

اند باقسامی که سته از وی باشد و قسمت جزو کل باشد و دویم جزو جزو و قسمت سیم جزو جزو الی مالا نهایة

و اصطلاح عدد قسمت اول دوازده است و قسمت دوم سی و قسمت سیم شصت و بعد از این

اقسام از شصت زیاده کم نشود و قسمت اول که دور قمر را بدوازده بخش کرده اند هر قسمی را برجی خوانند و هر برجی را بسی بخش کرده اند و هر یکی را درجه خوانند و هر درجه را بشصت قسمت اند و هر یکی را ثانیه خوانند و هر ثانیه بشصت قسمت کرده اند و هر یکی را ثالثه خوانند هم برین قیاس بود ثالثه و رابعه و خوامسه هر چند خواهند قسمت توان کرد و بروج دوازده گونه را که تقسیم اول است از دور فلکی هر یکی را جداگونه نامی باشد خاص بود و آن نامها اوردوقت معین که بصور دوازده گانه که در فلک ثابت بروج داده شود و در موازی آن برجها بوده اند بدان ترتیب نهاده اند پس بروج ماده صورتها باشد و هر برجی را از ماده صورتی ناگزیر باشد و در وقت این وضع و در محاذی قسم اول که مبدا آن نقطه باشد از فلک بروج که آفتاب چون آنجا رسد برابر معدل النهار باشد و از آن نقطه چون درگذرد در جانب شمال معدل النهار آید صورت حمل بوده است و صور اقسام باقیه از اینجا معلوم کرده و در مدت دو هزار سال صورت ماده هر برجی صورت مقدم او باشد چنانکه از تاریخ تسمیه بروج یک هزار و سیصد سال گذشته است اکنون صورت حمل را ماده تصور کرده اند و صورت ثور را ماده حوت انا آخر حوت که صورت حوت ماده حمل دارد و از این بحث لازم آید که از برای ماده فلک بروج جسم دیگر تعیین باید کرد و عادت چنان رفته است که در تقویم این اقسام مذکوره چهار قسم نویسند در سه سطر قسم اول که بر جانب الیمین ناظر باشد بروج بود و عدد دوازده بیش نباشد چون دوازده شود بار از سر گیرند زیرا که دور تمام شده باشد و قسم دوم که در وسط باشد درجات باشد و عدد او از سی بگذرد

وچنین سی شود برجی باشد و قسم سیم که در آخر باشد بر طرف الیسر ناظر دقایق باشد و عدد آن از شصت زیاده نشود چون بشصت گردد درجه باشد این اقسام ثلثه را بازبه ارقام ثبت نماید چنانچه رقم حمل را صفر نهند و رقم ثور یکی و جوزا دو و همچنین تا حوت که رقم او زیاده باشد و بر خلاف قیاس الست چه قیاس آنست بود که رقم حمل که اول است یکی باشد اما سبب خلاف آن است که تقویم کواکب را بصورت دو دو ایشان از اول حمل بر رقم می نویسند و آن علامت اقسام ثلاثه باشد که مذکور شد پس هرگاه که علامت حمل نه صفر بودی و کوکب در پانزده درجه حمل بودی فرضا رقم او چنین ثبت کردند آیه ناظر چنان پنداشتی که کوکب از اول حمل یک برج و پانزده درجه قطع کرده است حال آنکه پانزده درجه بیش نیست لاجرم رقم حمل صفر کردند و چنین نویسند حیه تا رفع اشتباه شود و سایر بروج را قیاس همین است و در صفحه دست راست تقویم بعد از جدول ایام اسامی و تواریخ بنوشت جدول دیگر بیاورند جهت مواضع سبعه سیاره آفتاب را که اعظم اجرام علوی است مقدم دارند و بعد از و ماه را آنگاه خمسه متحیره را بر ترتیب افلاک ثبت کنند و هر جدولی مرتبت است بر سه سطر چنانکه گفته شد سطر اول رقم برج باشد که کوکب در وی است و آن از یازده زیاده نشود و چون دوازده شود رقمش صفر کنند و در سطر دویم درجات بود از آن برج که کوکب در وی باشد و آن از اط کمبیت و نه است در نکنند برای آنکه چون درجه دیگر بر او زیاده شود سی درجه شود او را از سطر او سطر اصطلاح کنند و عوض آن برجی بر سطری اول افزایند و در سطر سیم رقم دقایق باشد از آن درجه که بعد

ازده بر سط او سط برج و آن از گوشخانه نط که پنجاه و نه باشد زیاده شود چند دقیقه دیگر برا او
اضافه شود شصت دقیقه را درجه او را از سط آخر طرح کنند و بعد رجه عوض او بر سط او سط زیاده
زیاده کنند چون آن بسایط را بدین نسق مضبوط کرده چنانکه برابر هر روزی از ایام اسابیع و ایا
م شهور و تواریخ مواضع کوکب از برج و درجه و دقایق که تا نیم روز آن روز مبداء روز ابتدا کرده
و چون پیش ایشان شبانه روز از نیم روز تا نیم روز باشد و شرحش بیشتر از این گفته شد بعد ا
ز آن نگاه کنند به درجات و دقایق کواکب اگر روز بروز زیاده میشود راجع باشد و اگر کم و زیاد
نشود مقیم باشد و اگر عدم این تفاوت بود استقامت باشد و کوکب مقیم رجعت بوده و اگر بعد
از رجعت بود مقیم استقامت والله اعلم **فصل نهم** در معرفت حرکت کواکب بدانکه آفتاب
دوره دوازده برج او در سالی تمام کند و برجی باجی قطع نماید و قمر دوره در بیست و هفت شبانه
روز و ثلثی تمام کند و برجی زیاده از دو روز و نه کمتر از سه روز و زحل دوری در سی سال و برجی در
دو سال و نیم قطع کند و در بر دوازده ماه نیم و چهار ماه نیم راجع باشد و مریخ دوری در دو سال
کم یکماه تمام کند و برجی چهل مستقیم و کمتر دو باشد در یکماه و نیم تمام کند و در هر دو سال و یکماه و نیم
دو ماه نیم راجع باشد و زهره دوری در حدود سالی تمام کند و در یک ماه و هفت ماه و نیم در
ازده روز راجع باشد و عطارد دوری هم در حدود سالی تمام کند و برجی چون مستقیم باشد
روی بیست و شانزده روز تمام کند و در هر صد و شانزده روز بیست و دو روز راجع باشد اما کواکب

ثابته دوری در بیست و چهار هزار سال قطع کنند برجی در دو هزار سال **فرح** سابقا معلوم گشت
که ستاره کان را حرکت از مغرب بمشرق است و بعضی سریع السیر هست خاصه که به بطئ مانند چنانکه آفتاب را
که عرض کرده دور فلک را بسیصد و شصت و پنج روز و ربعی کم جزئی از صد و بیست جزو و بجب
رصد چه به که از دوازده درجه دقیقه را تمام کند و این مدت سال شمس طبیعی است و برجی در
درجه و یکماه بحسب اختلاف ملکه او در برج اما کواکب شش گانه را حرکات است آن
را محیط دو دایره باشد یکی بر محیط حامل و یکی بر محیط تدویر اما محیط حامل قمر دوره در مدت بیست و
هفت شبانه روز و هفت ساعت و چهل و سه دقیقه و پنجاه ثانیه تقریبا تمام کند این مدار چون بر
دوازده قسمت کنند دو روز و ثلثی از روزی باشد تقریبا اما زحل دوری در مدت بیست و نه سا
ل و پنجاه و ده روز و چهار ساعت تمام کند تقریبا و برجی در دو سال و پنجماه و سیزده روز و نه
ساعت بتقریب اما مشتری دوری در مدت یازده سال و ده ماه و یازده ساعت
و برجی در یازده ماه و بیست و شش روز و هفت ساعت تقریبا اما مریخ دوری در
مدت یکسال و ده ماه و بیست و یک روز بیست و سه ساعت بتقریب و برجی در یکماه و
بیست و پنج روز و دو ساعت بتقریب و زهره و عطارد مانند آفتاب باشد اما بر محیط
تدویر قمر دوری در مدت بیست و هفت روز و سیزده ساعت و نوزده دقیقه تمام کند
و زحل دوری مدت یک سال و سیزده روز و کم از تمام کند از این جا چهار ماه و چهار روز

راجع باشد باقی هشت ماه و چهار روز مدت اقامت و استقامت باشد و مشتری دوری
در مدت یک سال و یکماه و چهار روز تمام کند تقریبا چهار ماه راجع باشد و نه روز نه ماه باقی مدت اقا
مت و استقامت باشد مریخ دوری در مدت دو سال و یکماه چهار روز تمام کند تقریبا چهار ماه رج
باشد نه روز و نه ماه باقی مدت اقامت و استقامت باشد و مریخ دوری در مدت دو سال و یکما
نوزده روز تمام کند دو ماه و دوازده روز راجع باشد و یک سال و یازده ماه و دوازده روز مدت
اقامت و استقامت باشد و زهره دوری در مدت یک سال و هشت ماه و نه روز تمام کند و یکماه و
دوازده روز راجع باشد و یک سال پنج ماه و بیست و هفت روز مدت اقامت و استقامت
باشد اما این رجعت و استقامت بسبب بودن تدویرهاست در بعد اوسط حامل و در سایر ابعاد
توقف نکند بزیاده و نقصان چنانکه این حرکت با هم مرکب شود سرعتی در سیر ایشان ظاهر
گردد اما در سیر رجعت و تعلیق سرعتی زیاده است که در نزدیک حضیض نیست اما ثوابت
دوری در مدت بیست و سه هزار و هشتصد و پنجاه سال تمام کنند برجی در مدت هزار و نهصد
و هشتاد سال تقریبا و درجه در مدت شصت و شش سال بتقریب این بود شرح حرکات
کواکب والله اعلم فصل دهم در جوزهر و عرض ماه و آفتاب را مداری باشد که بمیان بروج بگذرد
آنرا منطقة البروج خوانند و ماه را مداری دیگر باشد با مدار آفتاب در دو موضع مقابل یکدیگر
تقاطع کنند و آن دو موضع را جوزهر و عقده تنین نیز خوانند پس یک نیمه از مدار ماه در جانب

شمال

شمال بود از مدار آفتاب و دیگر نیمه در جانب جنوب و آن عقده را که چون ماه از وی بگذرد
در جانب شمال بود راس خوانند و آن عقده که چون ماه از وی بگذرد جنوبی شود ذنب خوانند
و میل اجزاء مدار ماه از مدار آفتاب عرض ماه خوانند و غایتش تا پنج درجه باشد و تقویم ماه را از طول
ماه خوانند و راس و ذنب را سیر معکوس بود مانند کوکب راجع و دوری در نوزده سال
تمام کنند و برجی در نوزده ماه و درجه در نوزده روز و در تقویم موضع راس پس از تقویم عطارد
بود برج و درجه و دقیقه موضع ذنب در برج هفتم باشد از آن برج همان درجه و دقیقه باقی
بسبب موضع ذنب نیاوردیم که عرض ماه را جدولی جدا گانه در پهلوی تقویم او بیاورند در دو
سطر یکی درجه و یکی دقیقه و عرض ماه اندر ربعی از دو ربع که قمر بعد از راس بود و شمال صاعد زاید باشد
در ربعی دیگر که قمر بعد از وی باشد و روی بذنب دارد تا رسیدن بذنب شمالی هابط ناقص بود و
در ربع سیم که از ذنب بگذشته باشد جنوبی هابط زاید بود و در ربع چهارم که بعد از آن بود و قمر
رو براس داده تا رسیدن براس جنوبی صاعد ناقص بود و خمسه متحیره را هم عرض بود و باشد
که در بعضی تقویمها عرض هر کوکبی در پهلوی تقویم او بیاورند و آفتاب را عرض نبود جهت آنکه
عرض دوری ستارگان بود از راه آفتاب و آفتاب از راه خود دور نشود و نشانهای شمال
و جنوب و صاعد و هابط از حرف اول برند و نشانهای زاید و ناقص از دو حرف آخر برند
شرح پیش ازین بیان کرده اند که همچنانکه آفتاب را مداری باشد که بمیان بروج بگذرد و آنرا

منطقة البروج خوانند یعنی کمربند ماه را حمائلی باشد که مدارش بر منطقه الفلک باشد
آن منطقه البروج مایل نصفی در شمال منطقه الفلک باشد و لکن منطقه البروج مایل نصفی
در شمال منطقه الفلک باشد و نصفی دیگر در جنوبی او و متقاطع بدو نقطه متقابل که آن نقطه‌ها را
جوزهر بیز و عقدتین خوانند اما آن عقده که ماه از وی بگذرد در جانب شمال منطقه برآید آن را راس
خوانند و آن عقده که ماه از وی بگذرد بجانب جنوب منطقه آید آن را ذنب خوانند
و غایت دوری این مدار از یکدیگر نقطه منتصف هر نصفی باشد و آن مقدار پنج درجه دو
ری این دو مدار را عرض ماه خوانند و عرض کواکب باقیه همچنین باشد و مدار ماه بدو
عقده و دو نقطه که منتصف هر دو نقطه عقده باشد و غایت عرض آنجا بود که چهار ربع
مساوی شود و ماه در آن دو نقطه عدیم العرض باشد زیرا که عرض دوری او ست از منطقه و
در عقده که موازی منطقه بود لاجرم عرضش نباشد و در غیر این دو عقده ذو العرض باشد و در ربعی
که راس مبدای او باشد و روی بنصف شمال دارد صاعد بود در شمال و زاید در عرض
و در ربع دیگر که مبدأش از نقطه منتصف آن نصف باشد هابط در شمال و ناقص در عرض
تا آنگاه که بعقده ذنب رسد و باز عدیم العرض شود و روی بنصف جنوبی نهد پس در
ربعی که از ذنب ابتدا کند هابط بود در جنوب و زاید در عرض و در ربعی دیگر که از نقطه
منتصف این نصف ابتدا کند صاعد بود در جنوب و ناقص در عرض پس مدار ماه منقسم

شود بچهار قسم شمالی و جنوبی و صاعد و هابط زاید و ناقص و در ربعی که عقده راس منتصف او
باشد یعنی چهارم و اول صاعد و در دو ربع دیگر یعنی دویم و سیم که عقده ذنب منتصف آنها باشد هابط
بود و در دو ربع ثانی یعنی سیم و چهارم جنوبی بود و در دو ربع متقابله یعنی اول و سیم زاید
باشد و در دو ربع ثانی یعنی دویم و چهارم ناقص باشد و این دو عقده را در بروج سیر میباشد
معکوس مانند ستاره‌گان راجع و دوری در مدت هجده سال و هفتماه و هیجده
روز و پانزده ساعت تمام کنند بتقریب و این مدت را چون بر دوازده قسمت کنند خارج
قسمت هجده ماه و بیست و چهار روز و دو ساعت باشد تقریبا برجی بدین مدت تمام کنند
و این مدت را بر سی که درجات برج است قسمت کنند حصه هر درجه نوزده روز و بیست ساعت
باشد بتقریب و همیشه این دو عقده برابر هم باشند یعنی در برج هفتم از یکدیگر مواقع درجات
و دقایق و در تقویم چون از جدول سیر عقده حصه ولی بیاورند و موضع راس را
دوری برابر هر روز از ایام اسابیع و تواریخ ثبت کنند در سطر مانند سبعه
سیاره برای برج و درجات و دقایق و
موضع ذنب نیاورند زیرا که از موضع
راس موضع ذنب معلوم توان کرد و راس
شکلش این است و جمع کوکبها خو

باشد الا آفتاب را زیرا که عرض در بعضی کواکب است از مدار آفتاب دوری آفتاب از مدار
خود محال باشد لاجرم او را عرض نباشد اما همچنان که مدارات کواکب از مدار آفتاب مایل‌اند
مدار او نیز از دایره معدل النهار که اعظم دوایر افلاک است میلی دارد و ایشان متقاطع‌اند
نقطه یکی اول حمل که اعتدال ربیعی خوانند دیگر اول میزان که آن را نقطه اعتدال خریفی خوانند
و دیگر غایت بعد از این دو دایره از نیم نقطه منتصف نصف دو دایره بود اما از منطقه
بروج نقطه انقلابین بود یکی نقطه انقلاب صیفی اول سرطان و دیگر نقطه انقلاب شتوی
یعنی اول جدی و دوری این دو دایره را از یکدیگر میل خوانند و غایتش میل اعظم و میل کلی
خوانند و این بحسب ارصاد متفاوت است اما از بطلمیوس چنانچه رصد مالاکاووس دارد
حس بیست و چهار درجه بوده است و به ارصاد متاخرین اندک کمتر یافته‌اند و برصد
جدید ایلخانی بیست و سه درجه و نیم و آفتاب هرگاه بر نقطه اعتدالین باشد او را میل نباشد
و غایت میلش بر نقطه انقلابین بود چنین نقطه اعتدال ربیعی رسد عدیم المیل باشد و از آن
نقطه چون بگذرد به تدریج میلش پدید آید و در نیم شمال معدل النهار آید صاعد باشد در فلک و زاید
در میل تا اول سرطان که نقطه غایت بعد است و غایت میل در شمال آنجا بود و چون از این
بگذرد هابط بود در فلک و ناقص در میل تا رسیدن آفتاب به نقطه اعتدال خریفی آنجا
باز میلش معدوم گردد زیرا که آفتاب موازی معدل النهار ~~افتد به تدریج از میلش پدید آید~~

باشد و چون از وی بگذرد در نیمه جنوبی معدل النهار افتد بتدریج از میلش پدید آید در فلک
هابط باشد و میلش زاید تا اول جدی که غایت میل درجات جنوبی آنجا باشد و از وی
چون درگذرد صاعد شود در فلک و ناقص در
میل تا باز به اول حمل رسد و تقسیم ارباع و غیر
مانند آن باشد که در ماه گفته شد و این دو دایره
این است و تقویم کوکب را طول کوکب خوانند و چون در اصطلاح ابتدای سیر
کواکب را از اول حمل گیرند پس هرگاه که کوکب بر نقطه اعتدال ربیعی باشد او را طول
نباشد و هرگاه که در یکی از دو عقده باشد عدیم العرض باشد و در تقویم نام هر کوکب که عرض باشد
مانند ماه و غیره به از جدول طول او جدولی بکشند و عرض آنها کوکب را در دو سطر ثبت کنند یکی
علامت درجه و یکی علامت دقیقه از برای آفتاب نیز همچنین جدولی بیاورند برای میل آن درجه
و دقیقه ثبت برابر هر روزی به قاعده مسطور و علامت شمال و جنوب و صاعد و هابط از
حروف اوایل این نقطه‌ها کنند و علامت زاید و ناقص از دو حرف آخر شان و علامت
راس و ذنب را نیز از دو حرف آخر باشد والله اعلم **فصل یازدهم** در ساعات از ساعات
شبانروز را به بیست و چهار قسمت کرده‌اند و هر یکی را ساعتی خوانند و هر ساعتی را به
شصت قسمت کنند و هر قسمتی را دقیقه خوانند و در تقویم به ازای هر روزی ساعات

دو دقایق لکن روز ننهند و چون آنرا از بیست و چهار ساعت نقصان کنند ساعات و د
قایق شب باشد و روز از وقت تحویل آفتاب بجدی تا وقت تحویل آفتاب بسرطان
افزاید و در نیم دیگر بکاهد و شب بر عکس باشد و درازترین روزهای سال و کوتاه‌ترین شبها و
قت تحویل آفتاب بسرطان باشد و کوتاه‌ترین روزها و درازترین شبهای وقت تحویل آفتاب
بجدی باشد و بوقت تحویل آفتاب بحمل و میزان روز و شب یکسان باشد و این ساعت را مستوی
خوانند و چنین هر روزی و هر شبی را جدا جدا بدوازده قسم مساوی کنند و آن ساعت را زمانی معوج
خوانند و مقدار هر ساعتی بحسب درازی و کوتاهی روز و شب می افزاید اما ارتفاع آفتاب
مقدار بعد او بود از سطح افق که بر زمین یکی از میان ظاهر و پوشیده از آسمان جدا کند و لکن نه
دو تالی
از درجات بود و غایتش تا بوقت نصف النهار و غایت ارتفاع هر روزی در تقویم بعد
از ساعات شبانروزی درج و لی جداگونه ننهند و هیچ ارتفاع از نود درجه زیاده نشود
شرح شبانروزی که آن مفارقت آفتاب باشد از دایره افق و باز رسیدن او بدانجا کرد
کل به بیست و چهار ساعت بخش کرده اند و لکن بر دو نوع است یکی را ساعت مستوی خوانند
و بامعتدل و دوم را ساعت معوج خوانند یا زمانی اما ساعت مستوی هرگز در مقدار زیاده و کم
نشود مگر در عدد و در وقتی که روز یا شب دراز و کوتاه گردند و هر گاه که روز و شب متساوی باشند
آن ساعات نیز در مقدار هم و در عدد متساوی باشند اما ساعات معوج بر عکس این بود یعنی

همیشه

همیشه ساعات روز مساوی باشد بساعات شب در عدد و در مقدار وقتی که روز و شب متس
اوی باشد در درازی و کوتاهی و الا از مقدار تفاوت کند از اینجهت که هر روز آفتاب بر مداری
حرکت میکند از مدارات یومی یعنی دوایری که بر موازات فلک معدل النهار که اعظم مدارات
یومی باشد و موازات فلک معدل النهار را توهم میکنند و نقطه شرق و مغرب که تقریبا باشد و
آن دو نقطه متقابل باشند و لکن مدار به دو قسم منقسم شود و قوس قطعه را گویند از دایره و لکن
قوس که بالای زمین باشد قوس النهار خوانند و لکن قوس که در نشیب زمین باشد قوس ا
خوانند
للیل و چون تمام آن مدار را سیصد و شصت درجه فرض کنند و بر بیست و چهار ساعت
قسمت کنند حصه هر ساعتی پانزده درجه باشد و این اجزای ساعات خوانند و از مسا
وات آن دو قوس مساوات روز و شب لازم و هر یک دوازده ساعت باشد متساوی
در مقدار و عدد و هم از مستوی و هم از معوج و هر گاه که آفتاب بجانب شمال آید از معدل النهار
دورتر شود قوس النهار بزرگتر شود و قوس اللیل کوچکتر زیرا که زیادتی قوس النهار مکافی
نقصان قوس اللیل باشد و در جانب جنوب عکس این باشد پس وقتی که روز یا شب دراز
شود یا کوتاه گردد عدد ساعات نیز زیاده و کم شود در مستویات اما مقدار و اجزا همیشه بر یک قرار باشد
راجح مکافی
و زیادتی عدد ساعات مرجوح باشد و در معوجات مقدار ساعات بکاهد و بیفزاید اما عدد هرگز
زیاده و کم نشود و زیادتی مقدار ساعات راجح مکافی نقصان ساعات مرجوح باشد و هر ساعتی

119 نسبت قسمت کنند و هر جزو را دقیقه خوانند و دقایق در تساوی و تفاوت مقدار و عدد تابع آن ساعات
باشد و از تقویم منجمین معلوم شده باشد و در تقویم بیند از جدول موضع دایر جدولی چاپ دانند ساعات مستوی
دوری ثبت کنند برابر هر روزی از ایام اسابیع و تواریخ و در دو سطر یکی ساعات و دوم دقایق
چون ساعات و دقایق روز معلوم شود دانستن ساعات و دقایق شب آسان بود
بدان طریق که ساعات و دقایق روز را از بیست چهار نقصان کنند آنچه بماند ساعات و دقایق
شب باشد مثلا روز چهارده ساعت و چهل و پنج دقیقه بود یک ساعت از بیست و چهار برد
اشتم ماند بیست و سه ساعت آنگه یک ساعت را شصت دقیقه کردیم چهل و پنج از وی نقصان
کردیم ماند پانزده دقیقه و چهارده ساعت را از بیست و سه ساعت کم کردیم ماند نه ساعت پس ساعات
شب نه ساعت و پانزده دقیقه باشد بر این قیاس کنند ساعات روز در مواضع شمالی می افز
اید روز بروز از وقت تحویل آفتاب بجدی تا وقت انتقال به اول سرطان و میکاهد روز بروز
از وقت تحویل آفتاب باول سرطان تا رسیدن او باز باول جدی و ساعات شب بر عکس این باشد
زیرا که هر گاه روز می افزاید شب میکاهد و هر گاه که شب می افزاید روز میکاهد و هر شب [illegible] مادام باشد
که آفتاب در درجاتی باشد که آنرا درجات از اول حمل باشد تا آخر سنبله و آنرا درجات عالیه خوانند
و از شب کم نباشد مادام که در درجاتی بود که آنرا درجات از اول میزان باشد تا آخر حوت و آنرا درجات
منخفضه خوانند و مستوی شب و روز بوقت تحویل آفتاب باول حمل و میزان از برای آنکه دا

يره افق يعني دايره عظيمه که نيمه ظاهر آسمان را از نيمه پوشيده جدا کند اگر از سطح زمين اعتبار
آنرا دايره افق حسي خوانند و اگر از مرکز زمين اعتبار کنند دايره افق حقيقي خوانند و در مواضع
شمالي سطح اين دايره مرتفع باشد و در جانب جنوب از نظر غايب ميشود تا بجايي که نصف شمالي سطح
ظاهر شود و نصف جنوبي سطح خفي از آنجا لازم آيد که در شمال مدارات يومي بر دايره افق بر
ابای حاده منفرجه متقاطع باشد يعني هرگاه که دو خط مستقيم با همديگر يکديگر واقع شوند و زوايا
که بر اطراف ايشان باشد اگر متساوي باشند آنرا زواياي قائمه خوانند و اگر يکي تنگ تر و يکي گشاده
تر باشد آنرا منفرجه گويند پس بزرگترين قوسها از مدارات شمالي آنکه بود که فوق الارض
باشد و از مدارات جنوبي آنکه تحت الارض بود و کوچکترين قوسهاي مدارات شمالي
آن بود که تحت الارض باشد و از جنوبي آنکه فوق الارض باشد لامحاله اعظم قوسهاي ظاهر قوس
مدار سرطان باشد و اصغر قوس مدار جدي و اعظم قوسهاي پوشيده مدار جدي و اصغر
قوس مدار سرطان پس هر آينه شب و روز در دو تحويل آفتاب به اول حمل و ميزان
متساوي باشند و در ديگر مدارات متفاوت و اطول ايام و اقصر ليالي در وقت حلول شمس
باشد به اول سرطان و اطول ليالي و اقصر ايام در وقت حلول شمس باشد به اول جدي اين بود
شرح ساعات اما بيان ساعات اول بايد دانست که دايره عظيمه که بسمت الراس
و قدم بگذرد و متقاطع باشد بر دايره افق که بزواياي قائمه و کوکب در آن دايره طلوع و غروب

کند آنرا دایره ارتفاع خوانند و ارتفاع قوسی باشد که میان دایره افق و طرف خطی باشد که در کره عالم
خراج کنند و بر مرکز کوکب بگذرد و در جهت اقرب یعنی از افق و غایت این قوس وقتی باشد که آ
فتاب یا کواکب بر دایره نصف النهار باشند چون او زیر دایره نصف النهار زایل شود انحطاط
بود ظاهر دایره افق هر موضع هشتاد درجه باشد وقتی که سمت الراس بگذرد و چون این دو دایره یا دایره
نصف النهار متقاطع باشد بر یک نقطه مشترک و آن نقطه منتصف آن نصف باشد و کو
کب بر آن نقطه به دایره نصف النهار رسد هرگاه که کوکبی یا آفتاب بر سمت الراس بگذرد و به آن
نقطه گذر کند مقدار قوس ارتفاعش در افق از هر دو جانب نود درجه باشد و چون ارتفا
ع در تزاید باشد قوس النهار هر آینه زاید شود و چون قوس النهار زیاده شود عدد ساعات مستوی
و مقدار ساعات زمانی او نیز زیاده شود عدد ساعات و بنقصان ارتفاع آن نهار نیز کاهد
و بعد از آن جدول ساعات در تقاویم نام هر جدولی جهت ارتفاعات بیاورند برابر هر رو
زی از ایام اسابیع و تواریخ در نیم روز آن روز غایت ارتفاع آفتاب ثبت کنند در دو سطر
یکی درجات و دیگری دقایق والله اعلم **فصل دوازدهم** در نظره تناظر بعضی کواکب
ببعضی اما نظر آنست که دو کوکب در یک برج و یک درجه و یک دقیقه جمع آیند
و آنرا قران و مقارنه خوانند پس اگر آن حال میان آفتاب و ماه باشد آنرا اجتماع خو
انند و اگر میان آفتاب و یکی از کواکب متحیره باشد آنرا احتراق آن کوکب خوانند و

چهار درجه و دقیقه دو کوکب در دو برج باشند که یکی از آن دو برج سیم دیگر برج باشد متساوی
شود آنرا نظر تسدیس خوانند جهت آنکه میان دو کوکب سدس فلک باشد پس اگر یکی از آن دو
برج چهارم دیگر برج باشد آنرا تربیع خوانند و اگر یکی پنجم دیگر برج باشد آنرا تثلیث خو
انند و اگر یکی هفتم دیگر برج باشد آنرا مقابله خوانند مقابله برزن استقبال خوانند و اگر یکی از آن
دو برج دوم دیگر برج باشد یا ششم یا دوازدهم میان آن دو کوکب هیچ نظر نباشد و از اینجا روشن
شود که هر کوکبی را دو تسدیس و دو تربیع و دو تثلیث بیش نبود از هر دو جانب او و یک مقا
بله و یک مقارنه بیش نبود و جمله هشت نظر بود و نظر راس و ذنب را آنچه غیر مقارنه است
اعتبار نکنند و آن مقارنه را مجاسده خوانند زهره و عطارد را با آفتاب جز احتراق نباشد و ایشان با یکدیگر
جز قران و تسدیس نباشد بجهت آنکه ایشان از دو جانب آفتاب همچون دیگر کواکب دور نشود
اما زهره زیاده از چهل و هفت درجه دور نشود و عطارد از بیست و هفت درجه دورتر نشود و
چون کوکب متوجه نظری کرد او را متصل خوانند و چون زایل شود از نظری او را منصرف خوانند
و ثبت کنند این نظرها را قمر از نظر قمر بر حاشیه تقویم که از دست راست و آن حاشیه را اتصالات
کلی خوانند و اطلاعات مشهور از تاریخی و تحویلات کواکب را از برجی ببرجی نیز
ثبت کنند و بدانکه تناظر بر دو وجه است یکی آنست که نظری در میان دو کوکب در یک جزو و
متساوی در طول النهار یعنی در دو جزو متساوی در طول النهار باشد از جانبین او لبر

سرطان و جدی که بعد آن دو کوکب تا اول سرطان متساوی باشد و تا اول جدی نیز متساوی باشند
مثلا یک کوکب در بیست درجهٔ ثور باشد و یکی دیگر در ده درجهٔ اسد پس بعد هر کوکب تا اول سرطان
برابر باشد بجهت آنکه یک برج و ده درجه باشد اما از اول جدی چهار برج و بیست درجه باشد اما
تناظر ثانی آن باشد که در میان دو کوکب بوده و در دو جزو متساوی در مطالع یعنی بعد آن دو کوکب
متساوی بیکدیگر باشد در اول حمل و میزان مثلا یکی در بیست درجهٔ حمل باشد و دیگری در ده درجه حو
ت پس بعد هر یکی از اول حمل بیست درجه و از اول میزان پنج برج و ده درجه باشد و این دو تناظر را
باتصالات کل ثبت کنند و علامات انظار چنین نویسند القران والمقارنه نه قد[?] پس
س تربیع ع تثلیث ث مقابله و استقبال ل اجتماع ج احتراق ق مجاسده سه و تحویل
ل نهار ر لیل ل تناظر ط مزیح[?] چون در تقویم نظر و تناظری که واقع میشود میان کواکب
سیاره می نویسند پیوستنی اشعهٔ ایشان باشد بیکدیگر خطوط مستقیم که بر اجزای صحیح فلک
کنند و فرض کرده‌اند و تناظر از پیش تر بر خطها که بر اجزای صحیح فلک کنند و فرض کرده‌اند اما نظر
اتصالی باشد بطیء و اتصال از کوکب سریع باشد بکوکب بطیء از مواضع مخصوص بشرط اتحاد
اجزای اول را متصل خواستند و دویم را مستقبل به و آن موضع را اگر غیر مکرر فرض کنند پنج بیش
نخواهد بود اگر اعتبار تکرار کنند هشت بود سه مکرر و دو غیر مکرر و آن از دو حال خالی نباشد یا آنکه
دو کوکب یا بیشتر در یک برج باشد بیشتر سه کوکب اگر این حال میان نیرین باشد آنرا اجتماع خوانند

و اگر این حال میان نیرین باشد آنرا اجتماع خوانند و اگر میان آفتاب و یکی از کواکب متحیره
باشد احتراق آن کوکب خوانند بواسطه ناپدید شدن او در شعاع آفتاب و نیز جرم او تشبیه[?] کرده
کرده‌اند و ضعیف ترین کواکب در احتراق زهره است که چون سیماب است که با آتش رسد
محو شود و قوی ترین عطارد است که چون صمیمی باشد او را آفتاب ثانی خوانند زیرا که مزاج
او کسب نجوم آفتاب میکند و صمیمی آن باشد که میان کواکب و آفتاب شانزده دقیقه بعد باشد
و این از قوتهای عظیم اثر اعلا مراتب است و اگر میان کواکب سبعه سیاره و یکی از دو عقده
باشد آنرا مجاسده خوانند و اگر میان متحیره و میان قمر و ایشان باشد مقارنه خوانند ثانیا آمده کوکب در
دو برج بگذرد که یکی از ایشان دویم یا سیم یا چهارم یا پنجم یا ششم دیگر باشد با نظایر اینها که برج هفتم هر یک باشد یا
در هفتم آن برج پس اگر یکی از این دو برج دویم یا ششم یا نظایر این هر دو باشد میان این دو کوکب
هیچ نظر نبود برای آنکه اعتبار انظار بجهت آثار کواکب است در عالم ترکیب که منشاء فلک قمر است
هرگاه که اثری از ایشان بدو کنند آنرا معتبر دارند و هرگاه که اثری از آن ظاهر نشود آنرا اعتبار
نکنند و اثر وقتی ظاهر میشود که شعاعات ایشان بهم پیوندد و آن جز در اجزای صحای
فلکی صورت نبندد پس این مواضع را که اعتبار نکرده‌اند سبب آنست که در این اجزا اشعه کواکب
از یکدیگر خارج افتد لاجرم موثر نباشد از آن است که انظار هشت گانه راس و ذنب را با دیگر کواکب
اعتبار نمیکنند الا مجاسده را چون ایشان را شعاع نیست و جسم موهوم اند و غیر مرئی بواسطه

عدد نود اگر از این دو برج سیم و یازدهم یکدیگر باشند هر دو کواکب در اجزای متحد الزمانند پس
خوانند زیرا که میان ایشان سدس فلک دوری باشد و آن شصت درجه است و اگر چهارم و
دهم یکدیگر باشند و باجزای برابر آن تربیع خوانند زیرا که دوری میان دو کوکب ربع فلک بود و آن
نود درجه است و اگر از دو برج پنجم یا نهم یکدیگر باشند و اجزای متساوی آن را تثلیث خوانند برای آنکه
ثلث فلک در میان ایشان بعد باشد و آن صد و بیست درجه است و اگر یکی از آن دو برج هفتم
یکدیگر باشند و متحد الاجزاء آن را مقابله خوانند برای آنکه بعد فی ما بین الکواکب نصف فلک
باشد و آن صد و هشتاد درجه است و مقابله نیرین را استقبال خوانند از این جهت که از مقابله ماه آ
فتاب را پیش باز برود تا آنکه بدو رسد و امتلا نیز گویند زیرا که جرم ماه از نور در وقت مقابله نیرین
پس انظار کواکب منحصر است در این پنج مقارنه مقابله و دو تسدیس و دو تربیع و دو
تثلیث از ده جانب آنچه بر توالی
باشد نظر ایمن خوانند و آنچه بر خلاف توالی
باشد نظر ایسر و اجزای صحیح فلک بهین چهار
سدس و ربع و نصف و صورت انظار
بحسب تعیین فلک این است که در پیش دایره
ثبت کرده میشود اما مقارنین را با آفتاب کلینظر پیش نباشد و آن احتراق است و هر دو را با هم زیاده از دو نظر نباشد

وتسدیس است و سبب آن است که مرکز ایشان همیشه ملازم مرکز آفتاب است
و مسامت از اینجا لازم آید که در وسط آسمان استقامت و رجعت که در ذروه و حضیض
محترق شوند و بعد ایشان از آفتاب از دو جانب عقده از نصف و قطر تدویر بود و قطر
خطی را گویند که بر مرکز دایره یا کره گذشته باشد و محیط او پیوسته از دو طرف و مرکز آن
نقطه باشد بر حاق وسط دایره یا کره باشد خطوطی که از وی اخراج کنند تا محیط جمله
متساوی باشند و آن خطوط را انصاف اقطار خوانند پس نصف قطر از مرکز تا محیط
باشد و غایت بعد ایشان از آفتاب در حد رجعت و استقامت باشد نصف قطر
تدویر زهره چهل و هفت درجه است و از عطارد بیست و هفت درجه بدین سبب این را
با آفتاب بجز از احتراق نباشد چه این مقدار از قوس تسدیس کمتر است که آن شصت درجه
است بطریق اولی که دیگر نظر هم نباشد و چون این دو کوکب از دو جانب آفتاب در غایت
دوری باشد بعد این دو کوکب از یکدیگر زیاده از بعد تسدیس باشد و کمتر از بعد تربیع لاجرم
میانه ایشان بجز از مقارنه و تربیع و تسدیس واقع نشود و بموجب رصد جدید بعد زهره از
آفتاب تا چهل و هشت درجه باشد از عطارد تا بیست و نه درجه رسد و هرگاه که کوکب ناظر
باشد بیکی از این انظار گویند متصل است و چون از نظر در گذرد گویند منصرف است و
بیشتر اوقات کواکب تحتانی که سبک رو است بکوکب فوقانی بپیوندد و از آن است

که ماه بجمیع کواکب متصل شود و هیچ کوکب بدو متصل نشود و این انظار را اتصالات
کلی خوانند و اما ساظر اتصالی بمجلی و آن بودن دو کوکب است در دو محل از فلک بروج
که در ساعات روز متساوی باشند هرگاه که آفتاب در آن دو جزو بلند مقدار زمان آن
دو بر یکسان باشد یا آنکه در دو جزو باشد و مطالع قوس باشد از معدل النهار که برابر ده
باشند یا آنچه افتد از فلک البروج در طلوع اما اجزایی که متساوی باشند در مساوات
روز و رجاتی باشند که بعد هر یک از دو جانب بر سر سرطان و سر جدی متساوی باشد بر توالی
و خلاف توالی زیرا که آن دو جزو بر یک مدار باشند از مدارات یومی و یکی در ربع شرقی معد
ل النهار و دیگری در ربع غربی او چنانکه از اول سرطان درجات او بر توالی باشد و از اجزای
آخر جوزا بر خلاف توالی و اجزای اسد بر توالی و اجزای ثور بر خلاف توالی و اجزای
سنبله بر توالی و اجزای حمل بر خلاف توالی و اجزای میزان بر توالی و اجزای حوت بر خلاف
بر خلاف توالی و اجزای عقرب بر توالی و اجزای دلو بر خلاف توالی و اجزای قوس
بر توالی و اجزای جدی بر خلاف توالی و از سر جدی بر عکس باشد یعنی اجزای اول جدی
بر توالی و اجزای قوس بر خلاف توالی تا آخر که اجزای جوزا بر توالی و اجزای سرطان
بر خلاف توالی مثلا کوکبی در بیست درجه ثور باشد و کوکبی در ده درجه اسد دوری هر دو از
دو جانب سر سرطان یک برج و ده درجه باشد از اسد بر توالی و از ثور بر خلاف توالی از دو

جانب سر جدی چهار برج بیست درجه چون این دو جزو بر یک مدار واقعند این نوع را اتفاق طر
یق خوانند اما اجزایی که متساوی اند در مطالع اجزایی باشد که بعد هر یک از دو جانب سر حمل و
سر میزان یکسان باشد بر توالی و خلاف توالی زیرا که هر یک مداری باشند از دو جانب معدل النهار و یکی
در جنوب او بر قوسی که در آن درجه باشد در شمال این درجه را باشد در جنوب بعینه همان در برآمدن و فرو شدن
زیرا که حرکت بعدها از فوق است چون در حرکت مساوات باشند برآینه در فوق نیز مساوات باشد
و این از این سبب اتفاق فوق خوانند اما اجزایی که از دو جانب سر حمل متساوی باشند درجات حمل
از اول بر توالی و درجات حوت بر خلاف از آخر شش و همچنین ثور بر توالی و اجزای دلو بر خلاف توالی
و اجزای جوزا بر توالی و اجزای جدی بر خلاف توالی و اجزای سرطان بر توالی و اجزای قوس بر خلاف
توالی و اجزای اسد بر توالی و اجزای عقرب بر خلاف توالی اگر دو جانب سر میزان اعتبار کنند بر
عکس این باشد یعنی درجات میزان از اول او بر توالی و اجزای سنبله بر خلاف توالی و اجزای عقرب
بر توالی و اجزای اسد بر خلاف توالی تا آخر که اجزای حوت بر توالی باشد و اجزای حمل بر خلاف توالی
مثل کوکبی در بیست درجه حمل باشد و کوکبی دیگر در ده درجه حوت دوری هر یک از سر حمل و میزان متساوی باشد
چه بعد هر یک از سر میزان بیست درجه باشد و از سر میزان یک برج و ده درجه و اینجا دو جدول برای هر دو نوع ایراد
کرده شد تا بسهولت ادراک کنند در تقویم بر حاشیه ایشان اتصالات کلی کواکب را غیر ماه و سا نظرات و تحویلات
الساعات از جهت حریری ثبت کنند بارقام که موضع اثر در متن سطور و همچنین ایام که مشهور باشد از اعیاد

[illegible]

متساوي الطالع			
حمل	حوت	میزان	سنبله
ثور	دلو	عقرب	اسد
جوزا	جدی	قوس	سرطان
ر	الطالع	ا ب	الطالع
ح د	الوالر	ح د	ال الو
ه و	الحاله	ه و	اله اله
ر ح	ال ک	ر ح	الحاله
ط ب	نط ع	ط ب	ال ک
ا ب	رطبو	ا ب	نط ع
ی ب	ب بد	لح بد	بر بو
ب بو	لح ب	ب بو	ب بد
ر ع	یا یبه	بر ع	لحیب
نط ک	ط ج	بط	یا یب
ب ب	ح د	ال ال	ط ح
ال ال	ر ک	لح اله	ر و
لح اله	ح یب	اله الو	ع ه
اله الو	ا ا	الر الح	ح ب
الر الح		الطا	ا ا
سرطان	قوس	جدی	جوزا
اسد	عقرب	دلو	ثور
سنبله	میزان	حوت	حمل

متساوي النهار			
سرطان	جوزا	جدی	قوس
اسد	ثور	دلو	عقرب
سنبله	حمل	حوت	میزان
ا ب	الطالع	ا ب	الطالع
ح ی	الرالو	ح ی	الرالو
ه و	الوالد	ه و	اله اله
ر ح	لحاله	ر ح	الحاله
ط ب	ال ک	ط ب	ال ک
ا ب	نط ع	ا ب	نط ع
لح بد	بر بو	ع بد	ر بو
ب بو	ب بد	ب بو	ب بد
بر ع	لح ب	ر ع	لح ب
نط ک	ا ب	نط ک	ا ب
ال ال	ط ح	ال ال	ط ح
الح اله	ر و	الح اله	ر و
اله الو	ه ک	اله الو	ه ک
الر الح	ح ب	الر الح	ح ب
الط ا	ا ا	الطا	ا ع
میزان	حوت	حمل	سنبله
عقرب	دلو	ثور	اسد
قوس	جدی	جوزا	سرطان

انجا

انجا بنویسند و آنچه ازین انواع متعلق ماه باشد بعد ازین مشروح بیان کرده شود انشا
الله تعالی و جدول معهود بر صفحه دست راست کشیده شد فصل سیزدهم در ممار
جات قمر بر کواکب و انتقالات قمر بدانکه بر صفحه دست چپ تقویم بجهت هر ماهی
روزهای هفته را و روزهای ماه عرب را در دو جدول ثبت کنند یا بنامهای ایشان
یا برقم اعداد ایشان و محل قمر را نیز وضع کنند یعنی برجی که قمر در آن برج باشد در
نصف النهار آن روز در جدول سیم و ساعات انتقال او ازان برج ببرجی دیگر علامت
شب یا روز برقم معروف بنویسند در جدول رابع پس شش جدول دیگر وضع کنند و
نظر قمر را با آن شش کواکب دیگر بتوالی ثبت کنند و ابتدا از شمس نمایند بعد ازان
میخره بر ترتیب افلاک و در هر روزی یا شبی که قمر را در او نظری باشد بیان شش
کوکب باز از آن روز با آن شب یا علامت آن روز و علامت عدد ساعت
که نظر در ان ساعت و دقیقه ساعت بجای وضع کنند و آنچه باز از روزی یا شبی که
در آن هیچ نظر نباشد آن مواضع را خالی گذارند و این اتصالات را ممازجات
خوانند و اجتماع و استقبال که در هر ماهی افتد بر صفحه دست راست بالای اتصالات
کلی در جدول باریک بنهند و شب و روز را تعیین کنند و ساعات که از آن روز
یا از آن شب گذشته باشد و برج طالع و عاشر و درجات و دقایق آنرا بنویسند

وطالع آن باشد که در آنوقت از مشرق طلوع کند وعاشر آن بلد که درمیان فرق
ومغرب که درمیان آسمان باشد وجزو اجتماع بنویسند وآن موضع بود از فلک
که آفتاب وماه در وی مقارنه شده باشند وجزو استقبال نیز بنویسند وآن برج موضع
آفتاب بود در وقتی که باماه مقابله کنند وشب موضع ماه وحالات قمر نیز
بنویسند وبعضی درجه دلجه اکمانه بنویسند بعد از ممازجات بر صفحه درج جیب
وبعضی درخانهای خالی از جدول ممازجات بلوفی دیگر وحالات ماه مجاسده
بود یا راس وذنب که در کدام روز یا شب افتد وبچه ساعت ورسیدن ماه
بدرجه شرف ودرجه هبوط بطریق محترقه وبعد از این شرف وهبوط کواکب
را بیان کنیم وحال طریقه بگوییم وبعضی رسیدن ماه را بتحت الشعاع بیا
رند وآن وقتی بود که بعد ماه از آفتاب پیش از اجتماع بدوازده درجه آید
ومجاسده ماه با کید بیاورند وچنین کوکیه کوکبی نحس است وسیر او سکو
س دو دوری بصد وچهل وچهار سال تمام کند وبرجی بدوازده سال قطع
کند وچنین کوکب بر فلک بدید از جیب وعلامات حالات این است
قمر براس س قمر بذنب ب قمر بشرف ف قمر بهبوط ط قمر بطریقه محترقه
قه قمر بتحت الشعاع تحت قمر باکید ح چون فارغ از بیان آنچه اصل

وصفحه

وصفحه این بر آن مبنی بود شروع کرد باینکه در بیان اصل صفحه السیر آن مرتب
از اتصالات ماه بالکواکب در هر روزی بالکواکب وحالات حاد محالات چون خو
اینکه محتاج نشوند در معرفت صفحه السیر بصفحه الیمنی پس ابتدا کنند بطریق احاد
با ایام اسابیع بنام با علامت وبا ایام شهور عرب باعداد یا بارقام آن وبرجی
را جدولی جداگونه وضع کنند وتخصیص اعاده کردن ایام ماههای عرب از
میان روزهای سایر تواریخ آن است که وضع این ماهها بر دور قمر است یا آنکه ایام
تاریخ اظهر واشهر است وبعد از آن محل ماه تعیین کنند در جدول سیم یعنی برجی که ماه در
نیمه روز آن روز در آنجا بود اما در فصل نهم معلوم باید که ماه برجی زیاده از دو روز و
کمتر از سه روز قطع کنند مرادش آن است که ماه هرگاه که در حرکت سریع باشد برجی زیاده از
دو روز برجی آخر کند وهرگاه بطی بود کمتر از سه مقدمه ثانی مسلم است ودر صورت
اول غایت سرعت قمر در یک شبانه روز پانزده درجه وکسری مشتمع بر این تقدیر در دو روز
سی درجه وکسری باشد هر آینه کمتر از دو روز برجی تمام کند واین معنی منافی سخن خواجه
می نماید جواب آن است که سرعت قمر را نادر می افتد واین را غلب را فرموده اند
پس ماه چون برجی کمتر از دو روز ونیم حرکت کند در رقم از محل پیش مکرر نشود دو برابر نیم
روز وسیم رقم برجی نویسند که ثانی آن برج باشد که ماه در وی بوده باشد در نیم روز پیشین

و اگر زیاده از دو روز بیم قطع کنند رقم محل ماه سه نوبت مکرر شود و در جدول چهارم رقم
ساعاتی که انتقال ماه در آن ساعت بود از برجی که در وی حال بود به برجی دیگر وضع
کنند یا علامت روز یا شب بازاء آن روز که انتقال در وی افتد یا شبی که بعد از وی باشد
چنانکه اقتضا کنند و بعد از آن شش جدول متساوی بر کشند برای انظار ماه با
کواکب سته باقیه جدول اول جهت آفتاب و پنج دیگر جهت خمسه متحیره بر ترتیب
افلاک اول برای زحل و پنجم برای عطارد و در هر روز که اتفاق نظری افتد میان ماه
و کوکبی علامت آن نظر را در جدول آن کوکب یا رقم ساعتی که در آن روز یا در آن شب
که نظر در وی اقتضا کرده باشد بنویسند و در هر روزی یا شبی که قمر را ایلی از این کواکب هیچ
نظری اتفاق نیفتد آن جدول را که بر آن روز خالی بگذارند و نظرها قمر را با کواکب امتزاجات
و ممازجات خوانند زیرا که شعاعات کواکب بواسطه او یکدیگر آمیخته می‌شوند و اصول
هر دو صنف این بود که ذکر رفت اما فروع هر یک بعد از این گفته شود و انجمله فروع دست را
یک اجتماع و استقبال است و برج طالع و برج عاشر آن جزو هر یک و جزوی که این
دو حال در وی اتفاق افتد بر جانب راست اتصال کلی جدولی باریک بکشند و در
آنجا ثبت کنند اجتماع قران نیرین است در سر ماهها و استقبال مقابله ایشان است
در میان ماهها و علامت روزی یا شبی که در وی اتصال اتفاق افتد با علامت ساعات

بادقایق آن زمان و درجات و دقایق طالع آن وقت یعنی آن جزوی که در آن ساعت
از افق مشرق بر آمده باشد و درجات و دقایق دهم آن طالع را یعنی آن جزوی که در
آن وقت میان آسمان باشد بر دایره نصف النهار فوق الارض جزو اجتماع یعنی
آن درجه و دقیقه که نیرین در وی مجتمع شده باشد با آن جزوی که استقبال در آن جزو
واقع شده باشد بروز موضع آفتاب و ذنب موضع ماه یعنی هر کدام جزو که بالای
زمین باشد بنویسند اما فروع السیر و آن حالات ماه است و منازل او و تفضیل و
اختیاراتی که بحسب وقوع او باشد در بروج ممازجات او با کواکب اما منازل ماه
را و تفصیل اختیارات او را مرتب در فصلی بعد از این شرح کرده شود و حالات
ماه پنج باشد باشد بابت اول مجامعه اوست با راس دوم مجامعه اوست
با ذنب سیم رسیدن اوست بدرجه شرف خود و آن درجه سیم ثور است چهارم رسیدن
اوست بدرجه هبوط خود و آن سیم درجه عقرب است پنجم رسیدن اوست بدرجه
هبوط آفتاب و آن نوزدهم درجه میزان است و آن درجه ابتدای طریقه محترقه
خوانند و غایتش اول درجه چهارم عقرب است که مقدار پانزده درجه باشد و این
درجات را تشبیه براهی کرده اند سوزان از غایت ضعفی که ماه را در آنجا
حاصل کرده اند و بعضی سه حالت دیگر اضافت کنند یکی رسیدن ماه باوضعی

دوري که میانه او و آفتاب دوازده درجه بیش نماند و این بعد تا بدین شد
ماه است در شعاع آفتاب و جرم ماه یک نیمه مضیء است و یکنیمه کثیف در
وقت استقبال نصف مضیء او بجانب آفتاب و نصف کثیف بطرف زمین و
جرم او در محیط شعاع آفتاب بتمامی مختفی میگردد بحیثیتی که هیچ اثر از او
ظاهر نشود و این حالت را محاق میخوانند و دویم مجاسده اوست یا لبیده او ستا
ده است نحس و سیرش معکوس چون عقده تین و دور در صد و چهل و چهار
سال تمام کند و چون این مدت را دوازده قسم کنند حصه هر برجی دوازده سال شود
و این ستاره در افلاک محسوس نیست و گویند که در شب فلک قمر در کره آتش
میباشد و شش کوکب دیگر آنجاست غالبا توابی نجوم اند که بطلمیوس شرح فرموده
وسیم رسیدن اوست بدرجه شرف آفتاب و آن نوزدهم درجه حمل است و آن درجه را
ابتدای بره خواسته تا اول درجه چهارم ثور و آن نیز پانزده درجه باشد و علامات حالات
در متن مکتوب است اما در این روزگار تحت الشعاع را تیغ کرده اند حرف اول را
از لفظ تحت و لفظ آخر را از لفظ شعاع بر گرفته و علامات این ساخته بدین
صورت تع و این حالات را با جدولی جمع کنند یا در میان ممازجات هر جا که خالی
باشد بنوعی که در ممتاز باشد ثبت کنند و رقم بره را نیز بنویسند بدین صورت بره و در

درهر موضعی که خالی باشد در جدول ممازجات **فصل چهاردهم** در منازل قمر و آن بیست
هشت است و نامهای ایشان اینست شرطین ∴ بطین ∴ ثریا ∴ دبران ∴
هقعه ∴ هنعه ∴ ذراع ∴ نثره ∴ طرف ∴ جبهه ∴ زبره ∴ صرفه ∴ عوا ∴ سماک ∴
غفر ∴ زبانا ∴ اکلیل ∴ قلب ∴ شوله ∴ نعایم ∴ بلده ∴ ذابح ∴
بلع ∴ سعود ∴ اخبیه ∴ مقدم ∴ موخر ∴ رشا ∴ و قمر اگر روز در منزلی باشد و
گاه بود که یکروز زیادت در منزلی باشد و موضع در هر منزلی که وقت تحویل باشد نام آن منزل در
جدا نهند که بعد از ممازجات قمر باشد با ۱۴ آنروزه یعنی وقت انتقال از منزلی بمنزلی در جدول
دیگر نهند و بعد از جدل منازل و علامت روز و شبی که انتقال در او واقع شود آنهم بنهند و چون
فلک دوازده برج است و منازل بیست و هشت حصه هر برجی دو منزل و ثلثی باشد و آفتاب
جمیع منازل را در مدت سالی قطع کند و هر منزلی را که باز پس کند از آنجا دور شود آن
منزل پیش از طلوع آفتاب برآید چون ظاهر شود طلوع آن منزل در میان اتصالات کلی بنو
یسند با ۱۴ آن روز بوقت طلوع هر منزلی سقوط رقیب او بود و آن منزل پانزدهم باشد از
منازل **شرح** همچنانکه در فلک البروج را به دوازده قسمت کرده اند هر یکرا برجی نام نهاده
اند و همچنان به بیست و هشت قسمت نموده هر یکرا منزلی نام فرموده اند بدان سبب که
ماه دوری در بیست و هشت کند تقریبا و هر روزی در یکی از این منازل باشد همچنان

از برای بروج بکواکب ثابته صور توهم کرده اند از برای هر منزلی صورتی انگیخته اند و نام آن
منزلرا مناسب شکل آن صورت که در وضع قسمت موازی او بوده است نهاده اند
و چون ابتدای بروج از نقطهٔ اعتدال ربیعی گرفته اند و از حمل است ابتدای منازل نیز از
آن نقطه گرفته اند آن شرطین است دو کوکب روشن بر دو شاخ حمل در پهنای شمال و جنوب
و با آن یکی که در جانب جنوب است سه ستاره ایست خورد بدان سبب آن منزلرا اشراط
خوانند بدین صورت دویم بطین است سه ستاره مانند سه پایه بر شکم حمل بدین
شکل سیم ثریا است که فرسیان پروین خوانند شش ستاره است بر دنبهٔ حمل
بسبب کثرت ستاره او را ثریا خوانند و آن تصغیر ثروی است یعنی بسیاره مالی بهم
بهیات چهارم دبران است یک ستاره روشن بر چشم شرقی ثور و بدین واسطه عین
الثورش خوانند سرخ لون و با آن ستاره کاند بر شکل حرف دال بدین صورت پنجم
هقعه سه ستاره است تاریک چون سه نقطه که بالای حرف شین باشد بر یک سر جوزا
بدین مثال ششم هنعه است پنج ستاره یکی از آن روشنتر بر شکل حرف لام دامن
باز کرده بر یک پای جوزا بدین صورت هفتم ذراع است دو ستاره بر دیگر پای جوزا از
یکدیگر بقدر یک گز دور بدین صورت هشتم نثره است دو ستاره تاریک بر سینهٔ سرطان
و میان ایشان ستاره ایست معلق و آن دو ستاره را حماران نیز خوانند بدین هیات نهم

طرفه

طرفه است دو ستاره است بر دو چشم اسد از هم اندکی دور برین صورت دهم جبهه است
چهار ستاره است روشن بر پیشانی اسد براین وجه یازدهم زبره دو ستاره است از هم یک
وجب دور در دیدن بعضی بر کتف اسد توهم کرده اند و بعضی بر آخر او برین شکل دوازدهم
صرفه یک ستاره است روشن و بر اطرافش هیچ ستاره نیست سیزدهم عوا چهار ستاره
است بر سینهٔ عذرا مانند لامی جیغه منوه چهاردهم سماک اعزل ستاره ایست روشن
بر کف عذرا بدین وجه پانزدهم غفر سه ستاره است بر دامن عذرا چون کمان کرده هم
و آن عمود میزان است بدین صورت شانزدهم زبانا دو ستاره است روشن بر دو شاخ
عقرب و دو پله میزان نیز خوانند بقدر یک نیزه از هم دور برین شکل هفدهم اکلیل چهار
ستاره است بر پیشانی از هم دور عقرب براین وجه هجدهم قلب و آن سه ستاره
است آنکه در وسط واقع شده روشنست بغایت سرخ و آنرا قلب العقرب خوانند و دو
دیگر نیاط یعنی رگ دل براین وجه نوزدهم شوله دو ستاره است روشن بهم نزدیک
بر دم عقرب و آنرا نیش عقرب خوانند بدین وجه بیستم نعایم هشت ستاره است
چهار بر مجره که کهکشان مشهور است و چهار دیگر خارج از و بشکل مربعی از ستاره کان
و کمان و برج قوس آید بدین هیات بیست و یکم بلده و این منزل پیش یعنی
موضع ذنب است از قوس خالی از ستاره و پیش یعنی شش کوکب برین وجه بیست

ذابح دو ستاره است کوچک و تاریک دوری ایشان از هم و ردیف کری باشد و ضابر دو شاخ
جدی و بالای از آن دو ستاره کوچکی هست که او را الوسغد سعد خوانند که این دو ستاره او
را ذبح میکنند بدین هیات ہ ہ جیت و سیم بلع دو ستاره است کوچک و یکی در میان
ایشانکه اعراب مبلوع خوانند یعنی آن دو ستاره را فرو میبرد بر کف دست چپ صورت
دلو بر این شکل ہ ہ ہ جیت و چهارم سعد سعود سه ستاره است بر دنبال جدی بر کتف صورت
دلو بر پهنای شمال و جنوب بر این صورت ہ ہ جیت و پنجم سعد اخبیه چهار ستاره است
بر دست راست صورت دلو به پای بط مانند سیمین را السعد خوانند و باقی را اخبیا یعنی خرگاه
بدین هیات ہ ہ ہ جیت و ششم فرغ مقدم جیت و هفتم فرغ مؤخر هر یک دو کوکب اند
روشن بر بدن فرس اعظم که مجتمع تر خوانند و بعد میان هر یک مقدار نیزه باشد در دیدن
و برج دلو را با ایشان باز خوانند جیت و بیست و هشتم رشا او را بطن الحوت خوانند ستاره
ایست روشن در میانه برج حوت و ستاره کان خورد در میان او بر آمده مانند رستی از این
جهت رشا خوانند بدین وجه ہ ہ ہ ہ ہ ہ ہ و طریق معرفت این منازل چنین است که ثریا
ظاهر ترین منازل است و معروف میان خلایق اول باید شناختن و بعد از آن بر جانب
شرقی از مدار ماه دیر از اطلب که به مقدار یک نیزه دار از جانب غربی بدو نیزه و از
بطین باشد و بطین میان ثریا دار بود و چون این چهار منزل معلوم گردد بعد از آن

درمنزلی را از طرف شرقی و غربی مدار ماه بجان و بعد معین طلبد ارند بدین صور تها که نگاشته
چون منازل شناخته شود بروج را آسان توان شناخت چون بروج بشناسند صور تهای
شمالی و جنوبی را بطبیعت ایشان ادراک توان کرد و در مقدمه چون نامذکور شد که ماه هر روز
درمنزلی باشد و در تقویم بعد از ممازجات قمر بالکواکب نام آن منزل را که ماه در نصف النهار
آن روز در وی بوده باشد بسرخی نویسند اما هرگاه قمر سریع السیر باشد در دو روز زیاده از دو
منزل حرکت کند لاجرم در نیم روز دویم در اول منزل سیم باشد نام منزل دویم که پیش از آن نیم
روز آخر کرده باشد بسیاهی میان منزل اول و سیم بنویسند و اگر بطی السیر بود در دو روز منزل
قطع نتواند کردن هر آیینه در نیم روز دویم در آخر منزل اول باشد پس نام او منزل مکرر شود
در کتاب زیرا در ده نصف النهار یک منزل بوده باشد و در تقاویم نام در پهلوی جدول منازل
جدولی بیاورند جهت ساعات انتقال قمر از منزل بمنزل و تعیین روز و شب بلند در دو سطر
بر قم یکی بعلامت ساعات و دویم بعلامت ایام و لیالی که انتقال در وی افتاده باشد و
چون دایره فلک البروج اول منقسم شود بدوازده برج بواسطه سیر آفتاب و آخر به جهت
هشت منزل بسبب حرکت ماه پس هر برجی دو منزل و ثلثی باشد و در قسمت بیست و هشت
در دوازده چنانکه حصه هر برج هفت منزل باشد و حصه هر منزلی سیزده درجه باشد تقریبا
چون ماه روزی منزلی قطع کند برجی در دو روز و ثلثی تمام کند بتقریب و آفتاب چنین برجی بماهی

حرکت کند آن منزل صبح پیش از آفتاب برآید در تقویم پیش اتصالات کلی طلوع
آن منزل باشد که نویسند برابر آن روزی که ظاهر شود و نظراو که پانزدهم او باشد در مغرب غایب
و نظیر آن را رقیب گویند و غیبت آن را سقوط و الله اعلم فصل پانزدهم در ظهور و خفای
کواکب و دیگر احوال ستاره کان علوی پیش از احتراق بچند روز در مغرب مخفی نمیشوند
شوند در غروب آفتاب و بعد از احتراق بچند روز در مشرق ظاهر شوند پیش از طلوع آفتاب
و احتراق در میان ایام استقامت باشد و مقابله آفتاب در میان ایام رجوع ایشان در
میان دو تثلیث آفتاب باشد با زهره و عطارد را هم در میان استقامت و هم در میان
رجوع احتراق باشد و در اوایل رجوع در مغرب مخفی شوند و در آخر در مشرق ظاهر شوند و پیش
از احتراق که میان استقامت باشد در مشرق مخفی شوند بعد از احتراق در مغرب ظاهر
شوند و اوقات ظهور و خفای هر کوکبی در تقویم میانه اتصالات کلی بنویسند اما
دیدن ماه نو موضع غروب آفتاب که در شمال یا در جنوب بینند و تاریک و یا
روشن در صفحه جداگونه جهت هر ماهی بنویسند و باشد که احوال سیر کواکب در
جدولهای مخصوص کانه و تقویم های ایشان هم در آن دوازده ورق که تعیین رقم
بنویسند چون سریع السیر بود یعنی سیر او از سیر وسطش زاید بود این رقم بنو
یسند ید و چون بطئ السیر بود یعنی سیرش از سیر وسط کمتر بود این رقم

بنویسند

بنویسند قص و چون بطئ السیر و سیر وسطش این رقم نویسند سط و مقیم را م و
مستقیم را مت و راجع را این عت و هر کوکب را چهار نطاق در فلک الخارج اوج
و چهار نطاق در فلک تدویر که آن را هم بنویسند و نشان اول نطاق اوج را چنین نویسند
قا ح و دوم را قب ح و سیم را قح ح و چهارم را قد ح و نطاق اول تدویر را چنین نویسند
قا د و دوم را قب د و سیم را قج د چهارم را قد د آفتاب را نطاق تدویری نبود خ خمسه متحیره
را در مدت یک دور فلک و تدویر با آفتاب حالات است بواسطه اتصال آفتاب
با کواکب علویه اتصال سفلیین با آفتاب که آن جمله در تقاویم و نام بیاورند و این
کواکب هرگاه که پیش از طلوع آفتاب طالع شوند ایشان را مشرقی خواهند و هرگاه که بعد از غرو
ب آفتاب غایب شوند مغربی خوانند و حد تشریق و تغریب کواکب علویه شصت درجه
باشد و از آن زهره چهل پنج درجه و از عطارد بیست و پنج درجه و چون بعد شان زیاده بر این
جبر باشد مشرق و مغربی ضعیف باشند و هر که کواکب علوی را در این مدت که میانه دو تثلیث
آفتاب باشد رجعت بود و در وسط دو تثلیث مقابله و آن میانه رجعت بود و احتراق
در میانه مدت استقامت و پیش از احتراق در مغرب غایب گردند بدان سبب که آ
فتاب نا پدید شود آن را تحت الشعاع خوانند و آفتاب همیشه از جانب مغرب بدیشان نزدیک
و چون شش درجه باقی ماند باشد که مرکز آفتاب بمرکز ایشان رسد محترق خوانند و چون احتراق

بکمال رسد و آفتاب از ایشان در گذرد هر روزی دورتر میشود تا آنگاه که پیشتر از آفتاب 121
در صبح ظاهر شوند مشرقی باشند قوی تا رسیدن آفتاب بتربیع پس ایشان بعد از آن مشرقی باشند
ضعیف تا رسیدن آفتاب بتثلیث ایشان پس مقیم گردند برای رجعت در میانه رجعت
آفتاب مقابل ایشان رسد و آن کواکب در حضیض تدویر باشند و آفتاب در گذرد و بار دوم آفتاب
ایشان بتثلیث کند مقیم شوند برای استقامت مغربی باشند ضعیف تا اینکه باز بتربیع پس که
مغربی و قوی شوند و آفتاب هر روزی با ایشان نزدیکتر شوند و مستور شوند باز احتر
اق کند در این وقت در ذروه تدویر باشند و در هر دوره تدویر هر یکی را با آفتاب این حالات واقع
شود اما این احوالات ثلاثه در سفلیین مکرر شود یعنی در مدت یک دور تدویر با آفتاب دو
نوبت احتراق کند یا دو تشریق و دو تغریب یک احتراق در وسط استقامت و دیگری در وسط
رجعت و علتش در فصل دوازدهم گفته شد اما اگر فرضا در وسط استقامت احتراق کنند در ذروه
تدویر باشند اول که بحد تشریق رسند آنگاه در مشرق پنهان شوند با آفتاب پیوندند چنین از احتراق
بگذرانند و از آفتاب دور شود در مغرب ظاهر شوند آنگاه که بار بعد مغربی باشند و بنهایت بعد رسیده با
شند راجع شوند و ره ی با آفتاب بنهند تا بجه مغربی در مغرب ناپدید گردند و باز احتراق کنند در میانه
رجعت در حضیض تدویر و بعد از آن در مشرق پیدا شوند تا آنگاه که بحد تشریق رسند و مستقیم و بسیر
شوند و متوجه با آفتاب گردند تا باز در مشرق ناپدید گردند و دایم احوال سفلیین در مدت

بکدور

یک دور تدویر با آفتاب چنین باشد و زهره هرگاه که در غایت عرض شمال باشد او را دو وقت احتراق نبود
بسبب کثرت عرضی پیش از طلوع آفتاب و هم از غروب او زیرا که خاصیت مدار آن آفتاب شمال او
اینست که بیشتر از مدار آن جنوبی بر آید و بیشتر فرو رود و فرق میانه کواکب علوی و سفلی آنست
که علوی در مدت یک دور تدویر یکنوبت ظاهر میشود در مشرق و یکنوبت مختفی میشود در مغرب و یکنوبت
احتراق میکنند خلاف سفلیین که در مشرق و مغرب ظاهر میشوند و هم مختفی و دو نوبت احتراق میکنند
و در تقاویم نامه برابر آن روزی که کوکب ظاهر خواهد شد یا مختفی در اثنای اتصالات کلمه بنویسند
بلفظ یری و یخفی اگر رقم بنویسند بحرف را ی یری و دو حرف آخر از یخفی بنویسند از مشرق و از مغرب
یکحرف آخر بنویسند و علامت سازند اما معرفت جهت رویت هلال که ماه از مدار آفتاب در جانب جنوب
یا شمال باشد بوقت غروب و از افق مرتفع باشد محقق کنند و در ورقی معروض تا ناظر را در وقت
طلب تعب نرسد و به سهولت ادراک میسر گردد اما کواکب غیر آفتاب هشت نطاق باشد چهار در
فلک اوج و چهار در فلک تدویر بخلاف آفتاب که او را چهار نطاق بیش نیست در فلک اوج زیرا
که آفتاب را فلک تدویر نیست و هر فلکی را بچهار قسمت کرده اند و هر قسمی را نطاق خوانند اما کیفیت تقسیم
فلک چنان است که خطی اخراج کنند از مرکز عالم که بنقطه اوج و حضیض بگذرد و هر آینه که از مرکز بر
مرکز این فلک باشد مراد نقطه اوج اینجا باشد که کواکب چون غایت نزدیکی باشد بزمین و خطی دیگر
بگذرانند که بر مرکز عالم بگذرد و از هر دو جانب بمحیط فلک اوج بپیوندد و خط اول برین عمود بود

خط مستقیم را گونیه که بر خط مستقیم قایم کرد چنانکه از دو طرف او دو زاویه قایمه حادث گردد
و نطاق اوج بر این صورت است که بر صفحه دیگر عمود است اما کیفیت فلک تدویر بچهار خط توانه
بود یکی قطری از زاویه مربی بحضیض پیوند دو خطی عمود شود که از خط مماس باشد و خط
دیگر که از مرکز عامل به دو طرف محیط تدویر مماس
باشد بر این صورت و در هر فلکی نطاق اول و چهارم
بزرگتر باشد از دوم و سیم بمقدار غایت تعدیل مرکب
و اول نطاق اوجی از نقطه اوجی بود تا دیر از
از ذروه مربی و باقیها از نطاقهای مماس خطوط محیط

اوج
نطاق چهارم
نطاق اول
مرکز عالم
حضیض

بر توالی حرکت آن فلک و هر گاه کواکب در اول نطاق چهارم در غایت سرعت و بعد از آن
بود در حرکت کند تا آخر نطاق دوم و اول نطاق سیم
و آن بطیء بر بود و از آنجا رو به بروز در حرکت بیفزاید
و بعضی از جهال این طایفه در این محل شاید که در
غلط افتد چه مراد ازین حرکت نه آن حرکت است که
لمحی از زیج بیرون آورده باشند ظاهرا اگرچه کواکب در حالت استقامت در حرکت میکاهد و
افزاید چه نهایت رجعت مبدأ استقامت باشد و علامات نطاقات همان است که در

۱ ۴ ۲ ۳
نطاق اول
نطاق دوم
مرکز عالم

متن و هو ده این یه والله اعلم **فصل شانزدهم** در باقی آنچه در تقویم آورند در اوراق دواز
ده کانه برابر هر روزی بنویسند از باب اختیارات که آن روز چه کار را شاید و از چه احتراز باید کرد
و ما آن را بطریق اجمال بعد ازین بیان کنیم و پیش از اوراق ماههای طالع سال و صورت
آن بیاورند و در صورت طالع درجات خانههای دوازده کانه از بروج و مواضع کواکب و سهام
هم بنویسند و سهام دلایل چیزهای مخصوص بود که از مواضع کواکب و خانهها گیرند و از آن
جمله قویتر سهم السعادة و سهم الغیب بود و پیش از صورت طالع وقت تحویل
و موارد استخراج آن از زیج بیاورند و باشد که طالعهای فصلهای دیگر و طالعهای اجتما
عات و استقبالات هم صورت نهند و صورت طالع اوایل خوانند و بعد از و صورتهای
ماههای خسوف و کسوف که در آن سال افتاده باشد بیاورند و تعیین احوال و اوقات
او بکنند و طالعهای هر یک ثبت کنند اما دیگر جدولهای که پیش از اوراق ماهها ثبت
کنند جهت احکام و فصول و قرانات و اجتماعات و جهت تواریخ و زواید دیگر بر حسب
عادت هر قومی که از زیج مستغنی باشند این است موقوف تقویم و بعد ازین و
و بعد ازین و بعضی از آنچه محتاج باشد در موقوف تقویم بیاوریم بر سبیل اختصار ان شا
الله تعالی **شرح** چون فارغ گشت از بیان آنچه در اوراق دوازده کانه می آورند الا
اختیارات که بعد ازین بیان کند شروع کرد در بیان اوراق که در تقویم بیاورند از زواید

وغیر آن اما عادت چنان است که خسوفی و کسوفی که در آن سال واقع شود از کل یا بعض
و مقدار آنچه منکسف گردد از جرم نیرین تاریخ او و طالع زمان او و در وقت او و در ساعتی که
از روز یا از شب که شروع کند از وقت ابتدای آن و ساعت وسط و آخر بیرون در تقویم بنویسند
اما خسوف استقبالی که ماه بر مدار آفتاب بعقده راس یا ذنب نزدیک آن و سایه زمین
حایل شود میان ماه و آفتاب و جرم ماه را نور ذاتی نیست و اقتباس نور از آفتاب میکند بر سبیل انعکاس
چون جرم زمین مانع شود و نور آفتاب را ازو باز دارد جرم ماه تاریک اصلی بماند گویند ماه منخسف است
اما کسوف اجتماعی سبب که جرم ماه حایل شود میان ابصار و ساکنان زمین جرم ماه نور آفتاب را از ا
یشان باز دارد و آن طرف که از جرم ماه جانب زمین باشد سیاه بود برنگ اصلی خویش پس آینه خیال
نماید که جرم آفتاب سیاه شده است و این حالت را کسوف خوانند و بسیار اتفاق افتد که این
هر دو حالت در شب زیر زمین واقع شود و او را نتوان دیدن و در اوایل تقاویم در ورقی چند از اوا
بیاورند چنانکه عادت منجمان است تواریخ انبیا و خلفا و ملوک و بعضی از وقایع که تاریخ کرده باشند
و آنچه پیش منجمان مشهور و مرقوم باشد و پس از آن در اوراق دوازده گانه و موامره کنند
یعنی بیان استخراج آن و طالع سال فصول اربعه و از آن اجتماعات و استقبالات هم که منجم
باشد بر فصول بیارند برای هر یک زایچه وضع کند مفرد و زایچه تصویر زیج است همچنانکه از زیج
در هر وقتی که خواهند کیفیت و کمیت اوضاع اجرام فلکی معلوم توانند کرد از زایچه آن

جمله

جمله را در وقت معین معلوم کنند و آن از زیج بیرون آورده باشند و طالع سال و طالع آن وقتی
بود که آفتاب تحویل کند از آخر حوت باول حمل نقطه اگر آن طالع برج ثابت باشد احکام کلی سال
از آن برج کنند اگر ذو جسدین باشد نیمه اول سال را حکم از وی کنند و نیمه آخر را از طالع تحویل آفتاب باول میزان
و اگر منقلب باشد هر چهار فصل را طالع استخراج کنند یعنی طالعهای آن زمان که آفتاب باول بروج چهارگانه
منقلب تحویل کرده باشد و بعد از این بیان ثابت و منقلب و ذو جسدین کرده شود و صورت زایچه مشتمل بر تقدیر
دوازده خانه اول برج طالع بدرجه و دقیقه معین و بعد از آن برج خانه دوم بدرجه و همچنین تا دوازده
خانه و این درجه طالع تا درجه دوم این مقدار درجات باشد از فلک البروج که سی درجه معدل
النهار در آن وقت طالع شود و از درجه دوم تا درجه سیم آن مقدار درجات باشد از فلک
البروج که با سی درجه دیگر از معدل النهار طلوع کند و باقی بر این قیاس است و همچنین مواقع
کواکب و راس و ذنب سهامات و آنچه در احکام سال بکار آید که بعضی از آن گفته خواهد
شد و سهم الغیب نتیجه دو دلیل است هر یک مدلول مثلا گویم که مدلول هرمس و آفتاب و مشتری
هر دو دلیل آن و سهم گویم نتیجه آن دو دلیل است برای دانستن احوال گویم که مدلول است
و آن سهام بسیار است اما قویترین از همه سهم السعادة است که دلیل بر احوال دین
و رای و تدبیر و استخراج این دو سهم چنان باشد که بر دو موضع آفتاب و از موضع ماه کم کنند و
و نسبت بر خلاف این کنند و درجات که باقی ماند از درجه طالع بهمان عدد شمار کنند هر درجه

را برج کرده بهر جا که منتهی شود موضع سهم السعادة باشد و سهم الغیب را بعکس این عمل کنند و از اینجا
لازم آید که موضع سهم السعادة در روز موضع سهم الغیب باشد در شب و بعد از آن قوت و ضعف و
کواکب معلوم کنند و هر یک دو نوع باشد ذاتی و عرضی اما قوتهای ذاتی چنانک بعضی کواکب در خانه و شرف
و حد و وجه خود بود و بعضی که روی باوج دارد و بعضی که در وی ساعد باشد و لیکن بدین ماند و اما قوتهای
عرضی چون بعضی کواکب در اوتاد بود و مایل اوتاد در فرح و خرو امثال این و سعادت و نحوست هر یک باشد
السعادة اتصال کواکب بود بسعود یا اتصال سعود با ایشان و یا بودن در خانه و شرف سعد
و بر جمله این قوتها در فرح ذکر خواهد شد و ضعف و نحوست ضد اینها باشد که گفته شد و هرگاه که این قوتها جمع
شوند علی سعادت باشد از غایت و این هر دو نوع نادر افتد اما مستولی بر طالع آن کوکب باشد که ناظر باشد
بطالع و آزاد از پنج خط باشد از سایر کواکب ناظر و بعد از آن کوکبی که در خط با و نزدیک باشد تا شیخ مستو
لی باشد و باقی را بر این ترتیب و اگر هیچ کوکب ناظر نباشد لکن طالع را مستولی نبود و جمیع احراز اچنین
استنباط کنند و خطوط پنج است اول صاحب خانه و او را پنج شهادت باشد دوم صاحب شرف و او را چهار شهادت
دارد و سیم صاحب مثلثه و او را سه شهادت است و پنجم صاحب وجه و او را یک شهادت است و هرگاه که کو
کب در این خطها باشد شهادت ایشان مضاعف کرده مثلا اگر صاحب شرف در شرف باشد او را هشت و
شهادت بود و بعضی مستولی را معتبر دانند اما بتحقیق معتبر آنکه کوکب باشد در ذاتکه بقوتهای ذاتی
و عرضی آراسته باشد و بیشتر کوکب بود ناظر باشد و خواه بطبع و خواه بمحل و جمع تو ررا در این محل اعتبار تمام

است و جمع نور آنست که کوکبی متصل شود بکوکبی دیگر بواسطه نور جرم آنکه نور دو کوکب بهم
ناظر نباشد لیکن همان اثر نظر نتیجه دهد و این اثر را از ممازجات شمر معلوم تواند کرد و مدار حکم بر این باشد در
آن طالع و بعد از آن بر مستولی کواکب در حالت رجعت و احتراق مستولی تواند بود بشرط آنکه امیر نتوانند
بود و ترکیب نیز را نسبت چنین کنند پس مستولی کوکبی باشد که در طالع خط دارد و با وی ناظر باشد اما نیز و
مستولی باشد اعظم از آنکه او را در طالع خط و قبض که مستولی بواسطه نظر نباشد و قوت و ضعف سهام طالع
و قوت و ضعف صاحب بیت و شرف او باشد و بعضی سهم در تدویر و مایل و تدبیر در خطر از خطهای سعد لیکن
چون طالع بتمامی معلوم شده باشد بعد از آن به آسانی حکم توان کردن که در آن مسایل یا در آن فصل احوال بر حقیقی از
اتفاق حقایق چون باشد و چگونگی احوال عالم را از امن و آشوب و تنگی و فراخی طعام و ارزانی و گرانی نرخها
غربت و خواری بر چیزی و خشکی و بارندگی و صحت و بیماری معلوم تواند و توان دانستن که این حالتها بر یک
دکدام مکان باشد و در چه زمان اثر آن ظاهر شود بعون الله تعالی **فصل نهم** در خانهای وبال ستارگان
جدی و دلو دو خانه زحل اند قوس و حوت خانه مشتری و حمل و عقرب خانهای مریخ ثور و میزان زهره خانهای
جوزا و سنبله خانهای عطارد و سرطان خانه ماه و اسد خانه آفتاب است و مقابل خانه هر یکی وبال او
بود و پس خانهای نیرین وبال زحل بود و خانهای زحل وبال نیرین و خانهای مشتری وبال
عطارد و خانهای عطارد وبال مشتری و خانهای مریخ وبال زهره و خانهای زهره وبال مریخ و راس
و ذنب را نه خانه بود و نه وبال **شرح** چون از اوصاف او را فرق که اصول و فروع تقویم در ادراک

مرقوم و مسطور میباشد فاضل اریب بعبارات خوش فرموده در شرف قوتهای کواکب و اضداد آن در سابق
لمعه گذشت که قوتهای کواکب با دایم بود بلکه بعضی آمده و زمان بر یک حال نباشد و لهذا مجموع حرکات افلاک
اعظم است و همچنانکه سخن مجموع حروف معنوی است در طبیعه و در ازای هر قوتی و ضعفی سببها
نسبت و اقوای قوای ذاتیه کواکب خانها است زیرا که چون کواکب در خانه خود باشد مانند شخصی است که در
مامن و حصن حصین سالم از جمیع مکاره و آلام فارغ البال و مرفه الاحوال از این سبب این قوت را
مقدم داشته از سایر قوتها اما تعیین خانهای کواکب از امور تشبیهی است خانهٔ آفتاب اسد است
و خسرو افلاک را نجم و مستقیم الحال و بطبع گرم و خشک است و موافق مزاج جاحری مناسب حال او
برج اسد را یافته که گرم و خشک است و موافق مزاج او بروج ثابت و ملکی و فعل آنجا ظاهر است او
را بدان نسبت داده‌اند و بعد از او ماه که نیر اصغر است و خلیفه و عدیل آفتاب و سریع السیر و منقلب
الحال و در دور تر بهت و بغایت منقلب و مجاور اسد است را محل اصلی ماه خوانده‌اند و باقی بروج را بطریق
منتصف بر هر دو بر قسمت کنند شش برج ولایت آفتاب بود از اول اسد تا آخر جدی بر توالی بروج و شش
برج باقی ولایت ماه باشد از اول دلو تا آخر سرطان و هر یک از متحیره را دو خانه باشد یکی در ولایت ماه و یکی
در ولایت آفتاب و آن بالجنب حرکت ایشان یا بجنب افلاک بالجنب مناسبت چنانکه عطارد را یک
در جنب خانهٔ آفتاب است بر توالی بروج و یکی در جنب خانهٔ ماه بر خلاف توالی و آن جوزا و سنبله
است و زهره را دو خانه در جنب خانهای عطارد که آن میزان و ثور است و مریخ را دو خانه

بود در جنب خانهای زهره که عقرب است و حمل و مشتری را دو خانه باشد در جنب خانهای مریخ که آن قوس
و حوت است و زحل را دو خانه باشد در میان خانهای مشتری که متصل یکدیگرند و آن جدی و دلو است
و همچنانکه خانهٔ هر کوکبی موضع امن و سلامت است در برابر خانه که برج هفتم باشد موضع خوف و وبال است
و از اینجا لازم آید که خانهای نیرین وبال زحل باشد و خانهای او وبال نیرین و خانهای زهره وبال مریخ و خانهای
او وبال زهره و خانهای عطارد وبال مشتری و خانهای او وبال عطارد و اتصال میان دو کوکب که خانهای
ایشان برابر یکدیگر افتد آن را فتح الباب خوانند و اثر آن موجب تغیر هوا باشد اگر اتصال از نیرین و زحل باشد
در زمستان دلیل برف و سرما باشد و در تابستان شمس را ماو اگر عطارد و مشتری باشد سبب عوج هوا باشد
و اگر مریخ بهار باشد شود و اگر زهره و مریخ باشد باران و برف کند و اگر عطارد با یکی از نیرین باشد تحریم با بند رعد
و برق و باد و صعب بود و راس و ذنب چون از نیر کوکب نیستند هم بذات و هم بصفات لاجرم خانه
ندارند و وبال **فصل پنجم** در شرف و هبوط کواکب شرف آفتاب در نوزده درجه حمل است و شرف قمر سیوم
درجه ثور و شرف زحل بیست و یکم درجه میزان و شرف مشتری پانزده درجه از سرطان و شرف مریخ بیست و هشتم درجه
از جدی و شرف زهره بیست و هفتم درجه از حوت و شرف عطارد پانزده درجه از سنبله و شرف راس سیوم درجه
از جوزا و شرف ذنب سیوم درجه از قوس و برج شرف هم شرف باشد الا آنکه این درجه قوی تر باشد و تا کوکب
بدرجه شرف دارد قوت شرف بوی در نیامده باشد و چون از آن در گذرد روی بنقصان دارد
و هبوط هر کوکبی از مقابله شرف بود و هم بدان درجه و حالتش بخلاف حالت شرف بود و لیکن آمده حال

طریقه محترقه را بجای کنیم و آن میان هبوط آفتاب و هبوط قمر بود یعنی از اول درجه نوزدهم میزان تا اول درجه
چهارم عقرب **شرح** چون خانهای کواکب معلوم گشت بباید دانست که هر کوکبی را در خانهای یکدیگر
حصه‌ای باشد مانند شخصی که او را در ملک دیگری نصیبی باشد چون آنجا رسد عجبان باشد که در مقام خود در
آمده باشد و آنجا را بدلیل کس باز خوانند و این معنی را در اوضاع فلکی حظ خوانند و کواکب را انواع حظوظ
باشد از آن جمله یکی شرف است و بودن کواکب در شرف چون شخصی باشد که مسند سلطنت و عز و جلال بر او این حظ
آفتاب را در حمل است نوزده درجه و زحل را در میزان بیست و یک درجه و مشتری را در سرطان پانزده درجه و
مریخ را در جدی بیست و هشت درجه و عطارد را در سنبله پانزده درجه و راس را در جوزا سه درجه و ذنب
را در قوس سه درجه و متقدمان در موضع شرف اختلاف کرده‌اند بعضی بر آنند که درجه شرف اینست و بس و
بعضی بر آنند که اول برج تا درجه شرف شرف خوانند اما جمهور بر آنند که همگی برج شرف در حکم شرف است الا آنکه
در اول برج روی در تزاید دارد تا درجه شرف که نهایت زیادتی باشد چون از درجه شرف بگذرد تا آخر برج روی در نقصان
آرد و چنین شرف موضع عزت و شرف و رفعت است مقابل او موضع هبوط و خواری باشد پس درجه هبوط خواهد
پس هبوط آفتاب در نوزدهم درجه میزان باشد و از آن ماه در سیم درجه عقرب و از زحل در بیست و یک
درجه حمل و از مشتری در پانزده درجه جدی و از مریخ در بیست و هشت درجه سرطان و از زهره در بیست و هفت
درجه سنبله و از عطارد در پانزده درجه حوت و از راس در سیم درجه قوس و از ذنب در سیوم درجه جوزا و حال
هبوط همچنان حال شرف باشد و از اینجا معلوم گردد که شرف آفتاب هبوط زحل و شرف زحل هبوط آفتاب

و شرف مشتری هبوط مریخ و شرف مریخ هبوط مشتری و شرف زهره هبوط عطارد و شرف عطارد هبوط
زهره و چون هبوط آفتاب در نوزده درجه میزان است و از آن ماه در سیم درجه عقرب و طریقه محترقه که
عبارت است از آن درجاتی که در میان این هبوطات پانزده درجه است دوازده درجه آخر میزان
و سه درجه از اول عقرب و در آن میان نحوس مخطوط [illegible] و حده والله اعلم بالصواب **فصل نوزدهم**
در مثلثات و ارباب آن حمل و اسد و قوس مثلثه آتشی اند و ارباب این مثلثه بروز آفتاب و
مشتری و زحل اند بر این ترتیب و بشب مشتری را بر آفتاب مقدم دارند و ثور و سنبله و جدی مثلثه خاکی
اند و ارباب این مثلثه بروز زهره و قمر و مریخ اند و بشب قمر را بر زهره مقدم دارند و جوزا و میزان و دلو مثلثه بادی
اند و ارباب این مثلثه بروز زحل و عطارد و مشتری اند و بشب عطارد پس زحل و پس مشتری و سرطان
و عقرب و حوت مثلثه آبی اند و ارباب این مثلثه بروز زهره و مریخ و قمر اند و بشب مریخ بر زهره مقدم باشد
شرح هر سه برج را از بروج دوازده گانه که بر یک طبیعت اند مثلثه خوانند پس بروج شوند بر
چهار قسم و چهار مثلثه متساوی الاضلاع و هر مثلثی بر طبیعتی بود از طبایع اربعه و از این چهار طبیعت
دو کیفیت فاعله اند و آن حرارت و برودت است و هرگز با هم نیامیزند بدان سبب که متضاد اند و
چون حرارت اعلی از مرتبه برودت است پس بدین ترتیب بر حمل گردد و بر جدی [illegible] تا آخر گرفته اند و دو
طبقه دیگر کیفیت منفعل اند که آن یبوست و رطوبت است و اجتماعشان با هم ممتنع اما با آن دو که قوت
فاعله دارند ممکن است لاجرم از امتزاج دو کیفیت فاعل با دو کیفیت منفعل دو برج حرکت باشد و دو

دو برج دیگر بر ترتیب با آتش پس اکنون روشن گردید که حمل و اسد و قوس گرم و خشک باشند بر طبع آتش
از عناصر و بطبع صفرا از اخلاط ثور و سنبله و جدی سرد و خشک باشند بر طبع خاک از عناصر و بر طبع
سودا از اخلاط و جوزا و میزان و دلو گرم و تر باشند بر طبع باد از عناصر و بطبع خون از اخلاط سرطان
و عقرب و حوت سرد و تر باشند بر طبع آب از عناصر و بطبع بلغم از اخلاط و هر مثلثه را از این مثلثات
روز کوکبی مصاحب باشد که بطبیعت او نزدیکتر باشد و بطبع آن مثلثه باشد و بشب کوکبی دیگر که
برو مایل او منسوب باشد و ثالثی شریک آن دو کوکب بروز و بشب و خلاف چنانکه مثلثه
آتشی که آن حمل و اسد و قوس باشند و بروز آفتاب است و بشب مشتری و بعد از آن آفتاب
و زحل شریک بود و در مثلثه خاکی ثور و سنبله و جدی است و بروز زهره و قمر و بشب قمر و زهره
و شریک بود مریخ و در مثلثه بادی که آن جوزا و میزان و دلو است و بروز زحل و عطارد و بشب
عطارد و زحل و شریک بود مشتری اند و در مثلثه آبی سرطان و عقرب و حوت است بروز
زهره و مریخ است و بشب مریخ و زهره و قمر شریک باشد و بودن کوکب در مثلثه خود مانند
شخص باشد که در معاشی که هوای آنجا موافق مزاج او باشد والله اعلم **فصل بیستم**
در حدود کواکب هر یک را از کواکب متحیره در هر برجی حدی بود و آن حد را درجه معین باشد و
در حدود خلاف کرده اند و مشهورترین حدود حدود مصریان است و بر این تفصیل است
که نهاده شده در این جدول که در صحیفه دیگر رسم کرده شد و صورت جدول این است

جدول

جدول حدود مصریان

البروج	الكواكب					
الحمل	مشتری	زهره و	عطارد ح	مریخ ه	زحل ه	
الثور	زهره ح	عطارد و	مشتری ح	زحل ه	مریخ ج	
الجوزا	عطارد و	مشتری	زهره ه	مریخ ز	زحل و	
السرطان	مریخ ز	مریخ و	عطارد و	مشتری ز	زحل د	
الاسد	مشتری و	زهره ه	زحل ز	عطارد و	مریخ و	
السنبله	عطارد ز	زهره ی	مشتری د	مریخ ز	زحل ب	
المیزان	زحل و	عطارد ح	مشتری ز	زهره ز	مریخ ب	
العقرب	مریخ ز	زهره د	عطارد ح	مشتری ه	زحل و	
القوس	مشتری یب	زهره ه	عطارد د	زحل ه	مریخ د	
الجدی	عطارد ز	مشتری ز	زهره ح	زحل د	مریخ د	
الدلو	عطارد ز	زهره و	مشتری ز	مریخ ه	زحل ه	
الحوت	زهره یب	مشتری د	عطارد ج	مریخ ط	زحل ب	

شرح درجات هر برجی را قسمت کرده اند به اقسام مختلف چنانکه از دوازده درجه یا ده
تا دوازده درجه کم و آنرا حدود خوانند و قسمی از کواکب داده اند از متحیره و نیرین را
دراو نصیب نیست بهیچ باب همچنانکه مزاج کواکب را نیز از مزاج متحیره نسبت کرده اند
و هیچکدام بر مزاج نیرین نیست اند درجات بروج را نیز همچنین قیاس کرده اند و در مقدار

تقسیم او خلاف است اهل هند و اهل بابل را و اهل یونان و اهل مصر اما مصنف حدود دیگر
باز را ایراد کرده اند زیرا که معمول اهل صناعت است و گویند واضع این حضرت یوسف علی
نبینا و علیه السلام است و بودن کواکب در حدود مانند کسیست که در ملک خود باشد. فصل بیست
و یکم در وجوه و دیگر خطهای کواکب اما وجوه کواکب آنست که هر برجی را سه ثلث کرده
اند از حمل ابتدا نموده ثلث اول بصاحب آن برج داده اند و ثلث دویم او را که فلک او
تحت برج بود یعنی شمس و ثلث سیم زهره را و ثلث اول ثور عطارد و ثلث دویم
بقمر و ثلث سیوم قمر زحل و بعد از آن مشتری را و مریخ را هم بدین قیاس تا آخر صورت که
نوبت بمریخ رسد او را ده درجه در پهلوی هم آید ولکن ثلث آخر حوت و ثلث اول حمل بود
و وجه را صورت نیز خوانند و بعضی که بروج را همچنین بثلثها قسمت کنند و ثلث اول از
هر برج بصاحب آن برج بدهند و ثلث دویم صاحب برجی که انتهای مثلثه باشد که بعد از
او بود و ثلث آخر صاحب آن برج را که باقی بود مثلا اول الحمل بمریخ دهند و ثلث دوم
بشمس که صاحب اسد است و ثلث سیم مشتری را که صاحب قوس است و همچنین در دیگر
برجها و این قسم را دریجان خوانند و همچنین هر برجی را به نه قسمت متساوی کنند و قسم اول
از حمل بمریخ دهند که صاحب حمل است و قسم دوم را بصاحب ثور دهند یعنی زهره و قسم
سیوم را بصاحب جوزا یعنی عطارد همچنین تا قسمهای حمل تمام شود ابتدا به ثور کنند و اول

ثور

ثور صاحب جدی را دهند یعنی زحل و قسم دوم بجهت دلو و قسم سیم مشتری را بود که صاحب حوت
است و چهارم مریخ را بود که صاحب حمل است و همچنین تا آخر بروج و ازین ترتیب لازم آید که هر قسم را
از هر برج یک مثلثه باشد و یک کوکب را بود مثلا قسم اول و دویم و سیوم از مثلثه خاکی یعنی هم از ثور
هم از سنبله هم از جدی زحل را بود و باقی اقسام کواکب را بدین قیاس و این اقسام را نه بهر
خوانند و همچنین هر برج را به دوازده قسم کنند و هر قسمی را دو درجه و نیم و اول بصاحب برج
دهند و دوم بصاحب برجی که بعد از او بود و سیوم بدین ترتیب تمامت اقسام را بصاحب
بروج دوازده گانه دهند و این اقسام را اثنی عشریه خوانند و چون کوکبی یا دلیلی دیگر
در برجی بود و چند درجه و دقیقه از آن برج بریده باشد دو درجه و نیم از آن مقام حصه
آن برج باشد و دو درجه و نیم حصه برجی که بعد از او بود تا آنجا که هر حصه برجی بماند از آن عدد
هر درجه را دوازده درجه و هر دقیقه را دوازده دقیقه بدهند از برجی که نوبت باو رسد هر
پنج دقیقه را یک درجه تا آنجا که برسد موضع اثنی عشریه باشد و مثلا کوکبی در یازده درجه
و چهل دقیقه از ثور باشد که ازین مبلغ ده درجه حصه چهار برج باشد که آن برجها ثور و جوزا
و سرطان و اسد باشد یک درجه باقی ماند دوازده درجه باشد چهل دقیقه را هشت درجه دیگر جمله بیست
درجه شود پس اثنی عشریه آن کوکب در بیست درجه از سنبله باشد و هم برین قیاس باید
کرد تمامی را ارج درین فصل خطر اجمع فرموده اند بواسطه آنکه در تقسیم بروج باهم و

مناسبتی دارند یعنی هر یکرا اقسام متساوی نهند و این جمله وجه دریجان در کمیت متفق
اند و در ارباب مختلف و دوی باقی بهر اکند و دوازده کمیت و مخالف هم در ارباب
چنانکه هر برجی را بسه بخش کرده اند و هر ثلثی را وجهی خوانند و دریجان نیز خوانند اما
ارباب وجوه بر ترتیب افلاک کنند و ارباب دریجان بر ترتیب مثلثات مثال در قسمت
وجوه اول حمل را بمریخ دهند که صاحب اوست و ثلث دویم را به آفتاب که او شیب فلک
مریخ است و ثلث سیم زهره را که فلکش شیب آفتاب است اما در قسمت دریجان رب ثلث
اول مریخ باشد و رب ثلث دویم آفتاب که صاحب اسد است و رب ثلث سیم مشتری که صاحب
قوس است و همچنین قسمت کنند تا آخر حوت و بحسب قسمت وجوه مریخ را دو ثلث بود متصل
واقع شود یکی ثلث آخر حوت و دیگر ثلث اول حمل و وجه را صورت نیز خوانند از آن سبب
که با هر وجهی صورتی طلوع کند از صورتهای حمل متفاوته که از اجتماع کواکب ثابته توهم
کرده اند و همچنین قسمت کنند هر برجی را به بخش متساوی آنرا اثنی عشریه خوانند و ارباب
این هر دو قسمت بر ترتیب بروج باشد و قسم اول از حمل بصاحبش دهند که مریخ است و
باقی بصاحبان بروج دهند بر توالی و قمر بهر یک درجه و بیست دقیقه باشد و جداوند قسم
اول اندر سه برج از یک مثلثه نیز کوکبی بود که صاحب برج منقلب بود از آن مثلثه مثال حمل
و اسد و قوس را مریخ که صاحب برج منقلب است از این مثلثه یعنی حمل و باقی بر این قیاس

و هشتم قسم آخر اندر هر برجی منتهی شود برج دو جدین از آنکه زیرا که هم بر متعلق که دو جدین باشد از قطع
مثلثه و بعد از آن دو جدین منقلب و بر بعد میان دو برج که از یک مثلثه بود چهار برج است دانسته قرب
که سی و شش بخش شود بر دوازده قسمت کنند و ده دور کامل حاصل آید و باز دور را از سر گیرند اما
اثنی عشریه با طریق آنست که حصه هر برجی دو درجه و نیم بود که از قسمت سی درجه بر دوازده
برج حاصل آمده باشد اول موضع کوکب معین کنند که هر کدام برج است بچند درجه و دقیقه
و هر برجی را دو درجه و نیم بدهند و هر دوازده درجه را یکبرج و هر دوازده دقیقه را یک دقیقه
بهر جا که منتهی شود صاحب آن برج خداوند آن درجه باشد بحسب قسمت او جدول

جدول وجوه كواكب

الكواكب	الكواكب	الكواكب	الكواكب
الحمل	المريخ	الشمس	الزهره
الثور	عطارد	قمر	زحل
الجوزا	المشتري	المريخ	الشمس
السرطان	الزهره	عطارد	قمر
الاسد	زحل	المشتري	المريخ
السنبله	الشمس	الزهره	عطارد
الميزان	قمر	زحل	مشتري
العقرب	المريخ	الشمس	الزهره
القوس	عطارد	القمر	زحل
الجدی	المشتري	المريخ	الشمس
الدلو	الزهره	عطارد	القمر
الحوت	زحل	مشتري	مريخ

جدول دريجان كواكب

البروج	الكواكب	الكواكب	الكواكب
الحمل	مريخ	شمس	مشتري
الثور	زهره	عطارد	زحل
الجوزا	عطارد	زهره	زحل
السرطان	قمر		مشتري
الاسد	شمس	مريخ	مشتري
السنبله	عطارد	مريخ	زهره
الميزان	زهره	زحل	عطارد
العقرب	مريخ	زحل	قمر
القوس	مشتري	مشتري	شمس
الجدی	زحل	مريخ	عطارد
الدلو	زحل	عطارد	زهره
الحوت	مشتري	عطارد قمر	مريخ

و طریق دیگر آنست که ضرب کند هر درجه را به دوازده درجه و هر دقیقه را به دوازده دقیقه و چون عدد دقا ١٣٠

یق شصت گردد از او طرح کند و عوض آن دقایق درجه بر درجات افزاید و هر سی درجه را برجی فرض کند

تا درجات منتهی شود برجی که صاحب آن برج باشد خداوند آن درجه باشد بموجب این قسمت فرضا کوکبی در

بیست درجه جوزا است بیست درجه را در دوازده ضرب کرده شد دویست و چهل درجه آمد پس قسمت

کرده شد حظوظ دویست و ده درجه هفت برج شش درجه باشد باقی ماند از برج ٢٠ هشتم

که جدی باشد از جوزا و صاحب او زحل پس هرگاه که زحل در هشتم

درجات	ب ل ١	ه ٢	ز ل ٣	ی ٤	یب ل ٥	یه ٦	یز ل ٧	ک ٨	کب ل ٩	که ١٠	کز ل ١١	ل ١٢
الحمل	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری
الثور	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ
الجوزا	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره
السرطان	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد
الاسد	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر
السنبله	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس
المیزان	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد
العقرب	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره
القوس	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ
الجدی	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری
الدلو	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل
الحوت	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل

در بیستم درجه جوزا باشد در اثنی عشریه خود و عشر این است که درجه ول تا بین نهم باشد و چون

کواکب در دوازده بهر خود چون کسی باشد که در خانه دوستان باشد در فلک خود و در نه بهر

در خانه احباب و در دریجان بودن کوکب مانند کسیست که در جای مجلس باشد و

نصبت وجه بمنزله آن کس است که در میان اعوان و انصار خود باشد و جدول

نه بهر این است که عرضه میشود بعون الله تعالی و تقدس

اجزا	دقایق	اسد حمل △ قوس	سنبله ثور △ جدی	میزان جوزا △ دلو	عقرب سرطان △ حوت
ج	ک	حمل مریخ	جدی زحل	میزان زهره	سرطان قمر
و	م	ثور زهره	دلو زحل	عقرب مریخ	اسد شمس
ی	ـ	جوزا عطارد	حوت مشتری	قوس مشتری	سنبله عطارد
یج	ک	سرطان قمر	حمل مریخ	جدی زحل	میزان زهره
یو	م	اسد شمس	ثور زهره	دلو زحل	عقرب مریخ
ک	ـ	سنبله عطارد	جوزا عطارد	حوت مشتری	قوس مشتری
کج	ک	میزان زهره	سرطان قمر	حمل مریخ	جدی زحل
کو	م	عقرب مریخ	اسد شمس	ثور زهره	دلو زحل
ل	ـ	قوس مشتری	سنبله عطارد	جوزا عطارد	حوت مشتری

سرطان / اسد / سنبله / میزان / عقرب / قوس / جدی / دلو / حوت / حمل / ثور / جوزا

فصل بیست و دوم در اوج و حضیض ستارهگان و اوجهای آفتاب و خمسه متحیره در هر

دو هزار سال از برجی به برجی منتقل شوند شصت و شش سال [illegible] پیدا نشود یک درجه

قطع کنند و حضیضهای ایشان مقابل اوجهای ایشان بود الا عطارد که او

و حضیض بود بر دو مثلث اوج او در این تاریخ که ششصد و پنجاه و شش است از تاریخ عرب
اوج زحل در دهم درجه قوس و اوج مشتری در آخر درجه سنبله و اوج مریخ در هفدهم درجه اسد
و اوج آفتاب در بیست و هشتم درجه جوزا و اوج عطارد در اول درجه عقرب و حضیضها
از اینجا معلوم گردد این اوجها بحسب زیج ایلخانی است و در دیگر زیجها مختلف باشد اما
اوج قمر در وقت اجتماع و استقبال

برج	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
الحمل	ایضا	زهره	عطارد	قمر	عطارد	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری
الثور	زهره	عطارد	قمر	شمس	زهره	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ
الجوزا	عطارد	قمر	شمس	عطارد	مریخ	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مریخ	مریخ	زهره
السرطان	زهره	شمس	عطارد	زهره	مشتری	مشتری	زحل	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد
الاسد	ایضا	عطارد	زهره	مریخ	زحل	زحل	مشتری	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر
السنبله	عطارد	زهره	ایضا	مشتری	زحل	زحل	مریخ	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس
المیزان	زهره	مریخ	مشتری	زحل	مشتری	مشتری	زهره	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد
العقرب	مریخ	مشتری	زحل	زحل	ایضا	مریخ	عطارد	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره
القوس	مشتری	زحل	مشتری	مریخ	زهره	زهره	قمر	شمس	شمس	عطارد	زهره	ایضا
الجدی	زحل	زحل	مشتری	ایضا	عطارد	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری
الدلو	زحل	مشتری	ایضا	زهره	شمس	قمر	عطارد	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل
الحوت	مشتری	ایضا	زهره	عطارد	شمس	شمس	زهره	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری

و حضیض در وقت دو تربیع آفتاب شرح چون هر کوکبی را فلکی باشد مرکز آن مرکز
زمین است و در داخل ثخن آن فلک یعنی میانه هر دو سطح او فلکی باشد شامل زمین

مایل

مایل نیست از او بهر آینه مرکز او خارج از مرکز زمین باشد لیکن بحقیقت که سطح محدب فلک ثانی
مماس محدب فلک اول بر نقطه مشترک میان آن هر دو و نقطه را نقطه آنکه واقع نقطه
اوج خوانند یعنی چون کوکب بدین نقطه رسد در غایت دوری باشد از زمین و بحقیقت
سطح مقعر فلک دویم مماس سطح مقعر فلک اول باشد بر نقطه مشترک میان هر دو و آن
نقطه را حضیض خوانند و چون کوکب بدین نقطه رسد در غایت نزدیکی باشد بزمین اما
در داخل ثخن فلک دویم عطارد فلکیست هم شامل ارض نیست طرف از دو بر طر
یق مذکور و این سیم را حامل تدویر خوانند و خارج مرکز نیز خوانند زیرا که مرکز آن
از مرکز عالم خارج است چنانکه فلک دویم خارج مرکز خوانند در جمع کواکب و در
عطارد فلک دویم مدیر خوانند بواسطه آنکه اوج و حضیض را حامل او
سیر دهند و فلک اول را در جمله کواکب ممثل خوانند زیرا که شبیه فلک بروج
چنانکه اقطاب و مناطق او و مراکز ممثلات مماثل اوست بر یک محور و متحرک
بحرکت ثوابت و اوجات متحرک بحرکت ممثل است پس قریب بمدت دو
هزار سال یک برج قطع نماید مانند کواکب ثوابت و چون اوجات متحرک کند
موضع ایشان را تعیین نتوان کردن الا بزمان معلوم و در مواضع اختلاف
بسیار است بسبب ارصاد اما آنچه در متن تعیین فرموده است صح قید تاریخ

۱۳۲

آنست که زیج شاهی که حکیم حسام الدین سالار بنام سلطان جلال الدین ملکشاه
ساخته است مثبت است و آنچه رصد جدید ایلخانی یافته‌اند که بتحقیق اقرب است
در سال صد و چهل و دوم ملکشاهی اوج آفتاب در دوم درجه سرطان است
و زحل در بیست و یکم درجه قوس است و اوج مشتری در اول درجه میزان است و
اوج مریخ در بیستم درجه اسد است و اوج زهره در پانزدهم درجه جوزا و اوج عطارد
در چهارم عقرب و این اوج مدیر باشد و اوج حامل بر خلاف توالی متحرک است و مرکز
تدویر متحرک بر توالی و مدیر مرکز حامل را چون با مرکز خویشتن میگرداند پس در
هر روزه دو نوبت مرکز تدویر با اوج حامل رسد و نوبتی در اوج مدیر و نوبتی دیگر در
حضیض او و دو نوبت بحضیض حامل رسد نوبتی در تربیع اول اوج مدیر و نوبتی
دیگر در دوم بدان سبب که اوج حامل بمقدار سیر وسط آفتاب حرکت میکند
بر خلاف توالی اعنی بر اوج مدیر مرکز تدویر دو چندان بر توالی از اینجا روشن گردد که مرکز
تدویر را ابعد ابعدش از مرکز زمین وقتی باشد که بر اوج مدیر باشد و مقابل او اگرچه حضیض
مدیر باشد اما در اوج حامل خواهد بودن پس اینجا هم در اوج باشد اما نه مانند اوج و
اول چه از مرکز زمین دورتر خواهد بود پس اینجا هم در اوج باشد و در تربیع اوج مدیر
و در حضیض حامل باشد و در حضیض حقیقی زیرا که حضیض حقیقی آنجا باشد که مرکز تدویر

میان بر دو حضیض باشد و بر تسدیس ایشان بود بر آنکه بر تثلیث جزو اوج نیز ... و آنکه
نقطه بود بر دو تثلیث اوج مدیر بر این تقدیر عطارد در او واقع باشد در مقابل ... در
حضیض بر دو تثلیث اوج اول بر دو تسدیس حضیض او و تقریبا اوج مدیر همیشه میان اوج
و مرکز تدویر باشد اما ماه را در جوف فلک مثل فلکی است محیط بر زمین منطقه آن مایل که منطقه بروج
بدین سبب او را مایل خوانند محدب آن مماس مقعر ممثل و مقعر آن مماس عالم ترکیب و در ثخن مایل
فلکی باشد مصمت بر زمین مایل بمیل جانب انی او مانند خارج مرکز کواکب و او را حامل خوانند زیرا که حامل مرکز
تدویر است و مایل اوج حامل را بحرکت خود بر خلاف توالی میبرد هر روزی مقدار یازده درجه و نه دقیقه و ممثل
ماه نیز بر خلاف توالی حرکت میکند بمقدار سه دقیقه و کسری پس اوج ماه هر روزی یازده درجه و دوازده
دقیقه بر خلاف توالی حرکت میکند حامل مرکز تدویر را حرکت میدهد بر توالی هر روزی بیست و چهار درجه
و بیست و سه دقیقه چون حرکت او را از ناقص کم کنند سیزده درجه و یازده دقیقه بماند و آفتاب قریب یک درجه
حرکت میکند هر روزی بر توالی هرگاه که ماه و آفتاب مجتمع شوند بر اوج حامل و از یکدیگر مفارقت کنند و
علی الدوام میان اوج حامل ماه باشد مانند اوج مدیر عطارد و چون هر یک بربع آفتاب رسند باهم مقابل
شوند لاشک ماه در حضیض حامل باشد در هنگام استقبال آفتاب باهم ملاقات شوند ... ماه اوج
او باشد و همچنین از هم مفارقت کنند باز هر یک بربع آفتاب رسند در دوره ثانیه بر مقابل یکدیگر و ماه باز
در حضیض باشد و باز در اجتماع آفتاب بهم رسند و ماه در اوج باشد مانند که شکل صورت دوایر اوجات

... و در اوج و حضیض ... والله اعلم



فصل بیست و سیم احوال بروج حمل و ثور و جوزا بروج بهار اند یعنی چون آفتاب در
این بروج باشد فصل بهار بود و سرطان و اسد و سنبله بروج تابستان و میزان و عقرب
و قوس خریف و جدی و دلو و حوت زمستان است و بروج اوایل این چهار فصل
سال را منقلب خوانند و لکن سرطان و حمل و جدی و منتهی لکن باشند بروج میانه فصول را
ثابت خوانند و لکن ثور و اسد و عقرب و دلو باشند و بروج آخر فصول را ذو
جسدین خوانند و لکن جوزا و سنبله و قوس و حوت باشند و بروج بهار و تابستان شمالی
و عالی باشند و بروج پاییز و زمستان جنوبی و منخفض و حمل مذکر و نهاری بود و ثور
مونث و لیلی بر این ترتیب یکی مذکر و نهاری یکی مونث و لیلی تا آخر بروج بود
و همچنین بروج مثلثه آتشی و هوایی مذکر و نهاری باشند و بروج مثلثه آبی و خا
کی مونث و لیلی باشند و بروج آتشی و هوایی گرم و بروج خاکی و آبی سرد و بروج
آتش و خاک خشک و بروج هوا و آب تر باشند و بروج زمستان و بهاری معوج
الطلوع باشند یعنی طلوع ایشان کج باشد و بروج پاییز و تابستان راست طلوع
باشند نوع احوال بروج با نسبت خارج از او باشد یا داخل در او اما در احوالی
که بنسبت خارج از برج باشد از آن جمله اعتبار فصول است که منقسم شود فلک بروج
بچهار مثلث مانند حمل و ثور و جوزا که مثلثه بهار اند زیرا که تا آفتاب درین سه برج

باشد فصل ربیع بود و سرطان و اسد و سنبله مثلثه صیفی اند مادام که آفتاب در این
بروج باشد تابستان خواهد بود و میزان و عقرب و قوس مثلثه خریفی اند تا آفتاب
در این بروج باشد فصل خریف بود و جدی و دلو و حوت مثلثه شتوی اند از بودن آفتاب
در این سه برج فصل زمستان پدید آید و باعتبار طبائع فصول منقسم شد سه ربع
منطقة البروج اول ربع منقلب است یعنی حمل و سرطان و میزان و جدی از آن جهت که
چون آفتاب بدین بروج تحویل کند قلب شود طبیعت هوائی بر فصل متقدم بطبیعت
فصل هوائی متأخر و ربع دویم ثابت است و آن ثور و اسد و عقرب و قوس
دلو بود یعنی مادام که آفتاب در این بروج باشد هوای فصل ثابت بر طبیعت خود باشد
ربع سیوم ذو جسدین است و آن جوزا و سنبله و قوس و حوت است یعنی آفتاب
هرگاه که نیمه اول این چهار برج بگذرد هوا بر طبیعت همان فصل گذرد و چون در نیمه
آخر آید آمیخته شود طبیعت هوائی متقدم بالطبیعت هوائی متأخر و باعتبار معدل
النهار منقسم شود بدو قسم نصف اول را که عبارت از شش برج اولین است
که او را شمالی خوانند و آن بروج ربیعی و صیفی باشد یعنی مادام که آفتاب در این فلک
باشد درجات شمالی منطقه فلک اعظم باشد و شش برج را جنوبی خوانند و آن بروج
خریفی و شتوی باشد یعنی مادام که آفتاب در این بروج باشد درجات جنوبی معدل

النهار باشد باعتبار مطالع نیز منقسم شوند بدو قسم شش برج معوج الطلوع باشند یعنی
کمتر از نیمه و آن مثلثه شتوی و ربیعی باشد و آن را نواعنا خوانند و شش برج مستقیم
الطلوع باشد یعنی زیادت از نیمه و آن مثلثه صیفی و خریفی باشد و آن را ابطا خوانند پس مطالع
هر یک از آن شش برج اول در آفاق مایله شمالی کمتر از سی درجه یعنی آن سی درجه از فلک البروج
طلوع کند از معدل النهار کمتر از سی درجه طلوع کند و مطالع شش برج آخر زیاده تر بر مطالع سی درجه
باشد در آفاق جنوبی عکس آن باشد و اما احوال بروج باعتبار آنکه داخل باشد در او بحسب نسبت طبایع
باشد که منقسم شود بچهار مثلثه منفصل البروج چنانکه در فصل نوزدهم مشروح شد و نیز اما باعتبار
تذکیر و تأنیث باشد که منقسم شود دو نصف باعتبار شب و روزی نیز همچنین منقسم گردد بدو نیمه چنانکه
طبیعت حرارت بسبب مذکوریت و نهاریت است و طبیعت برودت بسبب انائیت
و لیلیت است پس بروج حاره جملگی نر و روزی باشند اعم از آنکه خشک باشند مانند مثلثه آتشی
یا آنکه تر باشند مانند مثلثه بادی و بروج بملگی ماده باشند و شبی اعم از آنکه خشک باشند چو مثلثه خاکی یا آنکه
تر باشند چون مثلثه آبی از این رو لازم آید که چون حرارت بذات مقدم باشد اول از بروج نر و روز
باشد و دویم ماده و شب تا آخر بر این ترتیب والله اعلم فصل بیست و چهارم در احوال کواکب
زحل و مریخ نحس اند و زحل نحس اکبر و مریخ نحس اصغر و مشتری و زهره سعد اند و مشتری سعد اکبر
و زهره سعد اصغر و عطارد ممتزج با سعد سعد و با نحس نحس و نیز از تثبیت دلیس سعد

سعد تنهند و از صاحب و مقارنه و تربیع نحس و راس شده باشد و ذنب و لیکن نحس کواکب علویه
و شمس مذکر باشد و زهره و قمر مونث و کواکب هر چه مذکر باشد نهاری و مریخ زهره و قمر لیلی و زحل
سرد و خشک است و مریخ و شمس گرم و خشک و مشتری گرم و تر و زهره و قمر سرد و تر و عطارد با هر کو
کب که باشد طبیعت او دارد و همچنین در تذکره تمامت شرح آنکه آثاری که در عالم کون و فساد ظاهر میشود
و بر آنچه توجه باشد مؤثری و منافری باشد و مؤثر را فاعل خوانند و منافر را قابل آثاری که قابض
میشود از فواعل علوی یعنی کواکب بر قوابل سفلی یعنی امهات و موالید مختلف میباشند و این اختلاف
با حسب طبایع مواضع کواکب باشد از بروج یا بحسب اختلاف اماکن و ازمان باشد یا بحسب حالات که
کواکب در جهات واقع میباشد که این خبر احتمال بیان اجمال آن کرده اند داشت بعد از این تفصیل کرده
شود چنانکه بیان این جمله در اینجا بتفصیل رسد موضع و اتصال بروج نیز مختلف میگردد و بحسب
حلول کواکب در بروج مانند اختلاف بلند تسعیم و تسلیم در حالات انحراف و استقامت مزاج
از جهت آنکه نسبت کواکب به بروج همچنان است که نسبت ارواح با اشباح اما اما ذاتی مجرده
کواکب اعم از آنکه عارض باشد و طاری شود بسبب بروج با غیر آن است زحل سردی است با
افراط مع خشکی و اثر مریخ خشکی است با افراط گرمی و اثر مشتری و زهره گرم و تر است بحد
اعتدال اما غالب آنست که مزاج زهره سرد است و اکثر بر اینند اثر آفتاب گرمی است و خشکی
و اشباه سردی است و تری و اثر عطارد در کیفیت اربعه یعنی گرمی و سردی و تری و خشکی و

تابع

تابع کوکبی باشد که به و متصل باشد یا بر جی که در وی باشد یا از آن صاحب آن برج و قمر که ممازج او
باشد هر کوکبی را که یعنی در وی با افراط باشد او را نحس خوانند و هر کوکبی که در کیفیات با اعتدال باشد
سعد خوانند و حال هر کوکبی که مستقیم باشد در کیفیات با افراط و اعتدال آن کوکب را نه سعد گویند
و نه نحس این مقدمه نتیجه آن میدهد که زحل و مریخ نحس باشد بواسطه کثرت یبوست زحل و برودت
مریخ و چون خانهای زحل بر مقابل نیرین واقع شده است و از آن مریخ بر تربیع و مقابله تمام و تسدیس
است و تربیع نیم دشمنی پس زحل نحس اکبر است و مریخ نحس اصغر نیز افراط برودت و یبوست
است که بسبب فنای حیوانات است و کدام نحوست و ماورای این باشد و این هر دو کیفیت در
زحل در غایت است و در مریخ یک کیفیت یبوست که یبوست است در غایت افراط پس مریخ نسبت
بزحل نحس اصغر باشد و مشتری زهره هر دو سعد باشند از جهت تعدیل مزاج و از بودن خانهای
مشتری بر تثلیث خانهای نیرین و از آن زهره بر تسدیس و تثلیث موجب اتحاد تمام و
است و تسدیس نه تا آن غایت پس مشتری سعد اکبر باشد و زهره سعد اصغر و نیز سبب حیوات
حیوانات است حرارت و رطوبت و این دو کیفیت در مشتری موجود است پس او سعد
اکبر باشد و هیچ سعادت بهتر از حیات نیست و در زهره از این دو کیفیت رطوبتی در حد
اعتدال موجود است پس سعد اصغر باشد و چنین انظار کواکب را در سعادت و نحوست
اثر عام است پس نیرین که نیز تثلیث و تسدیس سعد باشند و چون بر تربیع و مقابله نحس

اند از تربیع و مقابله نحس باشند و چند جزو قاطع و قایر است لا جرم من خلاف انتعادانه نیز نحس
باشد و چون احوال عطارد در کیفیات مستقیم نیست پس او را نه سعد خوانند و نه نحس طبیعت
راس گرم و تر باشد یافته اند باعتدال مانند مشتری و طبیعت ذنب را بغایت سردی و خشکی مانند زحل
پس راس سعد باشد و ذنب نحس و کید را از جمله نحوس گرفته اند و گفته اند که از مجاسده راس
قوت کوکب بیفزاید و از مجاسده ذنب بکاهد علوی و آفتاب مذکر اند بواسطه حرارت مزاج
الا زحل و زهره و قمر مونث اند از جهت برودت مزاج پس کواکب مذکر نهاری باشند الا مریخ که با و
جود حرارت شبیست همچنانکه زحل با وجود برودت مذکر است و نهاری و علت آن است که
افراط یبوست مریخ با رطوبت شب و افراط برودت زحل با حرارت روز اعتدال مییابند و
عطارد با هر کوکبی که ممازج طبیعت او را اخذ کند از کیفیات اربعه و از سعادت و نحوست
و تذکیر و تانیث و غیرها و اگر آنکه تنها باشد طبیعت آن برج گیرد که در وی باشد بر قاعده مذکوره
در تشریق نیز مذکر باشد و در تغریب مونث و نیمه شبی شبی و در نیمه روزی روزی چون طبایع کواکب
معلوم گشت بعد از این خواص معلوم توان کرد **تنبیه** اما ارباب ساعات و ایام و لیالی را
ذکر نموده اند و چون دانستن آن امری بود واجب لهذا مشروحا قلمی شد بدانکه اول و
هفت روز را در هفته گرفته اند و نسبتش بکوکبی کنند که وجود سبب روز و شب باشد یعنی آفتاب
و ساعات اول این روز از ساعات زمانی او را باشد و ساعات دویم را زهره و سیم

را عطارد

را عطارد و چهارم قمر و پنجم زحل و ششم مشتری و همچنین بر ترتیب افلاک کواکب تا آنکه ساعات
گذرد بتمام شود و ساعات اول از شب دوشنبه گیرند که بمشتری رسد و ساعات اول روز
دوشنبه بماه رسد و آخر روز را به و نسبت کنند و بر قاعده سابق قیاس میکنند تا ساعات اول
روز سه شنبه بمریخ رسد که روز او را باشد و چهارشنبه عطارد را و پنجشنبه مشتری را و آدینه زهره
را و شنبه زحل را و ساعات اول از هر شبی که بکوکب رسد آن شب را بدان کوکب باز خوانند
یعنی آن صاحب آن شب باشد و شب دوشنبه از آن مشتری و شب سه شنبه از آن زهره و شب
چهارشنبه از آن زحل و شب پنجشنبه از آن آفتاب و شب جمعه از آن قمر و شب شنبه از آن مریخ

فصل بیست و پنجم در خانهای دوازده گانه از بروج و هر خانه که از مشرق طلوع کند در هر وقتی آنرا
طالع خوانند و آن خانه زندگانی و جان و نفس و تن و عمر باشد و ابتدای هر کاری که تعلق به آن خانه دارد
و بعد از آن آن خانه دویم مال و معیشت و یاران باشد و دیگر خانه سیم و آن خانه برادران و خواهران و خویشان
و تحویل باشد پس خانه چهارم که آنرا وتد الارض خوانند و آن خانه پدران و ملکها و عاقبت کار
ها باشد پس خانه پنجم و آن فرزندان و شادیها و هدیها و رسولان باشد پس خانه ششم و آن خانه
بندگان و خدمتکاران و رنجوریها و چهارپایان خرد باشد پس خانه هفتم و مغارب و نیز طالع و آن
زنان و انبازان و خصمان باشد پس خانه هشتم و آن خانه خوف و نکبت و میراث بود پس خانه نهم
و آن خانه سفر و دین و علم بود و دین پس خانه دهم که او را وتد عاشر و وسط السما نیز خوانند و آن
خانه شغل و عمل و سلطان بود پس خانه یازدهم و آن خانه امیدها و سعادات و دوستان باشد پس

پس خانه دوازدهم و آنرا خانه دشمنان و بدبختی و چهارپایان بزرگ باشد هر خانه از چه بود دقیقه باشد از برجی
آنرا موضع از دو آنرا خانه خوانند هر خانه از پنج درجه پیش از آن موضع باشد تا پنج درجه پس از موضع خانه
کلبته از آن او بود و از این خانها طالع و عاشر و سابع و رابع اوتاد اند و یازدهم و پنجم و دوم و هشتم مایل
اوتاد اند و نهم و سیم و دوازدهم و ششم زایل اوتاد اند و هشتم دوم و دوازدهم و ششم ساقط از طالع و از
همه خانها قوی تر طالع و عاشر بود پس سابع و رابع پس یازدهم پس پنجم پس نهم پس سیم پس دوم پس هشتم
ضعیف تر همه خانها دوازدهم و ششم باشد که هم زایل اند و هم ساقط و این دوازده خانه چهار ربع باشند
یکی از عاشر تا طالع و آنرا مذکر بود و دیگر ربع از طالع تا رابع و آنرا مونث بود و آنرا دو ربع صاعد بود و مقابل ربع
منکر و مذکر مونث مونث بود و مقابل صاعد منحدر و از خانها طالع و هر چه نام او طاق بود چون سیوم و پنجم
و امثال آنرا مذکر باشد و هر چه نام او جفت بود چون دوم و چهارم و امثال آنها مونث باشد پیش
از این مذکور شد که طالع درجه باشد از برج معین که در زمان معین از افق شرقی ظاهر شود و آنرا وتد طالع
خوانند و برج هفتم از برج طالع همان درجه از مغرب غایب گردد آنرا وتد غارب خوانند و آن درجه که از برج
بر میان آسمان باشد میان وتد طالع و غارب درجه باشد از برج آنرا وتد الارض خوانند و فلک بسبب این
چهار وتد بچهار ربع منقسم میشود هر ربعی سه قسم که جمله دوازده باشد آنرا وتد السماء خوانند و همچنین در برابر
او در نشیب زمین میان طالع و غارب و مجموع را خانهای طالع خوانند اما خانه طالع چون سبب وجود
و ظهور چیزها است و دلیل بقای آن چیزها که بظهور ظاهر شود و مبداء امر مسکون بواسطه طلوع او از مشرق
و مشرق در آن چیزها خاصه در نوع انسانی که اشرف انواع مکونات است و این خانه نسبت بزحل

دارد

دارد کنفرانده و در مرتبه بیرون آمدن از ظلمت و ما یلی او دلیل باشد بر حالت ثانی موجود از جهت آنکه دوم
طالع است و آن حالت کیفیت اسباب بقا باشد و آنرا امعلیت خوانند و آفتاب آنرا اسباب غذا است و واسطه
آنرا احوال و امید آنرا اعوان او است و منسوب است بمشتری که کوکب مال و معاش است و از این و طالع
دلیل است بر حال ثالث خود بدلیل سبب که سیم طالع است و آن حال کیفیت توابع آنرا اسباب است
چون حرکت یا صنعت که سبب استمرار غذا است و برادر و خواهر و شریک و معین مانند بفلک
مریخ منسوبست از این سبب میان ایشان خصومت باشد جهت مال و چهارم چیزی در غایت
خفاست دلیل باشد بر عواقب امور و چیزی که موجود از آن حاصل آید چون پدر و اسلاف و در وضع
محل قرار و ثبات است چون مسکن و املاک و آفتاب بدو منسوب است که دلیلیست بر پدر
و پنجم که مایل است دلیلیست بر حالت دوم که فرزند باشد که دوم پدر است و شادی املاک و
دوستان که نتیجه پدر است و املاک معین آن وتد است و بزهره منسوبست که کوکب این مجموع
است ششم که زایل این چهارم است و سیوم او دلیل باشد بر حالت ثالث او از عبید و حشم و
ستور که تابع اسباب میکند و بیماری که از اسباب خمول و خساست جهت سقوط او از طبایع
و بعطارد منسوب است که کوکب غلامان و جواری است و آنچه بدین خانه تعلق دارد هفتم
که وتد غارب است و نظیر طالع است و بسبب هلاک و فساد او موجود باشد و نظیر او که از
ازواج و شریک و خصم باشد و افق مغرب مقصد طالع است پس بیت مقصد موجود باشد و بماه
منسوب است که کوکب زنان و انبازان است و دوم این وتد دلیل بود بر اسباب دوم

اینها اوصاف چون کیفیت مرگ میراث و مال و شرکا و اعوان و انصار و خصومت و خوف که
اسباب آفت و نکبت است و سیم اینها و دلیلست بر حال ابو و ام او و آنکه علم و دین و ورع و سفر بعید است
و خانه دهم که ظهور و ارتفاع است از بیوتات و دلیل ظهور و رفعت موجود آنکه چه چیز که بسبب این حالت
باشد حکام و عمل باد که سبب ظاهرترین اسباب است وجود موجود را و مایل او که دلیل بود بر دوم
حالت که سبب بقای ظهور و رفعت موجود گردد چون سعادت آسمانی و امیدها و دوستان و
و معاونان و زایل اینها و نه که سیم او باشد دلیلست بر حال سیم از ظهور و ارتفاع و آنکه کیفیت توابع
اسباب وی است چون تحمل بر شداید و مکاره از خصمان و حاسدان آنکه شغل و عمل که سبب ظهور
و رفعت باشد و شقاوت و حبس که نتیجه اینها معزل است و آنکه ربع که در جهه عاشره باشد تا درجه طالع
گویند ذات روحیت بی جسم و دلیلست بر قوت و اقبال کنند مذکر و صاعد بود و ربعی که
مقابل این ربع بود ذات او جسمیت بی روح و او در اقبال متوسطات و مذکر و هابط بود و ربعی
که از درجه طالع بود تا درجه رابع ذات او جسمی بود با روح و در ادبار متوسط بود و مونث و صاعد
باشد و ربعی که در مقابل این ربع باشد ذات او نه جسم است و نه روح و دلیلست بر زوال کارها و مونث
و هابط بود فصل بیست و ششم در اوج کواکب و آنچه بدو ماند فرح زحل در دوازدهم باشد و فرح مریخ
در ششم و فرح مشتری در یازدهم و فرح زهره در پنجم و فرح شمس در نهم و فرح قمر در سیم و فرح
عطارد در طالع و مقابل فرح ترح و آفت خوانند و بودن کواکب نهاری بر ابر و ز فوق
والارض خوانند و لشب تحت الارض و کواکب لیلی بر عکس خر خوانند و همچنین

مثلا

بودن کواکب مذکر در ربع مذکر در خانه مذکر و در ربع مونث بودن کواکب مونث و
در خانه مونث قوتی دیگر باشد شبیه فرح و غیر شرح مستور است که اوتاد قوی ترین بیوت طالع
اند تا خانهای مایل اوتاد اند و خانه قوی ترند زیرا که مایل اند و ناظر یعنی یازدهم و پنجم و از بیوت
زایله دو خانه ضعیف تر اند و آنکه دوازدهم و ششم است زیرا که ساقط اند و زایل و دو خانه از
وجهی قوی تر اند و از وجهی ضعیف تر و آنکه نهم و سیم است و چون قوت کواکب در ادبار و
ظاهر است خواستند که در این خانها قوت بر یکی بحسب حال سازند باز غایتند چون نسبت
حالها معلوم نگویند که از این کواکب سیاره الا عطارد دو کوکب نحس اند یعنی زحل
و مریخ و دو کوکب سعد اند یعنی زهره و مشتری و دو کوکب در بعضی حال سعد اند و بعضی حال نحس
یعنی نیرین پس دو خانه ضعیف را از روی مناسبت بنحسین دادند اضعف را بانحس یعنی
دوازدهم را بزحل و ششم را بمریخ و دو خانه قوی را بسعدین دادند یعنی اقوی را با سعد
که یازدهم باشد بمشتری و پنجم را بزهره و آنکه دو خانه را که از وجهی قوی بود و از وجهی ضعیف
بآن دو کوکب که در بعضی حال سعد اند و در بعضی حال نحس یعنی نیرین و اقوی را با اعظم
دادند یعنی نهم را با فتاب و سیم را با ماه و چون عطارد را سعادت و نحوست ذاتی نیست
بلکه ممتزج است و در همه حال در درجات طالع نیز ممتزج است و میان نور و ظلمت است
و طالع را بدو نسبت کرده اند در قسمت و این صنف را فرح کواکب خوانند و بودن کواکب در
فرح موجب شادی و راحت است و همچنانکه مقابل خانه اوج و بال بود و مقابل شرف
هبوط مقابل فرح ترح است یعنی اندوه و آفت و آنچه در قوت بفرح ماند عز است بعض

بودن کواکب نهاری مانند زحل و مشتری و آفتاب و عطارد و قمر که متصل باشد با این کو
اکب بشب بالای زمین و بروز زیر زمین و آنچه نزدیک است بخیر بودن کواکب مذکور
است مانند زحل و مشتری و مریخ و آفتاب و عطارد اگر متصل باشد باشان در خانهای مذکر و برج
مذکر و بودن کواکب مونث است چون زهره و قمر و عطارد و اگر ممازج باشد باشان در بیوت
مونث و دو برج مذکر اند و دو برج مونث و خانهای مذکر آنست که اعداد شان فرد باشد چون
طالع و سیم و پنجم و هفتم و نهم و یازدهم و خانهای مونث آنست که اعداد شان زوج بود
چون دویم و چهارم و ششم و هشتم و دهم و دوازدهم فصل بیست و پنجم در حال نظرها و دیگر
احوال تثلیث و تسدیس دو نظر دوستی است تثلیث تمام دوستی و تسدیس نیم دوستی
مقابله و تربیع نقطه دشمنی اند مقابله تمام دشمنی و تربیع نیم دشمنی و نظر دوستی بسعود خود
نیک باشد و نظر دشمنی با ایشان چندان بد نباشد و نظر دشمنی نحوس خود بد است و مقارنه و
و مجاسده یا سود تمام سعادتی باشد و بنحوس تمام نحوستی و ناظر بجای نظر بود و حد نظر
هر کوکبی را جرم خوانند و جرم علویین نه درجه پیش از کواکب باشد و نه درجه پس و جرم سفلیین
هفت درجه پیش از کواکب و هفت درجه سعد از کواکب باشد و جرم مریخ هشت درجه قبل و هشت درجه بعد
باشد و جرم آفتاب از دو جانب پانزده درجه باشد و جرم قمر از هر دو جانب دوازده درجه باشد و جرم
راس و ذنب چون جرم قمر است و کوکبی که بکوکبی خواهد رسید چون بحد جرم رسد متصل بود
و اتصال آنگاه باشد که بعد میانه ایشان بقدر نیم جرم هر کوکب باشد و چون کمتر از نیم جرم آن
کوکب شود از آنچه هر دو که نظر خواهند بحد جرم او کمتر باشد اتصال بغایت رسیده است و چون

از

از نظر بگذرد و منصرف شود و درجات انصراف چند درجات اتصال بود و چون قمر برج
انتقال کند بکوکبی ناظر خواهد بود اما هنوز بحد اتصال نرسیده باشد گویند قمر بعید الاتصال
است و اگر منصرف شده باشد و بکوکبی دیگر نظر نخواهد کرد گویند خالی السیر است و اگر در برجی که
کواکب از کواکب سیاره نظر نخواهد کرد اصلا گویند که قمر وحشی السیر است شرح پیش
ازین گفته شد که اعتبار انظار نیز از پنج است تسدیس و تربیع و تثلیث و مقابله و مقارنه
ازین جمله چهار اول مقارنه بحسب محل حکم خاص دارند بسبب موافق و مخالفت
عنصر چنانکه تسدیس و تثلیث نظر دوستی اند تثلیث تمام دوستی از آنجهت که این نظر
دائما از دو محل باشد که در کیفیت فاعل موافق باشد و در منفعل مخالف لاجرم نیم دوستی
باشد نیز عدد درجات تسدیس نصف عدد درجات تثلیث است و تربیع و مقابله نظر
دشمنی اند و مقابله تمام دشمنی زیرا که دو برج نقیض دیگر مقابل خود باشد و تربیع هم دشمنی باشد از
آنجهت که این نظر از دو محل واقع شود که در کیفیت فاعله مختلف و مخالف باشند و درجا
تش نیز نصف درجات مقابله است اما بحسب مقامات کواکب اگر اتصال بهمان سعد
بلکه تثلیث و تسدیس خوب باشد و مقارنه ایشان با یکدیگر و مجاسده ایشان با راس
خوبتر و اگر مقابله و تربیع باشد و از قران مجاسده ایشان با ذنب بدتر و اگر از تسدیس
و تثلیث نظر کنند به نیک باشد و نه بد و شمار نحوس را بدین قیاس توان کرد در بیان کیفیت تناظر
تناظر خانهم مقام نظر باشد چنانکه هر تناظری که در میان دو کوکب واقع شود بعد از آن

با قبل از آن قریب به آن نظری که واقع شده باشد یا شود آن ناظر در حکم آن نظر باشد و آن
بالحقیقه بود یا تقریب و حقیقی بجز تربیع نشاید که باشد یعنی تربیع واقع شود میانه دو کوکب
که از جهتی ناظر باشد و از جهتی ناظر اما آن قسم اول که آن را اتفاق طریقت خوانند قران تدسیس
از جوزا و سرطان و از قوس و جدی و تربیع و تثلیث و از ثور و از اسد و عقرب و دلو باشد
و ناظر حقیقی از پانزدهم درجه آن برج باشد و مقابله و سنبله و میزان و حوت و آن قسم دوم
که آن را اتفاق فوت خوانند قران و تدسیس از حوت و حمل باشد و از سنبله و میزان و تربیع و
تثلیث از دلو و ثور باشد و از اسد و عقرب و ناظر حقیقی از پانزدهم درجه این برج باشد
و مقابله از جدی و جوزا باشد و سرطان و قوس و هر کوکبی در جایی باشد که نور جرم وی بر آن
درجات افتد پیش از کوکب و بعد از کوکب آن مقدار که بیک جانب باشد نصف جرم خوانند
اما خواجه آن نصف را مطلق جرم خوانده و دیگر از اینهمه داخل این فن چنان ذکر رفته است بحسب اعتبارات
زیرا که در وقت اتصال یک نصف را اعتبار کند بواسطه آنکه بدایت اتصال انصراف بدان
درجات بود در جمیع انظار و آن درجات علوبین را نه درجه باشد از هر طرفی و سفلیین را هفت
درجه از هر جانبی و آفتاب را پانزده درجه از هر جانبی و مریخ را هشت درجه از هر جانبی و ماه
را دوازده درجه از جانبین و عقدتین مانند درجات ماه فرض کردند بوقت مجامعه
و اما در کیفیت اتصال اختلاف بسیار کرده اند که آن جمله را درین مختصر ذکر نتوان کردن
و بهترین آنست که هر اتصالی را انوار را فی سه حال فرض کرده اند بدایت و وساطت و

و نهایت

و نهایت بدایت اتصال آن باشد که بعد میان متصل و متصل به چندین نیم نصف جرم هر دو باشد
و وساطت آن است که بعد چند نصف جرم کمتر میشود یعنی شعاع جرم هر دو بهم یکدیگر رسیده
باشند و نهایت آنکه هیچ بعد نمانده باشد گویند که بر حاق اتصال اند چون مقدار یکدیگر
قوی از یکدیگر گذرند بدایت انصراف باشد و چون بعد چند نصف جرم هر دو بهم یکدیگر
یکدیگر رسیده باشد و نهایت آنکه هیچ بعد نمانده باشد گویند که بر حاق اتصال اند چون مقدار و
بعد قوی از یکدیگر گذرند بدایت انصراف باشد و چون بعد بر نصف جرم کمتر شود و وساطت
انصراف باشد و چون بعد چندینمه مجموع نصف جرم هر دو نهایت انصراف باشد و اگر کوکبی برجی
در آید و در اوایل آن برج هیچ کوکب متصل نگردد و بعید الاتصال است و اگر در اوایل برج
متصل بوده باشد گویند خالی از سیر است و این حال را بیشتر اتفاق افتد و اگر در برجی در آید و در آن
برج هیچ کوکب متصل نشود و بیرون آید و گویند وحشی السیر است مانند آنکه کسی در شهری در آید و هیچ کس را
نشناسد الثرید و حرف و تقویت بدان کس غالب کرده اینجا خاص است بجاه بجهت سرعت سیر فصل بیست و هشتم
در دلالات کواکب الطبیعیات بدوم زحل کوکب پیران و دهقانان و ارباب خانه‌ها و قدیم و دهقان سیاه باشد
و مشتری کوکب سادات و قضات و اشراف و اصحاب مناصب باشد و مریخ کوکب سپاهیان و اهل صلاح و ترکان
و عیاران و دزدان باشد و شمس کوکب پادشاهان و بزرگان و اهل امر و نهی باشد و زهره کوکب زنان و خواجگان و
خدم و معاشران و اهل طرب باشد و عطارد کوکب دبیران و اصحاب دیوان و عالمان و وزیران باشد
و قمر کوکب رسولان و پیکان و مسافران و عوام باشد شرح هر کوکبی را گروهی سیادت مخصوص اند بعضی

الاشیاء بدلالت و درین مختصر ذکر یاد اصناف خلایق نموده است چنانکه زحل نحس است و بطی السیر دلیل
بهر چیزی که زمان او بسیار بود و کوکب شغل کاهنان و دبیران و سپاهیان و غلامان و دهقانان و مشایخ بی علم و
ارباب خانه از زمان قدیم و متوسط و خراب است و مشتری سعد و ثابت است دلیل است بر سعادت و ثبت
و علو و فرزانگی کوکب قضات و بزرگان است و فقها و اشراف و علما و صلحا و روسا و اهل بیت و خطبا
و اسباب جراحت و مریخ نحس است و قاطع دلیل بر جمیع تداول و کوکب سپاهیان و اهل شر و فتنه و قطاع
الطریق و اتراک و سلاح داران و آفتاب که فیض نور او عالم است بر همه اشیاء دلیلست بر سلطنت و
و احاطه کردن کواکب و کوکب ملوک و سلاطین و فرمان دهان و سرداران بر قوم و ارباب امر و نهی و زهره کوکب
صاحب جمالان و زنان و مطربان و مخنثان و اصحاب لذت و زینت است و عطارد کوکب
و زندا و اهل دیوان و حکما و تجار و بندگان زیرک و اطفال و قمر کوکب خلفا و توانگران و رسو
لان و مسافران و عامه و مردمان و زنان نام دار است و هرگاه که کوکبی از این کواکب بمحل الخ
و لکن ضعیف به و منصوب اندرو رو فرح الحال باشند و اگر به حال باشند بی دقت و محزون و متفکر و
ملول باشند فصل بیست و نهم در احوال روزها چون قمر ناظر سعود باشد بهتر کارها شایسته باشد و اگر
اتصال بمشتری بود از برجی منقلب تجارت و خرید و فروخت شاید و از برجی ثابت دخول بلدها
رهای کلی بنا نهادن و از برجی دو جسدین شعرا و اگر اتصال بزهره بود و از برج منقلب جامه نو پوشیدن
و نو بریدن و از برج ثابت الاعرس زفاف کردن و از بروج دو جسدین تزویج و شرکت و اگر
ناظر نحوس باشد نظر دشمنی هیچ کار نشاید الا تخریب بناها و قتل سباع و اگر نظر دوستی

بود بر زحل از برج ارضی بنای عمارت و زراعت و استان کشتن باشد و در برج آبی بریدن کاریزها و جویها
و در برج منقلب سواری و گوی زدن و از برج ثابت بنیاد شکر و از برج دو جسدین اصلاح و ترتیب است
و ترتیب و اگر ناظر شمس بود از برج منقلب بنظر دوستی شود دخول در نزدیک پادشاهان و از برج
ثابت دخول بلد و ابتدای اعمال و اشتغال سلطانی و بستن علمها و از بروج دو جسدین دیگر کارها
بزرگ و از بروج آتشی ساختن پیرایه و گداختن زر و سیم و اما اگر نظر عداوت بود در او
چیزی نبود الا آنکه اجتماع بنظر سعود شود شاید رازهای نهان گفتن و پوشیده کردن کارها
و در استقبال بر ضد این و اگر ناظر بود عطارد بود و عطارد مسعود بود مانند نظر سعود باشد و
تعلیم و کتاب و بحث و مجادله را شاید و اگر عطارد منحوس بود در او چیزی نبود خاصه
که نظر عداوت بود و جمله اتصال قمر به وجه پسندیده بهر کوکب کارها را شاید که
منسوب بود بدان کوکب و قمر با ذنب و کید میان دو نحس و وحشی السیر و در طریقه
و محترقه خالی السیر خاصه که از نحس منصرف بود هیچ کار نشاید این است آنچه اختیارات
روزهای تقویم بدان احتیاج افتد ترح میعادی که پیش از این رفته بود حسب اختیارات
کارها که در هر روزی کدام مهم شایسته است و از چه عمل محترز و مجتنب باید بود بحساب محل
ماه و اتصال او با کواکب در هر روزی آنچه مقصود این است که در این فصل مجمل و مفصل بیان
نموده آید و از وجه مناسب بیان اجمال را بر تفصیل مقدم میدارد یعنی مجمل هرگاه که ماه با انوا
سعود مسعود باشد مباشر جمیع کارها که خیر از آن متوقع باشد توان شد و هرگاه که ماه با کوکب

که متصل باشد باتصال محمود نیک باشد کارها کردن که بآن کوکب منسوب باشد از جلی و بر سبیل و
تفصیل باید دانست که ماه بهر کوکبی که ممازج گردد لکن کوکب یا سعد باشد یا نحس و لکن نظر مودت
باشد یا بعداوت پس بر چهار قسم شود و مصنف سه قسم پیش ذکر نمود باید از آن جهت که نظر عداوت
مسعود را مصنف نهد نشمرده است پس هرگاه که ماه با سعدی متصل باشد خاصه سعد اکبر یعنی مشتری از
بروج منقلب یعنی حمل و سرطان و میزان و جدی مستحسن است تجارت و بیع و شری کردن و
و از بروج ثابت یعنی ثور و اسد و عقرب و دلو مبارک باشد بشهر در آمدن و در خانه نو دگر
ـل بنیاد و ضیاع و عقار نهادن و غرس مغروسات و اشجار و از بروج ذوجسدین یعنی جوزا
و سنبله و قوس و حوت خوب باشد نقل و حرکت از جایی بجایی و اگر متصل بسعد اصغر باشد یعنی
زهره و از بروج منقلب تجدید لباس قطع بنا بر این نیک باشد و از بروج ثابت یعنی عقرب زفاف
و تزویج و از بروج ذوجسدین پیش زن رفتن و شرکت و عقد و میثاق کردن نیک باشند و اگر ماه
ناظر باشد بنحسین بنظر عداوت در آن وقت هیچ سلاح نباشد مگر انگیختن شر و فتنه و تخریب
حصارها و قلاع و قتل سباع و مردم موذی و اگر ناظر بنظر صداقت باشد و لکن نحس زحل بود
ماه در بروج خاکی یعنی ثور و سنبله و جدی نیک بود عمارت و زراعت و حصد غلات و اگر
در بروج آبی هم یعنی سرطان و عقرب و حوت نزد او ربابه حفر کاریزها و جوی و آبگیرها و اگر
از بروج ثابت خصوصا ثور مختار بود بنای شهرها و مقامهای عالی و حصاری
و محکم و اگر آن نحس مریخ بود و ماه ممازج و از بروج منقلب پسندیده اسب سواری کردن

دکوی

دکوی زدن و اسب تاختن و لشکر بحرب فرستادن و تعبیه آن یعنی پا است داشتن صفوف
و قلب جناح و اگر از بروج ذوجسدین باشد ره ابو ساز دادن آلت حرب و یراق جنگ و اگر قمر
ناظر بود به آفتاب بنظر دوستی از بروج منقلب نیک است پیش ملوک رفتن و عرض حاجت کردن
و نقل و حرکت قریب و بعید و اگر بروج ثابت بود دخول بلده طلب علم و عمل از پادشاهان و برکت
نشستن ملوک خاصه که ماه در اسد باشد و طلب خراج از رعیت و از بروج ذوجسدین باقی اعمال عالیه
و اجون طلبت باست و جاه و منصب و امثال آن نیک باشد و از بروج آتشی یعنی حمل و اسد و قوس
خوب است پیرایه ساختن و مرصعات پرداختن و ضراب خانه بکار انداختن و زر و سیم را سکه
زدن و اگر ماه به آفتاب بنظر دشمنی متصل باشد و ماه در وبال و هبوط بود احتراز از همه کارها واجب
است و اگر در خانه و شرف باشد و سعدی ناظر و در اجتماع مهمات پنهانی چیزها دفاین نهادن و راز
پوشیده کردن و متواری شدن را شاید جهت احتراق او در شعاع آفتاب و در استقبال بعینه
افشا کردن رازها و اظهار کردن اسرار نیکو بود و اگر ماه بعطارد ناظر باشد و منحوس بود یعنی در خانه
نحسات یا متصل باشد نه و مجاهده و غیب هیچ چیز توقع نتوان داشت و اگر ممازج و
مسعود باشد حکمش حکم سعد بود خاصه حکم آن سعد که با او ممازج باشد بر شکلی که بآن سعد و عطارد
منسوب باشد توان کرد و اگر ماه مع ذنب یا رأس باشد یا محصور در میانه دو نحس یا در طریقه محترقه یا
وحشی السیر یا خالی السیر یا از نحس منصرف شده باشد و بنحس متصل گردد از جمیع مهمات
فارغ بود ترک آن عمل کردن در آن زمان اولی است تا موجب ندامت و مورث پشیمانی نشود

فصل سیوم در معرفت اصولی چند که بدان احتیاج افتد در اختیارات بجزوی اول اصلاح
و حال قمر و صاحب موضع ثانی و ثالث کوکبی که کاری را که ابتدا خواهد کرد بدو منسوب باشد و رابع
طالع وقت یا صاحبش و خامس خاصیت و سادس خانه که آن کار بدو منسوب است و سابع
صاحبش و اوتاد در اختیار کارها نگاه باید داشت و صلاح حال خانها آن بود که از نحوس خالی باشد
و سعود با آن ناظر باشند و صلاح حال کوکب آن بود که ویرا قوت ذاتی باشد و آن چنان است که در خانه
یا شرف باشد و در مثلثه یا در حد یا وجه خود باشد یا مستقیم السیر و یا قوتی عرضی و آن چنان بود که در خانه
باشد که در فرح یا در حیز یا در اوتاد یا مایل اوتاد یا ناظر بطالع یا در ربع یا در خانه که موافق طبع باشد یا
مسعود باشد و آن چنان بود که متصل بسعود بود بنظر یا تناظر و فساد حال خانه و کوکب ضد این معانی بود
مانند وبال و هبوط و حضیض و رجوع و احتراق و بودن در برج و خانهای زایل و ساقط و متصل بنحوس
و امثال این چون ممازجت نحوس و سعود قوی در خیر بیفزاید و ضعیف در شر بیفزاید و بباید خیر بکاهد
از نحس قوی از شر باز ایستد و ضعیف در شر بیفزاید و باید که کارهای منقلب در برج منقلب
و ثابت در برج ثابت اختیار کنند و اتصال قمر بکوکبی که مناسب آن کار بود و مثلا جامه نو پوشیدن و نو
بریدن را قمر در برج غیر ثابت باید و متصل بزهره که کوکب زینت است و سفر را در غیر ثابت باید و خالی
و اگر سفر خشکی بود یا آبی اگر سفر دریا بود و متصل بسعدی و منصرف از سعدی و نهم که خانه سفر
است و هفتم که خانه مقصد است هر دو مسعود و تسلیم او در برجی که بر صورت مردم بود و آن برج جوزا
یا هوایی باشد و سنبله و نیمه اول از قوس و ممزوج عطارد امتزاج محمود و بحمام رفتن را قمر

در خانه

درخانه مریخ و مشتری باید و فصد در برج آتشی یا هوایی که نیک حال بود الا در برج جوزا که قمر باید در
اول برج و بنا نهادن را باید که ساعد بود در شمال و در برجی که ثابت بود یا ذو جسدین و زحل در چهارم نیک حال
و اعمال سلطانی را باید که قمر در شرف بود یا با آفتاب ناظر باشد بدوستی و تجارت را در برجی منقلب و سعود
بمشتری یا عطارد نظر مشتری را در برج منقلب یا بیع منصرف از سعد و در مشتری متصل بسعد و بر
این قیاس اما در این مختصر بدین قدر اختصار کنیم پس اگر کسی زیاده از این خواهد بالبته
این علم رجوع کند شرح اینقدر که در معرفت تقویم بدو محتاج شوند این بود که در بیست و نه فصل
بیان فرمود بعد از این فصلی در اصول اختیارات کارها بگاره اشتش از آن اگر چه باشد بیاورد و
غرض از تقویم فروع بر اصول بود که آنچه در تقویم نویسند برابر هر روزی از قبیل فروع است در این مختصر
مراد معرفت آن بود اما فصل اخرا از جهت تمهید و تاکید بوده است زیرا که مرجع فروع بر اصول است
و در فن اختیارات ادراک این اصول از لوازم است و رعایتش از منجم بشرط آنکه طالع اصل
و طالع تحویل آنکس که اختیار برای او کند معلوم باشد و بطلمیوس او را قوانین میخواند اگر دلایل اختیار
با دلایل قوانین موافق باشد خاصه با طالع اصل آن اختیار نافع آید بدان مانند که در علم طب در تشخیص
مرض کرده بیمار را شربتی بدهند آن شربت در نفس خود بغایت خوب باشد اما چون موافق مزاج
مریض نباشد هر آینه سود نکند و اختیار طلب نه ملتی باشد مناسب شغلی که مطلوب باشد از جزو یا تحصیل
بیشتر مقاصد مردم در این باب طلب نفع است پس نظام و قوام هر اختیاری پسندیده
منوط و مربوط باشد بصلاح هشت چیز اول صلاح حال ماه دوم صاحب خانه سیم کوکبی

که بر عرض باشد چهارم طالع وقت پنجم صاحب طالع ششم خانه عرض هفتم خداوند خانه عرض
وقضیت مرکب از ترتیب معلوم شود ابتر سعد و بعضی پیوسته و بعضی کواکب اما اصلاح حال بیوت آن بود
که جرم نحوس در وی نباشد و نه شعاع ایشان و سعود باشد بانوار و جرم سعود و حال کواکب آن است
که بعبورهای ذاتی و عرضی مذکور موصوف باشد اگر این بیوت و این کواکب نیک حال باشد مباشر هر کاری
خیر تواند شد و از ان نفعها حاصل آید و اگر بد حال باشد بغیر از غم و مضرت نتیجه نه دهد البته مرتکب هیچ عمل
نباید شد که از وی منتفع باشد زیرا که اگر کواکب سعد افاضه خیر است و اگر کواکب نحس رسانیدن
شر و هرگاه که این کواکب باهم آمیخته گردند اگر آن سعد آن گردند در خیر زیادت کنند بطریق اعانت و
سعد و نحس باشند آن سعد وجود نحس را از شر باز دارد بطریق منع و اگر هر نحس باشد در فساد
بیفزاید بواسطه معاونت یکدیگر و در مهمی که شروع کند اول برجی که مناسب آن شغل باشد طلب باید کرد و
کوکبی که او را نسبتی باشد بدان شغل یعنی ماه در برجی باید مناسب آن شغل مطلوب و متصل بکوکبی
که آن شغل بان منسوب باشد البته آن کار بر حسب دلخواه فیصل یابد و بارادت خاطر با تمام رسد چنانچه
بعد از تقریر این اصول مصنف علیه الرحمة والرضوان نه امثال ایراد کرده است اول جامه نو پوشیدن را
چون مطلوب آن است که جامه بسیار در تن نماند و زود در تجدید آن کنند لابد باید که ماه در برجی
غیر ثابت باشد و متصل بکوکبی بهره که بترتیب تعلق دارد دویم سفر کردن بهتر آنست که اگر زر خشک
مطلوب باشد ماه در برجی غیر ثابت و خالی باشد تا مطلوب زودتر ساخته گردد و سود دریا اهچینه
کیلیم در برج آبی باید بجهت مناسبت و میان دو سعد چنانکه از یکی منصرف شده باشد و بدیگری متصل

گردد

گردد و باید که اول و آخر آن سفر مسعود باشند تا هم در راه و هم در مقام سلامت باشد سیم تعلم علمها
ماه باید در برجهای بادی باشد آتشی و بعطارد متصل که کوکب علمها و علما است یا اتصال دوستی با
معلم متفق باشد بر متعلم در جمیع علوم چهارم گرمابه رفتن ماه باید در خانهای مشتری باشد یا برج
و چون گرمابه نتیجه آب و آتش است و ایشان هر یکی دو خانه دارند یکی آتشی و دیگری آبی و به
زهره متصل که کوکب جمال و لطافت است پنجم فصد کردن باید که ماه در برجی آتشی و هوائی باشد
که بر طبیعت روح و خون اند و نیک حال باشد تا فایده بنیه خود باز دهد و در برج جوزا که هوائی است
منع فرموده از آن جهت که رطوبت غریضی بماه منسوب است و ماه در هر برج که باشد آن رطوبت در آن
عضو بیشتر باشد و زیاده در عضو منسوب بآن رطوبت جمع آید پس نشاید آهن بدان عضو رسانیدن
و اگر مجروح شود رطوبتی که در آن عضو است متفرق گردد و بیشتر رطوبت آن غریضی باشد ششم
بنا د نهادن را جهت ثبات ماه در برج ثابت باید و برای ارتفاع ارضش شمالی باشد زاید و صلاح
حال زحل و چهارم آن رو مناسب که زحل بر طبع خاک است و چهارم خانه املاک هفتم عملها که به
پادشاه تعلق دارد و آن هر آینه کارهای بزرگ خواهد بود پس ماه باید که در شرف باشد یا در خانه
آفتاب متصل بآفتاب باتصال محمود تا در اخراز پادشاه منالم نشود هشتم تجارت کردن ماه
باید در بروج منقلب باشد تا مهمات بزودی بحصول پیوندد و بمشتری و عطارد متصل بدوستی باشد
که کوکب مال و سود است و دیگری کوکب معامله و متوسطات نهم بیع و شری که متعلق است
بتجارت آنرا هم بروج منقلب لایق تر است خاصه در سرطان اما فروختن ماه باید که

	جدول احکام فصد در ایام قمریه		جدول [illegible]
	حکما متفق اند که نفع و منع فصد		بدانکه دوازده در بدن حیوانات بر روز [illegible]
	بزیاده و نقصان ماه تعلق دارد		تعلقی بعضوی [illegible] اگر در [illegible]
	چون ماه از اجتماع بگذرد تا به		قطع [illegible] عضو در [illegible] هم [illegible]
	استقبال برود نفعی پیدا شود و		از [illegible] و تعلق [illegible] چشم [illegible]
	از استقبال تا اجتماع منفعتی ندهد بیخوابی آورد		که در این جدول است در هر ماه در کف پای ها
ا	بیخوابی آورد	ا	در کف پای ها
ب	اعصاب راست کند	ب	در زانو
ج	ضعف دماغ آورد	ج	در ران راست
د	رخساره را زرد کند	د	در سرین
ه	درد سر آورد	ه	در معده و تهی گاه
و	لرزه اندام آورد	و	در گوش و پشت
ز	مرگ مفاجات آورد	ز	در زبان
ح	[illegible] سبز آورد	ح	در [illegible]
ط	درد اندام آورد	ط	در بینی
ی	موجب رنجوری و هم و غم آورد	ی	در میان پشت
یا	سوداوی در زیادتی نهد	یا	در دندان
یب	موجب درد اعضا شود	یب	در عارض
یج	تن را خفیف گرداند	یج	در دوش
ید	خارش بدن بهم رسد	ید	در کف
یه	قولنج و لقوه آورد	یه	در تمامی اعضا
یو	موجب تقویت دماغ شود	یو	در گردن
یز	در آن سال از بیمار سالم شود	یز	در دست و زبان
یح	تقویت باه کند	یح	در پهلو
یط	از درد شکم صحت یابد	یط	در زانوی چپ
ک	تن را فربه کند	ک	در مقعد
کا	موجب جلای دل و چشم شود	کا	در پشت
کب	تقویت دل نماید	کب	در لب زیرین
کج	تفریح قلب کند	کج	در جگر
کد	رعشه را برافروزد	کد	در گرده
که	تقویت حواس باطنی کند	که	در زنخدان
کو	دفع امراض سودا می شود	کو	در سینه
کز	از خوف [illegible] ایمن شود	کز	در آلت تناسل و در [illegible]
کح	دفع درد اعضا کند	کح	در دل و جگر
کط	مرض بصحت بدل سازد	کط	در پشت سینه
ل	تقویت [illegible]	ل	در تمام اعضا

سعد منصرف شده بربخ [illegible] از دست دیگری برون رود و دور [illegible] نسبودی متصل بربخ تا شادی بدست آید و در آنکه زیراکه انصراف که دلیل خروج است و اتصال دلیل دخول و سعد دلیل راحت و شادی و نحس دلیل کدورت و ندامت والله اعلم بالصواب تمم

هرکه خواند دعا طمع [illegible] [illegible] و کم کار [illegible]

	جدول بسبب ساعات ایام کواکب سبعه							جدول بسبب ساعات لیالی کواکب سبعه						
ساعات	روز یکشنبه	روز دوشنبه	روز سه شنبه	روز چهارشنبه	روز پنجشنبه	روز آدینه	روز شنبه	ساعات لیل	لیلة الاحد	لیلة الاثنین	لیلة الثلاثا	لیلة الاربعا	لیلة الخمیس	لیلة الجمعه	لیلة السبت
ا	شمس	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	زهره	زحل	ا	عطارد	مشتری	زهره	زحل	شمس	قمر	مریخ
ب	زهره	زحل	شمس	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	ب	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	زهره	زحل	شمس
ج	عطارد	مشتری	زهره	زحل	شمس	قمر	مریخ	ج	زحل	شمس	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	زهره
د	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	زهره	زحل	شمس	د	مشتری	زهره	زحل	شمس	قمر	مریخ	عطارد
ه	زحل	شمس	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	زهره	ه	مریخ	عطارد	مشتری	زهره	زحل	شمس	قمر
و	مشتری	زهره	زحل	شمس	قمر	مریخ	عطارد	و	شمس	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	زهره	زحل
ز	مریخ	عطارد	مشتری	زهره	زحل	شمس	قمر	ز	زهره	زحل	شمس	قمر	مریخ	عطارد	مشتری
ح	شمس	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	زهره	زحل	ح	عطارد	مشتری	زهره	زحل	شمس	قمر	مریخ
ط	زهره	زحل	شمس	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	ط	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	زهره	زحل	شمس
ی	عطارد	مشتری	زهره	زحل	شمس	قمر	مریخ	ی	زحل	شمس	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	زهره
یا	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	زهره	زحل	شمس	یا	مشتری	زهره	زحل	شمس	قمر	مریخ	عطارد
یب	زحل	شمس	قمر	مریخ	عطارد	مشتری	زهره	یب	مریخ	عطارد	مشتری	زهره	زحل	شمس	قمر

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

سپاس بی‌قیاس صانعی را سزاست که رافع سموات را بانوار ثوابت مزین گردانید که و لقد زینا
زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب و فیاض اقالیم را باثرات کواکب موقوف گردانید
که والشمس تجری لمستقر لها ذلک تقدیر العزیز العلیم و سعادات و شقاوات عالم العلویات
بخواص آن ناضابطه داد و اثرات آن را واسطه اشکال بیع و حسن موجودات ساخت
و طبایع ایشان را از خصوصیت هر کوکبی در ظهور آورد و انه علی ما یشاء قدیر و بالاجابة جدیر
و صلوات نامیات با برکات بر خواجه کاینات و زبدهٔ موجودات سید انبیا سند اصفیا یعنی
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که شعاع انوار مشکات نبوتش مشاعل انجم را باقاهر انواع
ضیا مزین گردانید و من یهد الله فهو المهتد و لن تجد له ولیا مرشدا و بر آل اطهار وی که مصا
بیح افلاک از شعشع ضیای ایشان روشن گردید صلوات الله علیه علیهم اجمعین و لعنة
الله علی اعدایهما الی یوم الدین اما بعد چنین گوید بنده احقر و فقیر اذل کمترین المحتا
ج الی رحمة الله الملک [illegible] المقارب ابن متخلص بوایب که چون نصیر
الملة و الدین رحمة الله علیه رساله در قواعد معرفت بر حالات تقویم و اتصال انجم
و نظرات هر یکی بجهت اختیارات کارها نوشته و موصوف و مشتمل و موسوم و معروف
بسی فصل فرموده و چنین مقصود اختصار در ان بوده باین سبب خصوصیات حالات

سبعه سیاره را از سعادت و شقاوت و تاثیرات و نظرات و توقف هر یک در بروج چه مدت
با نحو و بروج که صاحب شرف اند و کون سایر متعلق است از ایشان ذکر نموده بنابر آن نموده
این رساله مشتمل بر سه هزده و از ده فصل و خاتمه و بعون الله الملک العلام قلمی شده موسوم با
شراق الانوار گردانید امید که چون به شرف مطالعه ارباب کمال و اصحاب این علم در رسد اگر خطائی
واقع شده باشد عفو فرمایند و اگر سهوی و نسیانی واقع شده باشد قلم عفو و استحسان بر کلمات ناصواب
و صفحات مغلوطش برسم اصلاح درکشند انا رغبت فی المقصود بعون الملک المعبود
مقدمه در بیان اشراف این علم النجوم باید دانست که هر کس خواهد که واقف بر حقا
یق دقایق این علم الکون بباید دانست که هر کس شود بر اسرار رموز این فن اطلاع
باید و خود را از مدبران و عقلا شمارد بر او واجب است که بر صلاح و فساد کار و حال
و مستقبل روزکار خود واقف گردد و حوادث از امور سوانح روزگار قبل از آن که
صورت شر بهم رساند تا بر وفق صورت پذیرد باید که مستقبل و حال و کار و حال
و صلاح روزکار خود را بشناسد پس تحصیل این علم بر هر فرد از افراد ناس چنین
درو فرض عینی و لازم و واجب و متحتم و به بدیهه عقل ثابت و محکوم به است
که سعادت و شقاوت کاینات و از تاثیرات ثوابت و سیارات است دلیل
آنکه چنین جرم ماه را هنوز روی در نقصان آورد مغز استخوان جمیع حیوانات
خلل پذیرد و چون بر ضیای افزاید مغز زیاده شود و حال آنکه حیوان خرد

بنا الله و نقاهد از اینجا معلوم شد که اجرام علویرا در طبایع عالم سفلی دخلی کلی است کما قال الله تبارک و تعالی کل شیء سببا و اتبع سببا و جعل الشمس سراجا و القمر نورا و قدره منازل لتعلموا عدد السنین والحساب و هو الذی جعل لکم النجوم لتهتدوا بها پس چون دانسته شد که این علم خاصه انبیا و اوصیا است و حضرت ادریس علی نبینا و علیه السلام را معجزه بوده و خلق را بوصیت تعلیم و تعلم موعظت فرموده به این سبب در حصول این علم نزد ذوی العقول لازم است پس بجهت تنبیه مبتدی معالجه چند از سعادت نامه علائی باندک تغیر عباراتی نقل کرده شد

فصل اول در بیان صفات و حالات زحل بدانکه مستقر زحل در فلک هفتم است و دو برج مراورا مقر است یکی دلو دیگری جدی و طبع وی سرد و خشک است و مقام وی در هر برجی دو سال و نیم بوده و در عرض مدت سی سال یک دور فلک که عبارت از دوازده برج باشد طی کند و او را نحس اکبر خوانند و لونش بزردی بسیاهی مایل و از ابتدا تا انتها سیری ده هزار و نهصد و پنجاه روز و یک زمان باشد و سلطانی وی در روز شنبه باشد و در روز یکشنبه میانه روز و در دوشنبه در آخر ربع اول و سه شنبه در آخر ربع ثالث و در چهارشنبه ابتدای زوال و در پنجشنبه وقت غروب و در جمعه وقت زوال و چون نحوست کیوان اظهر من الشمس است باید که ابنای زمان از ارتکاب اموری که بتوسط بروج فروج و رفعت و عزت و حشمت باشد اجتناب نمایند تا از تأثیرات وی ایمن و مطمئن شوند ان شاء الله تعالی

فصل دویم در صفات مشتری مقرش در فلک ششم نشان داده اند

آنرا دو برج است یکی قوس دیگری حوت و سعد اکبر و طبعش گرم و تر یافته اند و کوکب مشتری در برج حوت آبی و در قوس ناری باشد و با این جهت گرم و تر تصور کرده اند و مقام وی در هر برجی یکسال است و لونش سفید است که به ضیا گراید و سلطانی وی روز پنجشنبه باشد و در جمعه و آخر ربع اول شنبه و آخر ربع ثالث یکشنبه و زوال دوشنبه و غروب سه شنبه و ظهر چهارشنبه و منسوبان این کواکب مردمان فصیح مدرک و مدبر باشند و چنین بر علیت سعد است اکثر کارها در دوات او کردن مستلزم فواید است

فصل سیم در صفات مریخ بدانکه مقر مریخ در فلک پنجم است و از بروج صاحب حمل و عقرب است و سیر او در هر برجی چهل و پنج روز باشد و لونش آبی رنگ که بسرخی گراید و مزاجش آتشین بوده و صفاتش قتل و صفات و سپاه است و اذیت باشد و احتراز از نظرات وی باید نمود زیرا که قاهر و جبار است و طبعش گرم و خشک است و آمیزش و صلاح از او حاصل نشود و سلطانی او در روز سه شنبه و روز چهارشنبه و نیم روز و آخر ربع اول پنجشنبه و عصر یکشنبه و آخر ربع ثالث جمعه و اول ربع ثانی شنبه و ظهر دوشنبه باشد و مربی مردم خونریز مفسد است

فصل چهارم در حالات آفتاب بدانکه شمس در فلک چهارم است و از بروج صاحب اسد است و سکون او در هر برجی سی روز بوده و او کوکب ناری و مدبر فلک است و طبعش گرم و خشک است و در لون سپیدی که بروشنی گراید و سعد اکبر است و تأثیراتش لطف و مرحمت و رحمت است و سلطانی او در روز یکشنبه و ظهر دوشنبه و آخر ربع اول سه شنبه و آخر ربع ثالث چهارشنبه و زوال پنجشنبه و زوال جمعه و ظهر شنبه باشد و اکثر امور در

ساعت خورشید نتیجه خردمند **فصل پنجم در توصیف مطالع زهره** بدانکه موضع زهره فلک سیم است
و از بروج ثور و میزان بدو منسوب است و در برج حوت سعد و بیخوز سلطنت دارد و طبیعتش در ثور
سرد و خشک و در خانه میزان گرم و نرم است فی الجمله کوکب است ممتزج از گرمی و نرمی یا سردی
و خشکی و باید که بطرب و نشاط وی اعتبار نکنند زیرا که طبع وی آمیخته است هر چند که کوکب سعد است
اما اندک آشوبی در ذات او موجود است و سلطانی او در روز جمعه و ظهر شنبه و آخر ربع اول یکشنبه
و آخر ربع ثالث دوشنبه و عصر سه‌شنبه و زوال چهارشنبه و غروب پنجشنبه باشد و لونش زردی
که بسبزی زند گراید و در اوقات سلطانی او اکثر کارها مبارک است و از منسوبات
او مردان شاباش خندان و چهره شکفته و خوش آواز مطرب باشد **فصل ششم در توصیف
مطالع عطارد** بدانکه موضع عطارد در فلک دوم است و کوکبیست ممتزج و دو برج از بروج او
او را باشد یکی هوایی و دیگری خاکی که آن جوزا و سنبله است فی الجمله مزاج او گرم و نرم است
زیرا که با باد مربوط تر از خاک است و او جمله بروج را بنیه ماه سیر کند و لون او بسیاهی آمیخته
باشد و سلطانی او در روز چهارشنبه و ظهر پنجشنبه و آخر ربع اول شنبه و ربع ثالث جمعه و زوال یکشنبه
و غروب دوشنبه و ظهر سه‌شنبه باشد و در اوقات و ساعات او مردم را از خدعه و حیله و مکر او ایمن
نباید بود **فصل هفتم در معرفت مطالع و احکام ماه** بدانکه جای قمر در فلک اول و از بروج سرطان
دو هر برجی دو روز و نیم باشد و کوکب سعد مزاج وی سرد و تر است و لونش بسفیدی لطیف
و سفایف سینه و صافی و روشن است و منسوبان قمر را از اوقات ساعات او منفعت

بسیار است و سلطانی او در روز دوشنبه باشد و ظهر سه‌شنبه و آخر ربع اول چهارشنبه و آخر
ربع ثالث پنجشنبه و عصر آدینه و زوال شنبه و ظهر یکشنبه و جمله برج را در یکماه طی کند
و آن را اعتبار در احکام بیش از سایر کواکب است از برای آنکه حساب شهور و سنین
بدو راست آید و صواب و خطای امور از او بیشتر پرسیده میشود و جزو شهر ایام
و ساعات از او استخراج میکنند و چون قمر بقطع منازل مشتغل است و هر دم از برجی دیگر طالع میشود بر آینه
تاثیر و بر گشته و در میان عرب سیر قمر از سایر کواکب معتبرتر است کما قال الله تبارک و تعالی
و تعالی و قدرنا منازل لتعلموا عدد السنین والحساب و از اینجا معلوم میشود که مدار
احکام بسیر قمر است به شمس هر چند که آفتاب نیر اعظم و ماه سعد اصغر است اما بمقتضای آنکه ترتیب
والقمر قدرناه منازل و جعل الشمس ضیاء والقمر نورا چون قمر مخاطب بخطاب بلا واسطه
نیک نورا شده بر مردمان واجب است که اقتباس سعادت از برای خیر و شر امور از انوار موثر
آن ماه کنند **فصل نهم در احکام مطالع قمر در بروج اثنی عشریه** بدانکه هر گاه ماه در برج حمل طالع
شود ارتکاب چهار کار مبارک است اول عزیمت سفر کردن دوم ملازمت ملوک اختیار نمودن سیم جامه
نو پوشیدن چهارم صید کردن هر گاه قمر در برج ثور در آید ارتکاب شش امر مبارک است اول عقد بستن
دوم تخم کشتن سیم رسول و پیغام فرستادن چهارم نکاح کردن پنجم بنیاد عمارت ششم داخل شدن در محل
جشن و ضیافت و بساط نشاط و عرس و هر گاه که قمر در جوزا طالع شود هفت کار بسیار مبارک
است اول بیع غلامان دوم شروع در جمیع کتب و کتابت سیم اختیار دبیر چهارم ارسال و

داشتن رسول نزد اکابر و دخل بر رسالت و ولایات پنجم محاربت و مخاصمت با اعدای دولت
ششم پوشیدن لباس فاخر نو هشتم اختیار اسفار قریبه و بعیده و هرگاه که ماه در خانه خویش یعنی برج
سرطان عدو الافتد از کتاب چه کار کار مبارک و سزاوار است اول لباس نو پوشیدن دوم از معالجه
خود حرکت کردن سیم مسهل خوردن چهارم تبلیغ رسالت المتحالفات نمودن و هرگاه که ماه در برج
اسد طالع گردد تکفل پنج شغل از سلاطین عقول باید اول عقد بستن دوم فصد کردن سیم مثلث
دن حوایج چهارم به مجالست المتحابات نمودن پنجم بر مسند ایالت و دولت متمکن شدن زیرا که ماه
در خانه در خانه آفتاب مانند شخصی باشد که چون وزیر بر سریر خلافت امیری متمکن شود و هرگاه که ماه
برج سنبله اندر کتب شدن چهار عمل نشانه سعادت مندیست اول اختیار اسفار اماکن مشرفه و زیارت
فت قوافل کعبه و مدینه و کربلای معلی و نجف اشرف و اوام طواف ارض اقدس یعنی مشهد مقدس
و از این قبیل اسفار خیر مدار دوم تعلیم و تعلم علوم عقلی و نقلی سیم سعی اکتساب وجه معیشت چهارم بیع
و شری و اخذ و عطا زیرا که خانه عطارد است و موثرات او در سعادت بسیار است و هرگاه که ماه در
برج سنبله طالع مرتکب شدن پنج امر صورت فوج و موجب ابتهاج است اول سفر کردن دوم عقد نکاح
بستن سیم جواهر آبدار شاهوار خریداری نمودن چهارم لباس فاخر قیمتی پوشیدن پنجم طرح جشن انداختن
ختن زیرا که قمر در خانه زهره نشاط و انبساط از موثرات است و هرگاه که قمر در برج عقرب طالع شود شش
کار است که تعاطیش موجب افتد است اول اکل و شرب اغذیه و ادویه دوم معالجه جراحات
سیم ترتیب دادن دادن ادویه معاجین و تراکیب چهارم مجادله و مقابله اعدا و اشقا پنجم

محاصمت

مخاصمت و مقاومت با مدعی و خصما ششم سر تراشیدن و ناخن گرفتن زیرا که عقرب خانه مریخ
است و اینها از صفات و خواص و عادات اوست و لیکن اجتناب از تنسیق در امور اختیار کردن و هرگاه
که ماه در برج قوس طالع شود سعی در تمشیت چهار مهم صورت ارد یاد اقبال و استکمال عزت و جلالت
اول جهد در حصول وصول مناکحت و مزاوجت دوم اکتساب علم و خط و زهد و ورع سیم قصد حجامت
چهارم سیر شکار کردن زیرا که خانه مشتری است و اینها در ذات او مفطور و مستطر است و هرگاه که ماه
در برج جدی طالع شود چهار کار است که مجد میشود و مر بودن در آن موجب تضاعف سعادات
است اول حفر قنوات و چاه اول کردن دوم صید وحوش و بهایم و قتل جانوران موذی سیم تدبیر و تدبر
نمودن چهارم از کلیه اعدا پناه بحضرت باری عز اسمه بردن زیرا که خانه زحل است و انقلابات در او
موفور و نامحصور است و هرگاه که ماه در برج دلو عدول نماید متحمل شدن شش کار بسیار مبارک
است اول تزویج باکتساب هنر و شغل و عمل و وجه معیشت نمودن دوم عهده میثاق بستن سیم رخصت
سلطنت و مسند حکومت نشستن چهارم عبید و جواری مبایعه نمودن و حیوانات راحله و دواب
خریدن پنجم بنای بساطین و غرس اشجار دیار و دیگر مثمر نهادن ششم اساس قلاع و خندق بر فراشتن
زیرا که خانه زحل است و چون در فلک اعظم مسکن دارد اینها جمله از صفات و خصوصیات ذات
اوست و هرگاه که ماه در برج حوت طالع شود سه کار است که سعی نمودن در او موجب دریافت
شرف سعادات است اول مصاحبت با سادات و قضات و عباد و زهاد و علما و فضلا و اشر
اف دوم پوشیدن لباس فاخر الوان از جنس حریر و زرباف سیم خواندن کلام ملک علام

و دعا خواندن ادعیه که منسوب بحضرت خیر الانام و مروی از اولاد و اطهار او علیهم السلم است زیرا
که خانه مشتریست و این مذکورات از حالات اوست تنبیه اما آنچه که در صحیفه در باب سیر قمر در
بروج اثنی عشریه منسوب و مرقوم شد چنان تصور نباید نمود که مقتضیات ماه منحصر در مذکورات
است زیرا که همچنین نظرات و اتصالات و حرکات مستلزم این سعادات است منقص نحوسات
نیز میباشد چنانکه بعضی امور باشد که تکفل و تقلدان موجب ندامت و تاسف و مورث
پشیمانی و شامت و ملهوف شود ولکن اینست که بعد از این مذکور و مسطور میشود ان شاء الله تعالی
پس درین صورت موافق اختیارات بطلیموس هرگاه ماه در حمل باشد بنای عمارت و زراعت
و مانند آن بد است و هرگاه ماه در ثور باشد فصد کردن و گرمابه رفتن ممنوع است و هرگاه در جوزا باشد
ناخن گرفتن و فصد و حجامت کردن بد است و هرگاه در سرطان باشد فصد کردن و گرمابه رفتن و تزویج
و بنای عمارت و زراعت به است و هرگاه که در اسد باشد جامه نو پوشیدن و سفر کردن بد است و هرگاه
در سنبله باشد معالجه بیمار و فصد کردن و عقد بستن به است و هرگاه در برج میزان باشد تا بجده درجه طی
نکند مرتکب هیچ کاری نتوان شد و هرگاه در عقرب باشد بجز از آنچه مذکور شد مرتکب هیچ کاری نباید شد
و هرگاه در قوس باشد دوا خوردن و جامه نو پوشیدن و بیع و شری نباید کرد و هرگاه در جدی باشد
دیوان امرا و وزرا و فصد و عقد و حجامت و تزویج و حرکت از مکان بد است و اگر در دلو باشد فصد
و تزویج و نقل مکان به است و اگر در حوت باشد فصد کردن و سر تراشیدن و ناخن چیدن بد است الخ
است اختیار قمر در بروج اثنی عشریه که مسطور شد فصل دهم در بیان تذکیر و تانیث بروج و طبایع

ایشان

ایشان اکنون باید دانست که حمل و قوس و اسد مذکر و نهاری اند و ناری و طبع ایشان گرم
و خشک است و صاحبان این طبایع از آب و خاک ممتزج باید که ایشان در روز سه شنبه در فرصت خود
باید دانست و احتراز از ایشان در چهارشنبه و آدینه باید کرد زیرا که روز سه شنبه روز مریخ است و او
ستاره ناری است پس به ایشان سازگار باشد و روز پنجشنبه و آدینه به ایشان سازگار نیست زیرا که مشتری و زهره را تعلق به برج
ثور و حوت آبی است از این مناسبت ندارد و همچنین روز پنجشنبه تعلق بمشتری دارد و مشتری را
برج حوت رطوبت است از این جهت این روز موافقت ندارد و جوزا و میزان و دلو بروج بادی
اند و طبع ایشان گرم و نرم است و مذکر زیرا که هوا تذکیر مذکور میکند بنا بر آن چنانکه قبل از این مذ
کور شد چیزی که مناسب ندارد مثلا دلو بهترین ایام یکشنبه باشد و بدترین ایام یکشنبه زیرا که دلو خانه
کیوان است و طبع کیوان سرد و خشک است و سه شنبه مریخ است و گرم و تر است و طبع کیوان سرد و
خشک است لهذا تنافی و تضاد هر یک ظاهر است و بدترین روز یکشنبه است زیرا که روز خورشید
است و طبع وی گرم و خشک است از این جهت ضد دلو هم است از آن بهترین روز دوشنبه است زیرا که روز
خورشید است و طبع وی گرم و خشک است از این جهت ضد دلو است میزان را بهترین روز روز یکشنبه است
چنانکه گفته شد زیرا که بخورشید تعلق دارد و با میزان که برج بادی است موافقت دارد و بدترین روز
روز سه شنبه است زیرا که بکیوان تعلق دارد و طبع کیوان سرد و خشک است و سه شنبه و مریخ و گرم و
تر است و گفته شد که بدترین روز یکشنبه است زیرا که منسوب به آفتاب است طبع وی گرم و خشک
است از این جهت ضد دلو است میزان را بهترین روز یکشنبه است زیرا که منسوب به آفتاب

است و میزان برج بادی و مزاج هردو اعتدال یابد و بدترین روز سه شنبه است زیرا که بکیوان
تعلق دارد و جوزا را بهترین روز روز چهارشنبه است که منسوب بعطارد است و طبع وی بادی است
و جوزا هم هوایی بود و موافق اند سرطان و عقرب و حوت بروج آبی اند مزاج ایشان سرد
و تر است و بروج ثابت اند سرطان را بهترین روز سه شنبه است زیرا که منسوب بمریخ است و طبع مریخ گرم
و خشک است و مزاج سرطان سرد و تر لاجرم موافق اند و بدترین روز یکشنبه بود که با آفتاب منسوب
است و آفتاب ضد سرطان است و عقرب را هم سه شنبه موافق دانسته اند زیرا که بمریخ تعلق دارد
و مزاج ایشان را موافق دانسته اند و بدترین ایام چهارشنبه است که بعطارد منسوب است
و طبع وی گرم و تر است لهذا ضد یکدیگراند و حوت را بهترین ایام پنجشنبه است که متعلق و
بمشتریست و در طبع وی رطوبت موجود است از این جهت موافق است و بدترین ایام یکشنبه
است که تعلق به آفتاب دارد و ناری و ضد وی است ثور و سنبله و جدی خاکی اند طبع ایشان
سرد و خشک است و ثابت سماوی دارند و صاحبان این طبع را از باد و آتش حذر باید کرد پس
ثور را بهترین ایام روز جمعه باشد زیرا که منسوب بزهره است و ثور خانه وی است و بدترین روز
سه شنبه است که منسوب بمریخ است و طبع وی گرم و خشک است و مخالف مزاج وی است
و سنبله را بهترین ایام چهارشنبه است زیرا که بعطارد منسوب است و اگرچه هوایی است
اما ممتزج است با این سبب موافقت دارد و بدترین ایام سه شنبه است که منسوب بمریخ
است و مزاج وی گرم و خشک است که مخالف مزاج سنبله است و جدی را بهترین ایام شنبه

است

است که بزحل منسوب میباشد و مزاج وی سرد و خشک است و با مزاج جدی موافقت دارد پس
بر او مبارک است و بدترین ایام او سه شنبه است که منسوب بمریخ و ضد وی است

فصل یازدهم در بیان سبب انقلاب

اکنون باید دانست که کیوان ستاره نحس است و نظر
او در هیئت طالع انقلاب دارد اول در حمل و عقرب زیرا که بمریخ متعلق اند و طبع وی
گرم و خشک است و کوکب قاهر و ضد وی است دوم ثور که خانه زهره است زیرا که طبع
زهره با ثور موافق است و مزاج زحل با زهره ناموافقت و سبب سعادت و نحوست
مخالف یکدیگراند اما در میزان او را انقلاب نیست جهت اول آنکه زهره را در میزان نظر قوت
است دوم آنکه زهره در میزان قوت عنصر هوایی است که غالب است بر قوت ترابی به این جهت
نحوست زحل بر سعادت زهره غالب نمی آید سیم در جوزا و سنبله انقلاب دارد زیرا که خانه عطارد
است و او را ممتزج گفته اند و قوت سعادت این دو برج ضعیف است پس بدین سبب
کیوان را در این دو برج انقلاب واقع است چهارم در سرطان انقلاب دارد زیرا که سرطان خانه
ماه است و طبع وی سرد و تر است که ضد طبیعت کیوان است پس در این صورت انقلاب
دارد پنجم در اسد انقلاب دارد زیرا که خانه آفتاب است و طبع وی گرم و خشک است که خلاف
طبیعت کیوان است بدین سبب انقلاب خواهد داشت که سعادت و نحوست موثر
است و در قوس و حوت او را انقلاب کم است زیرا که ایشان منسوب بمشتری اند
و سعادت مشتری قویست بر نحوست زحل پس در احکام طوالع نظرات او کمتر

موثر شود و هشتم درجه جدی و دلو که در ایشان زحل را انقلاب نباشد زیرا که در این برج
سکنی دارد انقلاب مشتری و دیگر باید دانست که مشتری کوکب سعد است و او را در
چهار برج انقلاب واقع است سرطان و عقرب و حوت و جدی زیرا که طبع وی ناری است و
این بروج را مخالف مزاج او یافته اند اما ثور و سنبله و میزان که برج خاکی اند با وی موافقت
دارند زیرا که ثور خانهٔ ناهید است و او ستاره سعد است و سنبله خانه عطارد است و او ممتزج
است بخلاف کیوان از این جهت که برج جدی خانهٔ کیوان است و نحوست او بر سعادت
این زیادتی کند بر خلاف ثور و سنبله انقلاب مریخ و دیگر بهرام چون در برج حمل طالع شود او را
در چهار برج انقلاب باشد ثور و سرطان و سنبله و عقرب زیرا که در حمل وی را قوت ناری بود
و این بروجات ضد وی اند و چون در عقرب طالع شود چهار برج وی را موافق باشد یعنی منقلب نباشد
و آن ثور و سرطان و عقرب و حوت است زیرا که بروج آبی مقوی وی باشند انقلاب آفتاب و
خورشید را نیز در سه برج انقلاب است و آن سرطان و عقرب و حوت باشد که طبع گرم و خشک است
و اینها ضد وی اند انقلاب عطارد و دیگر عطارد را سه برج انقلاب باشد حوت و جدی و عقرب
زیرا که کواکب بادی است و این بروج مخالف مزاج او بینند انقلاب زهره و زهره را نیز برج میزان
که خانهٔ وی است در سایر بروج انقلاب باشد انقلاب قمر و دیگر ماه را دو برج سرطان و عقرب در
جمیع بروج انقلاب است و سلامت در قمر این دو برج بدین جهت است که بهرام را طبع در
برج عقرب آبیست و ماه در سرطان نیز همین حکم دارد فصل دوازدهم در بیان دانستن

هفت

هفت اقلیم و معرفت آنکه هر اقلیمی بکدام کوکب تعلق دارد اقلیم اول هندوستان است و
تعلق بزحل دارد و عرصه اش در نهایت وسعت و اهلش عبیده و جواری و مردم بد خوی و
سیاه روی کم طرب و بخیل لجوج کج اعتقاد باشند دوم اقلیم چین است و او بمشتری تعلق
دارد و اهل آن دیار مردمانی پاکیزه روزگار و صاحب وقار هستند بس صاحب طرب شکفته روی
و حلیم باشند سیم اقلیم ترکستان است چو بلخ و سمرقند و دشت قبچاق و من تابع له و تعلق بمریخ
دارد و مردم آن دیار عنود و لجوج عوان شکسته چشم خسیس پلنگ خو باشند چهارم اقلیم خراسان
است و تعلق به آفتاب دارد و مردم آن دیار متکبر با آبرو و صاحب مروت و کریم الطبع و خوش
صورت و صاحب جرأت و کم خرد باشند پنجم اقلیم روم است و بزهره تعلق دارد و اهل آن دیار
صاحب بزه و ضاع و بشاش و پر طرب و کم غیرت و بد عهد و در ظاهر ظریف و لطیف و در باطن
کثیف و بد فعل باشند اقلیم ششم بلاد عرب است و مردم آن دیار نقاش مهندس و متلون مزاج
و منجم و کم صلاح و بد عهد باشند اقلیم هفتم بلاد عجم است تعلق بقمر دارد و اهل آن مردمان کم غم
گون و تاجر موقر مدبر کریم الطبع زود آشنا و زود رنج کم کدورت و خوش اعتقاد باشند
بعد از تمهید این مقدمات باید دانست که شمس و مشتری و مریخ مشرقی اند و سعادت ایشان در
مشرق است اما مرکز او در مشرق انقلابی بهمت چنانکه هرگاه نظرات وی در برج مشرق
طالع گردد در آن برج نحوست واقع شود مریخ و عطارد و مشتری مغربی اند و سعادت
ایشان در غرب نیکست اما مرکز او در مغرب نیز انقلاب است چنانکه مذکور شده نیز

و قمر شمالی اند و سعادت ایشان در جانب شمال بیشتر است شمس و کیوان و عطارد
جنوبی اند و سعادت ایشان در طرف جنوب بیش است خاتمه در توضیح آنچه مذکور شد
و این مشتمل بر دو مقاله است مقاله اول در دانستن آنکه هر روز بکدام کوکب تعلق دارد و
در هر ساعت نظر کدام کواکب است بحساب سال و ماه و روز و ساعت و تفاوت هر کوکب
با کوکبی چه مقدار است و این نیز مرتب بر هفت باب است و باب اول در معرفت زحل بدانکه
کیوان بآسمان هفتم میتابد و دور کند بدین دوازده برج به هزار و نهصد و پنجاه روز و یکماه
باشد و مقام او در هر برجی دو سال و نیم است و طبع وی سرد و خشک لونش برنگی که بسیاهی
زند و مدار او هفت بار چندان دنیاست و روز شنبه سلطانی وی راست چاشت مشتری و وقت
زوال مریخ نماز پیشین آفتاب و میان دو نماز زهره نماز دیگر عطارد و آخر روز بقمر منسوب است
باب دوم در معرفت مشتری بدانکه ناهید در آسمان ششم است تابیدنش و دور او بدین دو
وازده برج دو هزار و سیصد و پنجاه و دو روز و شش ماه باشد و مقام او در هر برجی یک سال بود و
طبعش گرم و تر است و لونش سفید و شفاف و روشن است و مدار او شش بار چندان
دنیاست و سلطانی او در روز پنجشنبه باشد و نیم چاشت مریخ را و اول زوال آفتاب را و نماز
پیشین زهره را و میان دو نماز عطارد را و نماز دیگر قمر را و آخر روز زحل را باب سیم در
معرفت مریخ بدانکه بهرام در آسمان پنجم تابد و دور او بدین دوازده برج هزار روز بود و مقام
او در هر برجی چهل و پنج روز باشد و طبع او گرم و خشک باشد و لون او سرخ تیره باشد و مدار او پنج بار

چندانکه

چندانکه دنیا بود و روز سه شنبه سلطانی او را بود و نیم چاشت آفتاب را و اول زوال زهره را و نماز پیشین
عطارد را و میان دو نماز قمر را نماز دیگر زحل را و آخر روز مشتری را باب چهارم در معرفت شمس بدانکه
آفتاب بآسمان چهارم میتابد و دور او بر این دوازده برج دوازده ماه باشد چنانکه در هر برجی یکماه مقیم
است و طبع او گرم و خشک است و لونش برنگی که بسفیدی زند و مدار او چهار بار
چندان دنیاست و سلطانی او در روز یکشنبه باشد و چاشت زهره و وقت زوال عطارد و نماز پیشین
قمر میان دو نماز زحل و نماز دیگر مشتری آخر روز مریخ باب پنجم در معرفت زهره بدانکه زهره در
آسمان سیم میتابد و دور کند بر دوازده برج سیصد روز بود و طبع او سرد و تر بود و لونش
زردی که برنگی زند و مدار او سه بار چندان دنیا بود و سلطانی او در روز آدینه بود نیم چاشت
عطارد و وقت زوال قمر و نماز پیشین زحل میان دو نماز مشتری را نماز دیگر مریخ را آخر روز شمس را
و مدار زهره سه بار چندانکه دنیا باشد باب ششم در معرفت عطارد بدانکه عطارد بآسمان دویم
میتابد و دور او بدین دوازده برج نه ماه باشد و طبع او آمیخته بود و رنگش سیاه باشد و مدار
او دو بار چندانکه دنیا بود و روز چهارشنبه سلطانی او را بود و نیم چاشت قمر را وقت زوال
مشتری را میان دو نماز مریخ را نماز دیگر آفتاب را و آخر روز زهره را باب هفتم در معرفت قمر بدانکه
او در آسمان یکم تابد و دور کند درین دوازده برج سی روز بود متفاوت باشد و مدار او برابر
دنیاست و طبع او سرد و تر است و لون او سفید باشد که بروشنی گراید و روز دوشنبه سلطانی
او را گراید و نیم چاشت زحل را وقت زوال مشتری را و نماز پیشین مریخ را میان دو نماز آفتاب را

وغماز دیگر زهره را داد آفرد زعطارد را **فصل هشتم** در معرفت سعادت و نحوست کواکب سیاره بدانکه زحل کوکب نحس و بادی و خاکی و مریخ نحس و آبی و آتشیست و بر ایام و ساعت که بدیشان تعلق دارد روی او نحوست است و مشتری سعد و آبی و آتشیست و آفتاب آتشیست و موافق رای علمای اهل نجوم و بزعم اصحاب زیل علم آتشی و خاکیست و بر ساعت و ایام که ایشان دو کوکب منسوبست دوی هم سعادت دارد و زهره کوکب آمیخته است و بادی و خاکی و بر ساعت که باو متعلق است دو در ساعت و نحوست دلالت دارد و قمر کوکب سعد آبی متعلق است و بر ساعت که باو نسبت دارد سعد متعلق است و عطارد ممتزج است یعنی در خانه سعد سعد و در خانه نحس نحس است و بیوت هر کوکب اینست حمل و عقرب خانه مریخ است و ثور و میزان خانه زهره و جوزا و سنبله خانه عطارد و سرطان خانه ماه و اسد خانه آفتاب و قوس و حوت خانه مشتری جدی و دلو خانه کیوان است و این مجموع را ابونصر فراهی رحمة الله علیه در سه بیت ادا فرموده **نظم**

حمل و عقرب با بهرام قوس و حوت برجیس را رام
ثور و میزان چو خانه زهره است مر زحل راست جدی و دلو مقام
بر جوزا و خوشه مر سرطان خانه آفتاب شیر مدام

وصفات و حالات بروج از تذکیر و تانیث و شرقی و غربی و لیلی و نهاری در تحت هر یک ترتیب نوشته شد بعون الله تعالی

جوزا	ثور	حمل
نهاری نر ذوجسدین	نهاری ماده ثابت	نهاری نر منقلب

میزان	سنبله	اسد	سرطان
خریفی نر منقلب	صیفی ماده ذوجسدین	صیفی نر ثابت	صیفی ماده منقلب

دلو	جدی	قوس	عقرب
شتائی نر ثابت	شتائی ماده منقلب	خریفی نر ذوجسدین	خریفی ماده ثابت

حوت
شتائی ماده ذوجسدین

فصل نهم در معرفت آنکه هر ماهی به برجی تعلق دارد بدانکه محرم منسوبست به برج حمل و صفر به سرطان و ربیع الاول بثور و ربیع الاخر بجوزا و جمادی الاول بقوس و جمادی الاخر بدلو و شعبان بعقرب و رجب بسنبله و رمضان بمیزان شوال بجدی و ذو القعده بحوت متعلق است و چون کوکب در خانه خود باشد چنانکه صاحب برجست و صاحب منسوبات او نیز خواهد بود و الله اعلم **فصل دهم** در تعریف عنصر و کائنات حوادث و سوانح و این مشتمل بر هشت باب است **باب اول** در معرفت عنصر بدانکه عنصر جلت مادیرا گویند و آن چهار است آتش و آب و هوا و خاک و آن یا خفیف بالذات یا خفیف بالاضافه یا ثقیل بالذات یا ثقیل بالاضافه پس اگر خفیف بالذات است نار و اگر خفیف بالاضافه است هوا و اگر ثقیل بالاضافه است آب و اگر ثقیل بالذات است خاک و هر یکرا حالتی موجود است که از مرکز اصلی خود حرکت بجهت تغیر و حرکت نتوانند کرد و در هر یک ده حالت یافته اند که از آن خاصیت رسیده اند از جهت یکی فساد تولد نمیکنند و آن حرارت و برودت و رطوبت

وپیوسته است وهیولی ذو اسطه در بلکه فعل و انفعال کند تا مرکبات صورت
نوعی پذیرد باب دوم در حدوث کائنات که حدوث او فوق زمین باشد بر طبایع
سلیمة الحواس والابصار و اذهان مستقیمه ذوی الاعتقاد واضح و روشن و لایح و مبرهن است
که اجرام فلکیرا اثرهاست چنانچه آفتاب از مطلع انوار طلوع مینماید و بر اراضی رطبه ابهار تا
بدرجه اجزای رطبه غاید و ممزوج با اجزای هوایی شود و آنچه مرکب از اجزای هوائیه
و مائیه باشد حکما آنرا بخار نامند و بخار هرگاه که از زمین برخیزد و متصاعد شود تا بجوف
هوا اگر شدت حرارت شعاع آفتاب اجزاء او تحلیل نبرد منقسم گرداند الاکه اجزای مائیه
از او تحلیل رود بر طبقه زمهریر رسد حال خالی از دو صورت نیست یا سرما از آن طبقه شدتی
باشد یا نباشد اگر نیست لطیف میگردد بخار و با آنقدر سرما که شدت مجطم میشود و میشود
اجزای هوایی او بیرون برود و صورت هوا ملتبس میشود بصورت مائی فرو میریزد قطرات
آب از بخار گشته پس آن بخار گشته را مجموع را ابر گویند و قطرات نازله را باران و
اگر برودت را شدت باشد باز حال خالی از دو صورت نیست یا آنکه سرما قبل از اجتماع اجزای متفرقه
با جزای ابر رسد یا بعد اگر قبل از اجتماع رسیده منعقد میشود و منضم میگردد بعضی ببعضی فرود
می آید بطریقه محلوج و آنرا برف میگویند و اگر بعد از اجتماع رسیده منجمد میشود و فرود
می آید و آنرا تگرگ گویند و علت استداره در حال نزول ساییده میشود اطراف او و اگر برودت
هوا برسد و از سرما متکاثف شود آنرا سحاب خوانند اگر بردی و اگر بردی زمین ماند که

حجاب

حجاب اشتباه گردد اعراب آنرا ضباب و ترک آنرا مه گویند و اگر اجزاء قلیل باشد در هوا و از سرما
نزول کند عرب طل و فرسیان شبنم گویند باب دوم در صفت رعد و برق بدانکه چون
آفتاب بر اراضی یابسه و جذب اجزای یابسه نماید و اجزای ارضی مخالط با اجزای حرضی شود
و از هم منتشر نشود آنرا دخان گویند و چون اجزای مجذوبه ناریست و مکان طبیعی او فوق
عناصر است لاجرم متصاعد میشود و درین و اگر بخاری باشد متصاعد شود آمیخته
بدخان بواسطه امتزاج دخان می نماید و چنین با هم متصاعد شود بر طبقه بارده رسند و اگر بخار
بواسطه علت مذکور متکاثف و منجمد گردد دخان در او محتبس میگردد و چون بمکان طبیعی
خود نرسیده همان طلب صعود مینماید بشرط بقای حرارت و الا اگر حرارتش کم شده باشد بواسطه
آنکه اجزای ارضی جمع شده و اجزای ناری از او جدا شده ثقلت یافته طلب نزول میکند و بهر
تقدیر هنگام بیرون آمدن بالفوق و بالتحت خواهد درید سحابرا از شدت حرکت اجزای
ناری و صدای عظیمی حادث خواهد شد آنرا رعد گویند و گاهی از بسیار حرکت شدیده دخان و سحاب
و حادث میشود که آنرا رعد گویند آتش شعله میگردد و مشتعل میشود اگر آن لطیف است منطفی
میشود و در جوف هوا آنرا برق میخوانند و اگر غلیظ است در رنگ عقوف و اگر مجتمع
میشود و میسوزند اجزای دخانی و ارضی باشتعال تمام می یابد و نزول میشود و میسوزد آنچه
که تلاقی واقع شود در سطح زمین مثل اشجاری که در اسجاری سوخته شده این را صا
عقه گویند باب سیوم در صفت شهب و چون دخان محتبس متصاعد شود و گره

شود و بکره نار رسد مشتعل شود و کمی و زیادتی و زود آخر شدن و دیر ماندن آن از کمی و ز
یادتی دخان است و لطیفی و غلیظی دخان و چون دخان مجتمع متصاعد مشتعل مرئی
شود او را شهاب گویند **باب چهارم** در توصیف قوس و قزح بدانکه هرگاه که حا
دث شود قوس و قزح شمس قریب باشد به افق اعم از شرقی و غربی اجزای سحابیه صافیه متقا
ربه غیر متحده که حاصل شده باشد از امطار و انجره که اجزای مائی او بیشتر از اجزای هوائی باشد
آنجه واقع شده و وضع این اجزا که او را اجزای رشیه گویند بر هیات استداره باشد در عقب این
اجزا جسم کثیفی مثل سحاب مظلم یا جبلی یا شی مرتفع موجود میباید و در این هنگام اگر ناظری
نظر کند باین اجزای رشیه نظر کند البته شمس در خلاف جهت نظر خواهد بود و چون باجزای رشیه
نظر کند البته شعاع نظر منعکس خواهد شد از این اجزا بشمس زیرا که اجزای شفافه صافیه که در
عقب او جسم کثیفی باشد حکم جسم صیقلی دارد مثل آینه هرگاه که شعاع بصر یا غیر بصر برسد بجسم صیقلی البته
منعکس شود از آن جسم بجسم دیگر و چون منعکس شود شعاع بصر از این اجزا بشمس مرئی شو
د و در این اجزا ضوء و لون شمس زیرا که چون اجزای مذکوره صغیره است چنانکه مرآت
کوچکی که صغیر باشد نمی نماید در او شکل آنچه در مقابل او هست بلکه ضوء و لون او مر
ئی میشود پس آن ضوء و لون از آفتاب
در این اجزا مرئی میشود و صورت قوس
و قزح است و حدوث

این

این صورت باد بود این شرائط بسیار
مخفی نیست اما بوجود اجزای رشیه ظاهر
است که باید غیر متحده باشد بنابر آنکه اگر متحده باشد
هر آینه متصل واحد باشد و حاصل شود [illegible]
اما بودن این اجزا بر هیئت استداره زیرا که ثابت
شده در علم مناظر بدلیل که زاویه شعاع مساوی زاویه انعکاس است پس اجزای
مذکوره که اشعه بصری از آنها منعکس شود و بر آفتاب واقع نتواند بود مگر اجزائی که
نسبت آنها با آفتاب و ناظر بر یک نهج باشد و این نتواند بود مگر بودن اجزا بر هیات ا
ستداره باشد همچنانکه مخفی نیست بر کسی که عالم باشد بر قواعد هندسی لیکن بر این تقدیر بایستی
که قوس و قزح نصف دایره بودی نه نصف محیط حال آنکه نصف محیط دایره مرئی میشود و
وجواب این اشکال ظاهر نیست مگر آنکه از دایره محیط دایره خواهد بتکلف اما آنکه باید در عقب
این اجزای رشیه جسم کثیفی موجود بود که اگر نباشد هر آینه مرئی نشود زیرا که نفوذ کند
در او شعاع و اما منعکس نشود بشمس در خلاف جهت بواسطه آنکه اگر بیک جهت باشد انعکاس
نباشد اگر آفتاب در نصف النهار باشد شدت سخونت آفتاب اجزای مائیه را بتحلیل برد
و صورت نمی بندد و دیگر ناظر و شمس هر دو بر محور قوس و قزح میباشند پس اگر آفتاب

موافق باشد قوس نصف دایره باشد اگر فوق افق باشد مرکز قوس تحت افق باشد و قوس
کمتر از نصف دایره است و از اینجا ظاهر میشود که هرگاه که آفتاب در نصف النهار باشد یا قریب
آن باشد قوس متصور نشود مگر اندکی و این در بلادی که عرض بسیار است قوس متصور شود
زیرا که درین حال آفتاب در افق قریب باشد بافق جنوبی خواهد بود و نیز اگر اجزای رشیه از
ناظر دور باشد سهوت قوس بیشتر بوده و اگر نزدیکتر بود کمتر خواهد بود بحسب الشعاع قاعده مخروط
وسعاعی و ضیق آن اما تلون قوس بالوان مختلف مباین اگرچه بر ش بتحقیق ظاهر نیست
اما بعضی از حکمای یونان و فضلای دوران بر آنند که غالب بر الوان قوس سرخی باشد در نهایت
سفافی و صافی در فوق الوان و دیگر زردی مایل بسیاهی در تحت او و دیگر سبزی شفاف در
میانه این دو لون و گاهی زرد یا کبود در میان الوان مذکوره مرئی میشود و سبب تلون
قوس را بالوان مختلف مدققین چنین تحقیق فرموده اند که چون جانب عالی قوس نزدیکتر
است بشمس پس انعکاس شعاع بصر از آن جانب اقرب باشد بشمس لهذا اقوی
غلبه نور در شمس در او اجزا که جانب مذکور باشد پس حمره که از نور آفتاب در آنجانب
مرئی شود شفاف خواهد بود و جانب اسفل از قوس چون ابعد است از شمس پس
انعکاس شعاع بصر ازین جانب اضعف خواهد بود لهذا اضعف غلبه نور آفتاب در
این اجزای او و آنکه اجزای که بکرگر نزدیک است حمرتی که مرئی شود بالضروره مایل بسواد

باشد و در وسط قوس لون قوس لون مرکب از حمره شفاف و حمره مایل بسواد است و آنکه گاهی
سبز باشد و گاهی بواسطه لون اجزای سحاب مظلم مرئی میشود و زرد و کبود و سبب تلون
قوس و قزح بالوان مختلف بسیار گفته اند اما آنچه مقبول عقل ناقص مؤلف بود ایراد
نمود و چون درین باب بحث بسیار وارد است و حقیقت سبب تلون قوس به الوان
مختلف کما هو حقه ظاهر نبود زیاده ازین در توضیح آن سعی نمود احکام تاثیرا
ت قوس و قزح چنین گوید حکیم ریاضی و فیلسوف فیاض واقف رموز اسرار آ
سمانی و حاذق کنوز حوادث زمانی بطلمیوس یونانی رحمة الله علیه که حدوث قوس
و قزح غالبا در بهار و خزان بالوان مختلف که سابقا مذکور شد خواهد بود و هر چند عظیم تر
باشد اثرش بیشتر است و زودتر ظاهر شود پس باید دید که قمر در چه برج است و بر این
دستور احکام موثراتش بیان نمود که در نزد جمیع حکما بتجربه بوقوع و وضوح پیو
سته فمنها اگر قمر در حمل باشد در خراسان حبوبات و غلات فراوان و ارزان شود و
در مغرب تنقیص و قحط و غلا پدید آید دران سال و اگر در ثور باشد در مشرق حیات
بیشه باشد و در مغرب علت برسام شیوع یابد و اگر در جوزا باشد در مشرق علما بسیار
و معزز و موقر و مکرم و محترم شوند و در مغرب ضعف حال و قوت و موت ملوک
باشد و اگر در سرطان باشد در مشرق فراوانی و ارزانی و در امصار و دیار شام و مغرب

امراض مضمنه و طاعون و وبا پدید آید و اگر در اسد باشد در خراسان و ترکستان امنیت و
راحت و در آذربایجان و مغرب تحصیل وجه معیشت بر مردمان صورت سهولت
پذیرد و اگر در سنبله باشد در مغرب و مشرق و طبرستان بیم نزول وبای عظیم و حدوث
طاعون در مغرب ظهور قوت اشرار فجار و دزدان و قطاع طریقان بدشعار قطع الله
ایدیهم عن الاقطار باشد و اگر در میزان این صورت مرئی شود در مشرق احوال ملوک در آن
در غایت ضعف و نهایت سستی و در میان اهل مغرب آشوب و فتنه و فساد و خونر
ریزش بسیار پدید آید و اگر در عقرب باشد در مغرب مردمان آن سالی را بفراغ بال گذرانند و ا
حوال اهل مشرق بعسرت و کدورت و روزگار ایشان بنحوست گذرد و در میان علما و فضلا
و زهاد و منافقه و اختلافات پدید آید و اگر در قوس باشد احوال اهل مشرق و مغرب در همه
در آن سال در نهایت خوبی و غایت مرغوبی گذرد و اگر در جدی باشد در مشرق احوال ا
ارباب کمال و ارباب حال انتظام پذیرد مردمان در تحصیل علوم سعی بلیغ تقدیم رسانند و دا
نشمندان بسیار شوند و در مغرب و روم قدر غلات و حبوبات عزیز شود و اگر در دلو باشد
در بلاد مشرق فتنهای عظیم پدید آید و در مغرب احوال مردمان بصحت و سلامت و فراخی
وجه معیشت گذرد و اگر در حوت باشد در بلاد مشرق بیم مخاطره مرگ مفاجات و بیماریهای
عظیم و در بلاد مغربی امید رفع آفات و عاهات باشد در تعیین بودن قمر در برجی

از بروج

از بروج اثنی عشریه فضلا درین باب طرق متعدده بیان فرموده اند و از آن جمله دو نوع در این
مختصر چون زیاده گنجایش نداشت ایراد کرده اند نوع اول آنکه اگر کسی خواهد که بداند که قمر
در کدام برج است باید که آنچه از ایامی که سپری از رویت هلال از آن ماه گذشته اعداد آن را
فراهم آورده تضعیف نماید و پنج دیگر بر آن افزاید بعد آن ببیند که مجموع چند پنج میشود و تعیین
نماید که آفتاب در چه برج است ابتدا از برج مذکور مجموع پنج پنج طرح نماید هر جا که منتهی شود قمر
در آن برج باشد و این معنی را ابونصر فراهی رحمة الله علیه لباس نظم پوشانیده میفرماید

نظم · هر از ماه شد منقضی کن … پنج دیگر فزای بر سر آن … پس بهر پنج از آن ز موضع شمس
برجی و جای ماه بدان … و طریقه آن دیگر است که هر یک از عدد ایامی که سپری از رویت هلا
ل از ماه گذشته باید سیزده فرض کرده و بیست و شش دیگر بر مفروض اضافه نموده مجموع
اعداد را بسی قسمت نماید و ابتدا از برجی که آفتاب در او است نموده هر برجی را سی عدد
که نقض اعداد درجات او است داده هر که سپری شود ماه در آن برج باشد این صورت
را مشاطه طبیعت بهزاد طینت محقق طوسی قدس سره بزیب و زینت پیرایه نظم چنین
آراسته نظم هر روز زمه تو سیزده تعیین کن ⁘ پس بیست و شش اضافه بر تخمین کن
هر برجی را ز منزل خور سی ده ⁘ میدان درجات مه را التحسین کن و حق آنست
که طریقه آخر چون درجات هر برج معین میشود در نظر عقل محبوب و مرغوب تر مینماید

در صفت هاله و سبب حدوث این صورت آنست که هرگاه حادث شود در جوف
هوا اجزای رطب متصل صیقل صغیره بحیثیتی که در اسطه باشد میان ناظر و قمر و واقع باشند وضع این
اجزا بر وضع دایره و محیط باشد این اجزا با سستی و لطیفی که مانع دیدن ورای خود نباشد پس هرگاه که خطوط
شعاع مخروطی از رطوبت جلیدیه بیرون آید بعضی که مستقیمست با قرب با آن سحاب موصو
ف رسد طرف علو کند و مرتفع شود و بکوکب که البته مرئی خواهد بود بلون قمر و شکل او و
بعضی دیگر که واقع شود بر اجزای رشیه منعکس میشود
بانعطاف در این اجزا بقمر پس مرئی میشود در هر یک
از این اجزای صغیره صورت قمر به شکل او پس میبیند
ناظر دایره روشنی و او را هاله گویند و صورتش این است و
سبب گاه بزرگ و گاه کوچک بودن هاله آنست که چون اجزای
رشیه بزمین نزدیک باشد بزرگ نماید و اگر دور باشد کوچک زیرا
که هر چند اجزا بزمین نزدیکتر باشد خط شعاعی بعد از انعطاف درازتر باشد باب ششم در
صفت حدوث تلال و جبال که ملاحق ارض است و سبب حدوث تلال و جبال و ارتفاع آن
است که شعاع آفتاب و اشعه سایر کواکب و حرارت متواتر که در محلی معروف شود بمرور ایام
صلب خواهد شد بتفاوت حرارت و هر چند حرارت بیشتر صلب تر پس حاصل شود و از آمدن
باران و سیول و باد تحلیل رود بعضی و بعضی اطراف و جوانبش مرتفع مانده و بعضی گفته‌اند

که

که حدوث تلال و جبال از اکثر اجتماع اجزای زحلی میباشد که بر بالای یکدیگر بواسطه ریاح یا زلزله
مرتفع گردد و هرگاه که حادث شود ابخره لزجه بواسطه استیلای برودت منقلب گردد بآب و در
این هنگام اگر آب باشد یا راه بیرون آمدن نیابد از صلبی زمین یا از انتفاع زمین بروی ظاهر نگردد
مگر آنجاه با قنات بلند و اگر بسیار باشد و این موانع نباشد خواهد شکافت زمین را و حادث میشود
عیون جاری که تقلب ابخره متضاعفت باشد با آب و الا که ضعیف باشد یا مدد و معادن نبوده باشد عیون
راکده و الا عیون راکده و جاریه از محل تیلی یا معدن کبریت یا از مجاورت ادخنه که در تحت
الارض محتبس شده بواسطه برودت زمستان یا از صلبی زمین آب گرم شود و اگر بسیار مانده
در تحت الارض ادخنه و ابخره که منقلب شود بمیاه بر وجهی که تجاویف زمین را گنجایش او نباشد
با المقدار اگر مسامات مسدود نباشد میل عروج و خروج کنند و گاه باشد که دریای شود و اگر مسامات بسته باشد
کثرت ادخنه و ابخره کثرت میل عروج و خروج زمین را بحرکت آورده و بقدر قوت و گاه باشد که زمین را
بشکافته و او از و شعله بر ظاهر شود و اکثر این صورت که زلزله نامند در فصل ربیع و خریف و بیشتر
در شب واقع شود باب هفتم در مبداع موجودات بدانکه اجسام حیوانات که اصلش ازخا
کست بواسطه افلاک و شعاع کواکب و اعتدال و امتزاج عناصر صورت اصلی مولدات بصورت
نوعی نباتات ملتبس گردد و بعد از آن نبات غذای حیوان ناطق شود و بعضی از حیوان نامیت
غذای اشان که حیوان ناطق و اشرف مخلوقات است شود شاید که خود نبات غذای و
انسان شود فی الجمله اول معده مه قوه جاذبه جذب کند و ماسکه نگاه دارد و هاضمه بهضم کند

و مجزو کثیف را از لطیف جدا کنند و افعو لطیف را اندر آن منعقد دفع کند و این حالات در معده باشد پس
آنگاه آنچه لطیف باشد از معده نقل کند بجگر بواسطه جاذبه در جگر عین قوت‌ها که مذکور شد با فاعل باره
حال کند که در معده کرده بود آنگاه هرچه کثیف باشد به سه قسم شود یک قسم به زهره رود و صفرا گردد و قسم
دیگر به سپرز رود و سودا شود و قسم دیگر به مثانه رود و بول گردد آنگاه آنچه لطیف باشد به عروق رود
و خون گردد و در عروق باز قوای مذکوره همین عمل کنند که در معده کرده بود آنگاه هرچه کثیف باشد
از لطیف جدا کنند و کثیف را قوت دافعه از مسامات و غیره دفع کند چنین چرک گوش و فضله
دماغ و مویهای اندام و باقی به عروق و لالی بیرون رود و اگر جزوی باقی مانده و ماده قائمه شود
بطریقی آید و ادرام دارد آنها قبض و قبح شود و آنچه لطیف باشد هر جزوی به عضوی که لایق آن عضو
باشد آنگاه قوت مصوره هر جزو به اسم آن عضو گرداند که لایق او بود باشد و در حالت
تصویر یکبار دیگر همین عمل که مذکور شد از قوت مصوره بفعل آید دیگر باره کثیف را از لطیف جدا
کند و آنچه کثیف باشد بدل ما یتحلل شود و آنچه لطیف باشد با قوت مولده او را به سبب جذب کند
تا منی شود آنگاه منی در وقت معین بر رحم زنی منتقل شده و بعد از انفصال چند روز نطفه
باشد بعد از آن علقه شود یعنی خون بسته بعد از آن مضغه گردد یعنی چون گوشت خاییده
و چه وقت چنین باشد یعنی قبول صورت نوعی کند آنگاه در وی عروق و سایر اعضا ظاهر
گردد و در چهار ماهگی روح حیوانی در او متصرف شود و غذای وی خون باشد که از ره
ناف جذب نماید و در ماه اول که نطفه در رحم شود زحل مربی او باشد تا ماه هفتم که

نوبت مربیت مشتری رسد و بعد که نقل در هفتماه کی تولد کند به بقا یابد و بزرگ شود و در هشت
چون مربی او باز زحل شود و مزاج زحل سرد و خشک است و خاصیت مرگ دارد طفل اگر
تولد یابد حیات نخواهد داشت و اگر هشتم باشد باقی نماند و در ماه نهم باقی ماند چون مربی او
مشتری است و مزاج مشتری گرم و تر و سعد اکبر است و خاصیت روح دارد و این مطلب بوضو
ح پیوسته است **مقاله دوم در علم ارقام و اعمال اسطرلابیه** که عبارت است از معر
فت احوال زیج و تقویم و اسطرلاب و آلات چندی که مخصوص این فن شریف است و
این علم نافع‌ترین فروع ریاضیست که اکنون منجمان دوران بمعرفت آن بعضی از علم احکام
النجوم را اکتفا کرده اسم علوم نجوم را بر او مقصور کرده‌اند و چنین ارقام و اعمال زیج در این مختصر
گنجایش نداشت شمه از ارقام تقویم و اسطرلاب مشتمل بر هفت باب اکتفا نمود **با
ب اول در معرفت اجزا و ارقام اسطرلاب** بدانکه اسطرلاب اسم آلتی است و
مشهور مشتمل بر علامات مخصوصه از برای اختیار وقت استخراج طالع و آنچه متعلق و
است بدانکه و گویند اسطرلاب بلغت یونانی ترازو را گویند و لاب یعنی آفتاب است و
یا سیاره پس اسطرلاب ترازوی ستاره باشد و در هر اسطرلابی ریسمانی باشد که او را
بدانکه فرو آویزند و آن را علاقه خوانند و آنچه را که علاقه در او بود حلقه و آنچه را که حلقه
در او بود عروه و بلندی را عروه بر او بسته باشد کرسی و آنچه را که کرسی بر او بسته باشد بر صحایف

و غیر آن مشتمل ام و بحره نیز خوانند و صفحه مشبک را عنکبوت و شبکه و بر عنکبوت دایره باشد السماحی
بروج آنجا نوشته اند و آنرا منطقه بروج خوانند و محقق طوسی رحمه الله علیه لباس نظم پوشانیده
چنین فرماید نظم است و دیگر صفایح و بحره بدان کرسی و عروه و علاقه است عیان فرس
و فرس و عضاده و قطب مری خلقه است و مدیر و عنکبوت دقنان و برجی در
اسطرلاب سدسی با جزای شش شش منقسم کرده اند و در ثلثی بسه و علی هذا و بر جدی یا دیثی باشد
که دو برابر اجزای بحره کرده و آنرا مری راس الجدی خوانند و زوایه دیگر باشد که آسمان بعضی
از کواکب ثابت بر آنجا نوشته باشد آنرا شظایا خوانند و هر یکی شظیه آن کوکب و مری آن نیز
خوانند و در ربع اسطرلاب شمالی لبنه در آن منطقه افق عرض شمالی بود و لبنه بیرون جنوبی و
آنجرها که مانند میخی بر حجره و صفایح بگذرد و قطب خوانند و آنجر را که بر پشت بحره بود دالات
ارتفاع برو باشد عضاده و آنچه برد و طرف عضاده است دقنان گویند دیگر البنه و دو
شظیه را که بر هر دو طرف عضاده بود شظیه ارتفاع و دو ثقبه را که بر لبنه باشد ثقبه ارتفاع و
آنجرد را که قطب بدان استوار کنند فرس و خلقه را که زیر فرس بود تا فرس از سطح عنکبوت
مرتفع شود فلس و نداید را که در سطح عنکبوت مرتفع باشد و عنکبوت را بدان گردانند مدیر و دو
ایره که بروی بحره باشد بسیصد و شصت قسم کنند و ابتدا از خطی کنند که بر کرسی بگذرد و بعلاقه
پیوندد و از جانب یمین بتوالی بر پنج و ده رقوم نوشته اند و آنرا اجزا حجره خوانند پس

دو خط بر زوایای قائمه کشیده باشند آنرا از جانب علاقه آید خط علاقه و خط وسط
السما خوانند و دیگرا از خط مشرق و مغرب و چون دایره برابر هر دو خط بچهار قسم
متساوی منقسم شود و ربعرا از دو ربع که اندر جانب کرسی بود نبود قسم کرده باشند آنرا
اجزای ارتفاع خوانند و بر صفایح دایره باشند از آنجمله دایره متوازی باشد و مرکز هر سه مدار مرکز
صفحه بود آنکه در وسط باشد در اسطرلاب شمالی مدار راس الحمل و میزان بود و خارج و مدار
راس الجدی و داخل مدار راس السرطان و در اسطرلاب جنوبی و مدار راس الجدی در
وسط باشد و مدار راس السرطان خارج و دوایر دیگر را که مرکز آن مرکز صفحه نباشد و بعضی از آن
تمام باشد و بعضی ناتمام و مقنطرات ارتفاع خوانند آنرا که در وسط مجموع باشد و علا
مت ص مرکز او سمت الراس خوانند آنرا که خارج بود افق مشرق و مغرب و دو خط
مستقیم متقاطع که بر یکی علامت ص کشیده باشند و خطه وسط السما خوانند و دیگر برا خط
مشرق و مغرب آنرا که بر جانب راست بود خط مغرب و افق مغرب خوانند و دیگر را که
با جانب چپ بود خط مشرق و افق مشرق و در میان مقنطرات اعداد نوشته باشند تا معلوم شود
بنود قسم که بسمت الراس رسد و تراید لکن اعداد در اسطرلابها مختلف بود در صد و سی
شصت و شش او زاید و در صلی سه سه و در نصفی ده ده و در اسطرلاب تام یکیک و در زیر
مقنطرات که قسم تحت الارض است و قسمی نه دوازده قسم کرده باشند شش در جانب
راست میان افق مغرب و خط وسط السما و شش در جانب دیگر میان افق

مشرق و خط وسط السماء آن خطوط ساعات معوجه و ساعات زمانی نیز خوانند و گاه باشد که
بر نقطهٔ ص بهم رسد آنرا دایرهٔ سموت خوانند و بسیار بود که آن قسم در قسم تحت الارض و صفا
یح بسیار در اسطرلاب جهت شهرهای مختلف باشد و در بعضی اسطرلابها صفیحه آفاقی باشد
در ارباع آن ادوار بسیار کشیده باشد و در هر ربعی چند که بر نقطه متقاطع شوند آن نقطه را اعداد
راس الحمل نویسند و هر یکی از آن قسم افق شرقی و مغربی باشد که عرضش بر آنجا نوشته باشد
و چنین صفیحه چنان باشد که آن قوس بجانب جیب افتد و مجیب با سبب خط وسط السماء آن
افق خطی بود که از مرکز صفیحه بالا رود کواکب ثابته که از ایشان ارتفاع توان گرفت و آن نامهای
ایشان بر اسطرلابها نویسند عین الثور عیوق ید الجوزا الیمنی ید الجوزا
الیسری شعری الغمیصا راس التوام المقدم راس التوام المؤخر و
قلب الاسد جزو سوفه السماک والرافع السماک الاعزل نیر
الفکه و قلب العقرب نسر الواقع نسر الطایر راس الحوا ردف
کف الخضیب و شرح این کواکب و شناختن آن در علم صور کواکب بیان
کرده شده باب دویم در بیان کیفیت ارتفاع و امتحان اسطرلاب ده باب
اگر ارتفاع از آفتاب گیرند علاقه را باید در دست راست نگاه داشت و اسطرلاب را معلق
کردانند و پشت اسطرلاب بجانب خود کردانند و بجانب او را که اجزای ارتفاع بر آنجا نقش
کرده باشد با آفتاب و عضاده را کردانند تا نور آفتاب از یک ثقبه بر دیگری افتد پس آن اجزا

که شظیه

شظیه ارتفاع بر او افتاده باشد ارتفاع آفتاب بوده اگر ارتفاع از ستاره گیرند پشت و
اسطرلاب بالای باید که بود و نیک چشم از ثقبه نظر نمود و عضاده را کردانیده تا نور بصر از راه
هر دو ثقبه بگذرد و کوکب از آن مرئی شود و آنجا نیز اجزای که شظیه ارتفاع بر آن افتاده
باشد ارتفاع کوکب بوده اگر فرضا آفتاب در ابر پنهان باشد هم بدین طریق باید گرفت و چنین
خواهد که معلوم کند که شرقیست یا غربی بعد از آن بزمانی اندک ارتفاع گیرد اگر زیاده شده
باشد ارتفاع شرقی بود اگر کمتر شده باشد غربی و بوقت آنکه آفتاب یا کواکب بنصف
النهار نزدیک باشد احتیاط تمام باید کرد چه دران وقت باندک مدت تفاوت محسوس
نشود و یک ارتفاع در زمانی دراز باید و طریق امتحان اسطرلاب که صحیح است یا نه
ست آنست که علاقه بدست شاقولی بر ریسمان باریک بندد و از سر عروه فرو گذارد
اگر آن ریسمان بر خط علاقه منطبق شود درست باشد و الا نه بعد از آن بر دایره را چنین به
برکار امتحان کنند باید که متساوی باشد و باید که چنین یک طرف عضاده ارتفاع گیرند
و هم در حال عضاده را بگردانند و ارتفاع گیرند اگر ارتفاع اول باز آید و الا عضاده
درست نباشد چون یک شظیه بر خط علاقه تا خط مشرق و مغرب باشد دیگر شظیه باید که
بر همان خط نشیند بی تفاوت اما در مقنطرات باید که مقدار راس الحمل بر مقنطره
افتد که مساوی تمام عرض صفیحه باشد و مقدار راس السرطان و راس الجدی بر یک

بتحقیق مثل کلی از اداده در باید که تقاطع دوایر افق هرگاه مشرق و مغرب و مدار راس الحمل
هرسه بر یک نقطه باشد و در اجزای منطقة البروج که جنوبی درجه بر افق شرقی نهند نظیرش بر افق غربی
نشیند و همچنین اگر بر خط مشرق و مغرب یا بر خط وسط السما افتد و بغیر اینها نیز امتحان کنند
چنانکه در مطولات و مطورات

باب سیم در معرفت طالع از ارتفاع و ارتفاع از طالع

چون خواهند که از ارتفاع طالع را معلوم کنند درجه آفتاب را از منطقة البروج طلب نمایند
و همچنین مقنطره ارتفاعی را که گرفته باشند از مقنطرات صحیفه از جنبین و بعد درجه آفتاب را
بر آن ارتفاع نهند و بنگرند تا بر افق شرقی از درجات منطقة البروج کدام درجه افتاده است
آن درجه که طالع وقت بوده اگر شب باشد مری کواکب را که ارتفاع او گرفته باشند مری کوکب را
که ارتفاع از او گرفته باشد بر مقنطره ارتفاع او نهند و بنگرند تا از منطقة البروج کدام درجه بر
افق شرقی افتاده است و همان درجه که بر افق شرقی افتاده درجه طالع بوده و در این
عمل در اسطرلاب های غیر تام که باشد که درجه آفتاب را علامت معین نباشد چو اسطرلاب که میان
دو خط افتاده باشد و همچنین که باشد که مقنطره کم صحیفه کشیده باشد و موافق ارتفاع ما خود
نیفتد بلکه آن ارتفاع در میان دو مقنطره باشد و همچنین که باشد که درجه طالع میان
دو خط از اجزای بروج واقع باشد و در این مواضع اگر آن تفاوت را به تقیاس و
مقدار گیرند تقریب بعید باشد اما اگر خواهند که بنوعی از حساب معلوم کنند که تعدیل

باید

باید کرد و تعدیل مواضع آفتاب چنان باید کرد که آن دو خط را که آفتاب میان هر دو افتاده
باشد معلوم کنند و اول خط را از آن هر دو مقنطره از مقنطرات ارتفاع نهند و مری را راس
الجدی یعنی جزوی را که مقابل آن جزو باشد از اجزای بحره نشان کنند و میان هر دو نشان اجزای
بحره شمرده شوند آنچه باشد آن را اجزای تعدیل نام نهند پس بنگرند که فی مابین خط اول و موضع
آفتاب چند درجه است و آن درجات را در اجزای تعدیل ضرب و حاصل را بر تفاوت
اجزای منطقة البروج که آن شش است در اسطرلاب سدسی و بر دو ثلثی قسمت کنند
بعد و خارج از قسمت نشان اول که بر مری کرده باشند در جهت نشان بشمرند آنجا که مری آنجا
نهند بنگرند تا بر منطقه مفروض کدام جزو افتاده است از اجزای بحره آن موضع آ
فتاب باشد مثال در اسطرلاب سدسی در صحیفه عرض لو فرض کردیم که آفتاب
در شانزده درجه ثور بود میان خط دوازده و هژده ارتفاع شرقی عد پس خط د
وازده بر مقنطره عد شرقی نهادیم و مری را نشان کردیم و باز خط دویم هژدهم هم بر این
مقنطره نهادیم و مری را نشان کردیم اجزای تعدیل میان هر دو چهار درجه و نیم بود
تفاوت میان خط اول یعنی دوازده ثور و موضع آفتاب یعنی شانزده ثور گرفته
چهار بود در اجزای تعدیل ضرب کردیم هژده حاصل شد بر تفاوت مقنطره یعنی
شش قسمت کردیم بیرون آمد سه پس از علامات اول سه حرف بشمردیم آنجا که رسید

قوس بر او نهادیم و لاجرم میان مری و علامت دومین یک جزو و نیم ماند باید نگاه کردیم تا
بر مقنطره کدام جزو افتاده است آن جزو موضع آفتاب بود نشان کردیم تا بوقت
حاجت معلوم باشد با تعدیل مقنطرات چنان باشد که چون ارتفاع یافته بود میان دو مقنطره
افتاده باشد موضع آفتاب را بر مقنطره اول نهد مری را نشان کنند پس بر مقنطره دوم نهند
و مری را نشان کنند و میان هر دو نشان اجزای تعدیل باشد پس تفاوت میان مقنطره اول
و ارتفاع موجود را اجزای تعدیل ضرب کنند بر تفاوت میانه هر دو مقنطره که در اسطرلا
ب سدوسی و شش بود قسمت کنند آنچه بیرون آید مری را بعدد اجزا از علامت اول چنین
بجانب علامت دوم گردانند درجه آفتاب بر آن ارتفاع بود که یافته باشد مثالش در اسطر
لاب سدوسی الو ارتفاع درجه آفتاب یافتیم بیست و شش درجه و آن میان و
مقنطره له و مقنطره ل بود موضع آفتاب را بر مقنطره ل نهادیم و مری نشان
کردیم و میان هر دو نشان از اجزای تعدیل هفت درجه و نیم بود تفاوت بر مقنطره
یا ک ارتفاع آفتاب که ساره واقع است دو بود در اجزای تعدیل ضرب کردیم
حاصل آنکه پانزده است بر تفاوت هر دو مقنطره که شش است قسمت کردیم بیرون آمد
دو و نیم از علامت اول بشمردیم بموضعی رسید که از آنجا تا بعلامت دوم پنج بود مری را
بر آن موضع نهادیم آفتاب بر ارتفاع موجود بود اما تعدیل طالع چنان کنند که چون

موضعی از منطقة البروج بر افق شرقی افتاده باشد میان دو خط موضع مری را نشان کنند
و خط اول را از آنکه دو خط بر افق شرقی نهند و موضع مری را نشان کنند و تفاوت هر دو
بگیرند و آنرا تفاوت اجزا نام نهند و بعد از آن خط دوم را بر افق شرقی نهند و بعد
مری را نشان کنند تفاوت میان نشان خط اول و نشان دوم بگیرند و آنرا اجزای تعدیل نام
نهند و لا محاله از اجزای تعدیل بیشتر باشد پس تفاوت اجزا و آنچه میان دو خط باشد
یعنی شش در اسطرلاب مذکور ضرب کنند و بر اجزای تعدیل قسمت کنند و خارج قسمت
بر خط اول افزایند و حاصل درجه طالع بود مثال آفتاب در دوازده درجه ثور است و
ارتفاع مشرقی هژده درجه در اسطرلاب سدوسی در صفحه یو دوازده درجه ثور بر
مقنطره هژده نهادیم از منطقة البروج نقطه میان شش و دوازده از جوزا بر افق شر
قی افتاد مری نشان کردیم و خط شش جوزا بر افق شرقی نهادیم و نشان کردیم و
یافتیم تفاوت میان نشانی که جهت شش کردیم و میان نشان دوازده پنج و نیم و این
اجزای تعدیل است پس تفاوت اجزا در شش که تفاوت بین الخطین است
ضرب کردیم و حاصل آنکه بیست و یک بود بر پنج و نیم قسمت کردیم بیرون آمد و
سه و کسری بیشتر از نیم آنرا یکی گرفتیم چهار شد بر خط اول که آن شش بود افزودیم
ده درجه جوزا شد درجه طالع بود که مطلوب است اما شناختن ارتفاع از طالع

وقتی احتیاج افتد که از برای مهمی طالع اختیار کرده بگیرند و خواهند که ارتفاع آفتاب یا
کوکب معلوم کنند در آن وقت نگاه باید داشت چون ارتفاع موافق آن ارتفاع
شود دانند که وقت طلوع آن درجه است که اختیار کرده اند و طریقهٔ این عمل چنان بود
که چون آن درجه که جهت طالع تعیین افتاده باشد بر افق شرقی نهند و نگاه کنند تا درجهٔ آفتاب
بر کدام مقنطره از مقنطرات شرقیست یا غربی آن را ارتفاع آفتاب چنین بدانند ارتفاع
رسد وقت مفروض بود و اگر درجهٔ آفتاب بر مقنطرات نیفتد و تحت الارض بود و وقت
طالع شب باشد کوکبی از ثوابت را که فوق الارض باشد نگاه باید کرد تا بر کدام مقنطره
افتاده و شرقیست یا غربی وقت نگاه دارد یا چون ارتفاع آن در مشرق یا در مغرب و
بهمان مقدار رسد وقت طلوع آن درجه باشد **باب چهارم در معرفت دوایر و ساعا**
ت مستوی و معوج چون درجهٔ آفتاب بر مقنطرهٔ ارتفاع موجود نهند و مری را بر اس
الجدی نشان کنند و بعد از آن درجهٔ آفتاب را بر افق شرقی نهند و نشان کنند و از نشان
دوم تا نشان اول بشمرند آنچه حاصل شود دایره باقی مانده از روز و همچنین اگر جزوی کوکب را بر مقنطره
ارتفاع موجود نهند و نشان کنند اجزاء آفتاب را بر افق مغرب نهند و نشان کنند و میان
نشان دوم و نشان اول بشمرند دایره گذشته باشد از شب و اگر جزو آفتاب را یعنی درجه را
که بدان درجه رسیده باشد بر افق مشرق نهند و نشان کنند از نشان اول تا این نشان

بشمرند

بشمرند دایره باقی بود از شب و اگر طالع معلوم باشد و خواهند که از طالع دایره معلوم کنند
بجای آنکه آفتاب یا کوکب مقنطره مینهند درجهٔ طالع بر افق شرقی نهند و باقی عمل همچنان
کنند که گفته شد دایرهٔ ماضی یا باقی معلوم شود چون بر پانزده قسمت کنند آنچه بیرون آید
ساعات مستوی بود و آنچه بماند بر یکی را چهار کنند دقایق ساعات بود و اگر مجموع
ساعات روز خواهند جزو آفتاب را بر افق شرقی نهند و نشان کنند و بعد از آن بر
افق غربی نهند و نشان کنند و میان این نشان اول و دوم بشمرند تا قوس النهار
معلوم شود آن را بر پانزده قسمت کنند و آنچه بماند در چهار ضرب کنند تا ساعات
و دقایق روز معلوم شود و چون آن را از بیست و چهار نقصان کنند ساعات شب بود
و اگر خواهند که اول آفتاب را بر افق غربی نهند و نشان کنند باز بر افق شرقی نهند و
نشان کنند میان هر دو نشان قوس اللیل باشد بر پانزده قسمت کنند ساعات شب
بود و اگر خواهند که بدانند که کوکبی از ثوابت که بشب طلوع خواهد کرد در کدام
ساعت طالع خواهد شد جزو آفتاب را بر افق غربی نهند و نشان کنند و شظیهٔ کوکب بر افق
شرقی نهند و نشان کنند و میان هر دو نشان بشمرند و بر پانزده قسمت کنند آنچه بیرون آید ساعات
بود از وقت غروب آفتاب تا وقت طلوع آن کوکب و اگر خطوط اجزای ساعات بر عضاده
کشیده باشند اول درجهٔ آفتاب بر خط نصف النهار نهند و نگاه کنند تا بر کدام مقنطره است

آنچه بلند قایت ارتفاع بود در آن روز پس شظیه ارتفاع بر پشت اسطرلاب بر مثل ارتفاع
نهند و اسطرلاب میگردانند چنانکه پهلو با آفتاب بود تا سایه لبنه بر عضاده افتد چنانکه
از هیچ جانب منحرف نشود و نگاه کنند تا طرف سایه برکدام خط افتاده و بر آن خط چه عدد
نوشته است آن عدد ساعت گذشته است از روز و چون ساعات مستوی معلوم شود
و خواهند که ساعات معوج معلوم کنند ساعات مستوی در پانزده ضرب کنند و اگر با آن
دقایق بود هر چهار دقیقه را یکی گیرند و همه را جمع کنند تا دایره معلوم شود پس دایره را بر اجزای
ساعات روز یا شب قسمت کنند تا ساعات معوج معلوم شود و اگر ساعات معوجه معلوم
باشد و خواهند تا ساعات مستوی معلوم کنند آن را در اجزای ساعات ضرب کنند تا دایره معلوم
شود بر پانزده قسمت کنند تا ساعات معلوم شود **باب پنجم در معرفت خانهای**
دوازده گانه و استخراج طالع سال مستقبل از طالع سال ماضی چون درجه طالع بر
افق شرقی نهند آنچه موافق غربی افتد درجه سابع بود و آنچه بر خط نصف النهار افتد
فوق الارض درجه عاشره و تحت الارض درجه رابع و این نهادرا اوتاد خوانند پس درجه
سابع بر دویم ساعت زمانی نهند و آنچه بر خط نصف النهار بود فوق الارض درجه یازدهم
باشد و تحت الارض درجه پنجم و اگر درجه سابع بر خط چهار ساعت نهند آنچه بر خط نصف
النهار بود فوق الارض درجه دوازدهم باشد تحت الارض ششم و اگر درجه طالع را بر خط ده

ساعت

ساعت نهند آنچه بر خط نصف النهار بود فوق الارض درجه نهم و تحت الارض درجه
سیم باشد و اگر درجه طالع را بر خط بیست ساعت نهند آنچه بر خط نصف النهار بود فوق الارض
درجه هشتم و تحت الارض درجه دویم باشد و بر این عمل درجات خانهای دوازده گانه معلوم
شود و چون طالع سال معلوم باشد و خواهند که طالع سال مستقبل معلوم کنند درجه طالع سال
بر افق شرقی نهند و بنگرند تا مری برکدام جزو افتاده است پس توالی اجزای بجره هشتاد
و هفت جزو بشمرند و مری بانجا آورند و نگاه کنند تا بر افق شرقی کدام برج و درجه افتد
آنچه باشد طالع سال مستقبل بود پس نگاه کنند تا موضع آفتاب فوق الارض
است یا تحت الارض اگر فوق الارض است تحویل بروز و اگر تحت الارض است
بشب باشد پس ساعات تحویل معلوم کنند و تحویل و طالع سال موالید همچنین
معلوم کنند **باب ششم در شناختن بالای مرتفعات و پهنای رودها** چون خواهند که بلندی
مناره یا کوهسار و دیوار را معلوم کنند و اگر مسقط حجر آن چیز توان رسید همچو دیواری که
اگر سنگی از دیوار فرو اندازد بر درای او فرود آید و بر زمین آید و ممکن باشد بدان موضع که سنگ
افتد رسید ارتفاع بر چهل و پنج درجه نهند چنانکه ارتفاع کوکب گیرند از ثقبتین بر آن چیز زنند
و مدار پیش می آید و باز پس می آید و برود تا ارتفاع منزلی بر چهل و پنج بود پس از آن موضع
که ارتفاع گرفته باشد تا بقاعده آنچیز که مسقط آن حجر باشد بپیمایند و بالای خویش

برانجا افزایند آن مقدار بود که اگر آنکه مثلاً کوهی باشد و بمسقط الحجر آن نتوان رسید
بر زمین هموار را از دور بایستد و سر آن کوه را ارتفاع گیرد و بنگرد تا نقطه دیگر بر کدام
خط افتاده است از خطوط ظل و بر موضع قدم خود نشانی کنند و یک اصبع یا یک قدم از
ظل زیادت یا کم و فرا پیش آیند و باز پس روند تا ارتفاع سر کوه به همین زیاده و کم حاصل آید
پس بنگرند تا از این موقف دوم تا موقف اول چه مقدار است آنچه باشد آن را
در دوازده اصبع یا هفت قدم که مستوی الست ضرب کنند آنچه حاصل آید بالای آن کوه بود
و اگر در این وقت اول ارتفاع چهل و پنج گرفته باشند بصواب نزدیک تر بود مثال در مقابل
کوهی ایستادیم موضعی که ارتفاع چهل و پنج درجه باشد در ظهر اسطرلاب بر ظل اقدام ۱
دیدیم یک قدم زیاده کردیم و چندانی از کوه دورتر شدیم که ارتفاع سر آن با این ظل راست شد پس میان
این موقف و موقف اول به پیمودیم پنجاه و یک گز بود در هفت که عدد اقدام مستوی الست است
ضرب کردیم سیصد و هشتاد و پنج گز شد آن مقدار بالای کوه باشد بی تفاوت و اگر خواهند که پهنای
دره یا که بر آنکه نتوان رفت معلوم کنند اسطرلاب را بر گرفته بنشینند و ارتفاع را گردانند تا چنین بار
دو شعبه نظر کنند تا کرانه جانب دیگر دره را ببینند پس همچنانکه ایستاده بود نیم بر گردند و در صحرا چشم
بر آن سو در نهادند تا نظر بر کدام موضع افتد آنجا که افتد از موضع قدم تا آنجا بپیمایند
و آنچه باشد مقدار پهنای آن دره بود **باب هفتم در کیفیت عمل مثلث آفاقی افقی** اگر خواهند
فرض کنند

شرف عطارد و وبال مشتری و بر صورت آدمیان است و همه کار برا خوب است که در
حد وسط باشد و میزان برجیست بادی و خانه زهره و وبال مریخ و شرف زحل و منقلب است و
چون قمر بهجده درجه از وی طی کند همه کارها خوب است و بعد از آن تا دوازده درجه طریقه
و محترقه خوانند و در همه کارهای بد است عقرب برجیست ثابت و آبی خانه مریخ و
وبال زهره و هیچ کار بر آن نباید مگر شر و تخریب با نشانیدن درخت بی برکه همیشه خواهند
سبز باشد چون چنار و غیره قوس برجیست دو جسدین و آتشی و خانه مشتریست و
وبال عطارد آتشبارست و اکثر کارها در او نیکوست و بشکل نصف روی آدم است
جدی برجیست منقلب و خاکی و خانه زحل و وبال قمر کارهایی که خواهند زود شود خرج
بسیار دلو برجیست بادی و ثابت و خانه زحل و وبال آفتاب کارهای بادوام چون
عمارت و خانه نو رفتن نیکوست حوت برجیست آبی و ذو جسدین و خانه مشتری و
شرف زهره و اکثر کارها در او نیکوست پس بروج منقلب حمل و سرطان و جدی است و
میزان بروج ثابت ثور و اسد و عقرب و دلو است و بروج ذو جسدین جوزا و سنبله و قوس و
حوت است

این کتاب تمام شد بخط فقیر الحقیر ... در دویم شهر
ربیع الاخر سنه ۱۱۲۸

السکته خط است پر ز تعقد
برفت سکته عیب کم کسر


بسم الله الرحمن الرحيم



